



اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

سوگنامه کربلا (ترجمه لهوف)

مقدمه

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

ترجمه لهوف

مقدمه مترجم

مقدمه مؤلف

مسلك اول

مسلك دوم

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

مقدمه

مقدمه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای می فرماید: (...وقتی (لهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. شهید محراب آیت الله قاضی تبریزی رحمة الله می فرماید: کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمة الله علیه - نقلیانش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل، کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد، به آن نمی رسد....

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف

شرح حال ابن طاوس و اهمیت کتاب لهوف علی بن موسی بن جعفر معروف به (ابن طاوس) در سال ۵۸۹ هجری در شهر دانشمند خیز و عالم پرور (حله) چشم به جهان گشود. ابن طاوس در آن شهر علم و اجتهاد رشد یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید: پدر و نیز جدّ وی (ورّام)

بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت ، تقوی و تواضع را یاد داده اند. علمای دیگری که ابن طاووس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخیاط حلّی ، حسین بن احمد السّورّای ، تاج الدین حسن بن علی الدربی ، نجیب الدین مجد السورای ، صفی الدین بن معدّ بن علی الموسوی ، شمس الدین فخار بن مجد بن فخار الموسوی و... ابن طاووس در نسلهای بعدی به عنوان (صاحب الکرامات) معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسای که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس مستقیم بوده است. گفته می شود که علم به (اسم اعظم) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندانش بیاموزد، داده نشد. ابن طاووس به فرزندانش می گوید که (اسم اعظم) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرر آنها، می توانند آن را کشف کنند. تقوای ابن طاووس از بسیاری از عبارات تالیف او می درخشند... ابن طاووس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ ، از عبارات مختلف (کشف المحجّه) به دست می آید. (۱) ابن طاووس خود اذعان داشته که من به اوّل هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ يك از اسباب آگاهی بدان ، تمسک نمایم . علامه طباطبایی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمیّت می دادند: یکی سیّد علی بن طاووس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به (اقبال) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السّلام است ، اهمیّت فوق العاده می دادند. دیگری سیّد بحر العلوم ، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارک حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شرفیاب گردیده اند... (۲) عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملکی تبریزی از (ابن طاووس) تعبیر به (سیّدالمراقبین) فرموده است. (۳) و در مورد دیگر می فرماید: (... آن چنان کسی است که شیخ من قدّس سرّه می گفت : مانند ابن طاووس در (علم مراقبه) در این اُمت از طبقه رعیت نیامده است. (۴) آیت الله شیخ جعفر شوشتری (وفات: ۱۳۰۳ ه.ق) درباره ابن طاووس ، می فرماید: (... و بدان که در نقل مرثی ، از آن جناب ، معتبرتری نداریم . در جلالت قدر، مثل ایشان کم است. (۵) اهمیّت کتاب لهُوف (ابن طاووس) اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سیّد مجد علی قاضی تبریزی می فرماید: (کتاب لهوف سیّد ابن طاووس - رحمة الله علیه - ، نقلیّاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مَقْتَلِ به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است (۶) رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مَدَّ ظِلُّهُ الْعَالِي - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاووس ، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ ۷۷/۲/۱۸ مصادف با یازدهم ماه محرم ۱۴۱۹ ه.ق ، چنین فرمودند: (من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاووس که کتاب (لهوف) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم ، البته این مقتل بسیار معتبری است . ابن طاووس - که علی بن طاووس باشد - فقیه ، عارف ، بزرگ ، صدوق ، موثق ، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگی است . خودش ادیب و شاعر و شخصیت

خیلی برجسته بی است . ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است . اسنادشان (ابن نما) مقتل دارد، شیخ طوسی مقتل دارد، دیگران هم دارند، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته اند؛ اما وقتی (لهوف) آمد، تقریباً همه مقاتل ، تحت الشعاع قرار گرفت . این مقتل بسیار خوبی است ؛ چون عبارات ، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است . ((۷) آقای گلبرگ که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده ، می نویسد: (به گفته آقا بزرگ عنوان (لهوف) معروفتر از (ملهوف) است . احتمالاً همین تالیف است که شیخ حرّ عاملی در اجازه خود به مجد فاضل المشهدی (بحار) (۱۱۷/۱۱۰) در میان آثار ابن طاوس ، که اجازه روایت آنها را به وی داده به آن با عنوان (مقتل الحسین) یاد می کند. لهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده ، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن . بیشتر داستان را يك (راوی ناشناخته) نقل می کند. هدف وی این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود (نک : اقبال) . اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد، وی پیشنهاد می کند همان مطالبی که در اقبال (یعنی : اللطیف فی التّصنیف) آمده خوانده شود. (لهوف) یکی از معرفتین تالیفات ابن طاوس در آمد. چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نک : (ذریعه) (۲۹۶/۱۸) ش ۱۸۸؛ ۲۶ / ۲۰۱ ش ۱۷ - ۱؛ مُشار، مؤ لفین ۴ / ۲۱۶، فهرست ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸؛ مق : ارجمند ص ۱۶۵)... (۸) سرانجام این دانشمند متّقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا، در روز دوشنبه پنجم ذي القعدة سال ۶۶۴ هـ. ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته (حوادث جامعه) ، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند. ناگفته نماند که قبلاً کفن خود را تهیه کرد، و در حج بیت الله ، لباس احرام خود نمود، آن را در کعبه معظّمه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق ، متبرک نموده و همه روزه نگاهش می کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران ، قرار داده بوده است . (۹)

ترجمه لهوف

ترجمه لهوف به خاطر اهمیّت کتاب لهوف که از معتبرترین متون به شمار می آید، جمعی از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند که ظاهراً اولین ترجمه به قلم شیوای میرزا رضا قلی تبریزی به نام (لجّة الأَلم) (می باشد و بعد از آن (لهوف) به قلم مترجم معروف عصر مشروطیّت ، مجد طاهر بن مجدباقر موسوی دزفولی ، در سال ۱۳۲۱ هـ. ق انجام پذیرفته و اینک ترجمه ایشان با ویرایش و مقداری پیرایش متن و سلیس تر نمودن آن ، تقدیم حضور عاشقان مکتب ولایت و شهادت ، می گردد. دو سال بعد از این ترجمه یعنی در سال ۱۳۲۳ هـ. ق . محدّث نامی حاج شیخ عباس قمی رحمه الله بخش دوم لهوف را که درباره واقعه روز عاشورا است ، ترجمه نمودند اینجانب نسخه ای از لهوف را در دست دارد که در حاشیه آن ، ترجمه محدّث قمی آمده است . از درگاه خداوند متعال برای همه شیفتگان مکتب اباعبدالله علیه السّلام بخصوص شهیدان انقلاب اسلامی که عشق و محبت خود را به امام حسین علیه السّلام عملاً نشان دادند و جان در

این راه پرافتخار باختند و نظام اسلامی را با خون پاک خود تثبیت نمودند، اجر جزیل خواستاریم . حوزه علمیه قم صادق حسن زاده - ۷۷/۱۲/۱۲

مقدمه مترجم

مقدمه مترجم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَخْرَقَ قُلُوْبَنَا بِمَصٰئِبِ فَرَحِ الرَّسُوْلِ وَ اَخْرَجَ دُمُوْعَنَا عَلٰی قُرَّةِ عَیْنِ الْبَتُوْلِ وَ جَعَلَ سُرُوْرَنَا فِی طُوْلِ اَخْزَانِهِ وَ اَدَامَ هُمُوْمَنَا بِدَوَامِ اَشْجَانِهِ وَالصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ مُحَمَّدِیْنِ عَبْدِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ الْجَارِیْ عَلَیْهِ عِبْرَتُهُ مَدَّةَ حَیَاتِهِ وَ عَلَیْ اِمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ الْمُخْبِرِ بِقَتْلِهِ وَ سَبِّیْ بَنَاتِهِ. اِمَّا بَعْدُ؛ چنین گوید این بنده قاصر، ابن مجد باقر الموسوی الدزفولی ، مجد طاهر - عفی الله عن جرائمهما - که در این اوان محنت اقتران ، که ایام عاشوراء سال ۱۳۲۱ هـ. ق از افق مصیبت قریب العهد به طلوع است . و از این جهت ، نائره اندوه و محنت ، باز از دل‌های شیعیان در مصیبت مولای خود در شرف اشتغال هیجان است و سیلاب اشک از دیده ماتمیان رشک عمّان ، هر کسی به نحوی عزا دار و به قسمی سوگوارند، این بنده روسیاه و غریق بحر گناه را به نظر رسید که ایام مصیبت فرجام را وسیله تمسک به ذیل شفاعت سیبط خیر الانام - علیه الصلاة و السلام - نموده بدین گونه که به عرض برادران دینی خواهد رسید و کتاب مستطاب (اللهوف علی قتل الطوفوف) (که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه - کثر الله امثالهم فی البریة - تالیف سید بزرگوار عالی مقدار، علی بن موسی بن جعفر بن مجد بن طاوس الحسینی - نور الله مضجعه و عطر الله مرقده - می باشد و از جمله علماء اعلام و محققین فرقه امامیه و طایفه ناجیه اثنی عشریه است و در جلالت شائن و سطوع برهان ، آجل از آن است که کسی بتواند احصاء برهه ای از مفاخر و فضائل آن جناب را نماید؛ چه از غایت ظهور و اشتهار به مثابه آن است که مدح خورشید عالمتاب را در برای ناظران احادی توان نمود و یا آنکه بحر محیط را به کاسه وهم توان پیمود. شکر الله مساعیه و رفّع الله درجاته. و بالجمله ؛ چون این کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حجاج الاسلام و علمای اعلام است ، مناسب چنین دانستم که لالی مضامین و جواهر فواید آن را در نظر کافه شیعیان و (اهل بیت) اش لاسیما آن کسانی که از درک مفاد عبارات عربی در پرده و حجابند جلوه گر نماید که هر کس به قدر استعداد از این فیض عظیم بهره و از این سرچشمه نجات عُرفه برداشته و عامه خلق بر حقایق وقایع روز عاشورا و غیر آن به شرحی که در این کتاب مرقوم گردید که خالی از زوائد است و عاری از آنچه طبع شیعه مؤمن غیور از شنیدن او متاءذی است اطلاع کامل حاصل نمایند. امید که این بنده روسیاه را از دعای خیر در مظان استجابت فراموش نفرمایند و چون در ترجمه دیباچه کتاب ، مهم غرضی نیافتم اعراض از آن را اولی دانستم (۱۰) و از مسلک اول که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گردید و ابتداء شروع ، روز ۲۲ ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۰ هـ. ق بوده . به عون الله تعالی در ظرف بیست روز به اتمام رسید. امیدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامان عفو بر زلات بیوشانند و از خدشه در لغزشهای آن اغماض فرمایند. وَالْعُدْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَ بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانُ .

مقدمه مؤلف

مقدمه مؤلف متن عربی : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَتَجَلِّیْ لِعبَادِهِ مِنْ اُفْقِ الْاَلْبَابِ، الْمُجَلِّیْ عَنِ مُرَادِهِ یَمْنُطِقِ السَّنَّةِ وَالْکِتَابِ، الَّذِی نَزَّهَ اَوْلِیَاءَهُ عَنِ دَارِ الْعُرُوْر، وَسَمَّا بِهِمْ اِلٰی اَنْوَارِ السُّرُوْر. وَلَمْ یَفْعَلْ ذَلِکَ مُحَابَاةً لَهُمْ عَلٰی الْخَلَائِقِ، وَلَا اِلْجَاءً لَهُمْ اِلٰی جَمِیْلِ الطَّرَائِقِ. بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُوْلًا لِلْاَلْطَافِ، وَاسْتِحْقَاقًا لِمَحَاسِنِ الْاَوْصَافِ، فَلَمْ یَرْضَ لَهُمْ التَّعَلُّقَ بِجِبَالِ الْاَهْمَالِ، بَلْ وَقَفَّهُمْ لِلتَّخَلُّقِ بِکَمَالِ الْاَعْمَالِ. حَتّٰی عَرَفَتْ نَفُوْسُهُمْ عَمَّنْ سِوَاهُ، وَعَرَفَتْ اَرْوَاحُهُمْ شَرَفَ رِضَاهُ، فَصَرَفُوْا اَعْنَاقَ قُلُوْبِهِمْ اِلٰی ظِلِّهِ، وَعَطَفُوْا اَمَالَهُمْ نَحْوَ کَرَمِهِ وَفَضْلِهِ. فَتَرٰی لَدَیْهِمْ فَرْحَةَ الْمُصَدِّقِ یَدَارِ بَقَائِهِ، وَتَنْظُرُ عَلَیْهِمْ مِسْحَةَ الْمُشْفِقِ مِنْ اَخْطَارِ لِقَائِهِ. ترجمه : بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حمد و سپاس خدای را که پرتوی نورش از افق عقلهای ناب برای بندگانش متجلی گشت و مرام و مرادش را به وسیله زبان گویای سنت و کتاب آشکار ساخت . آن خدایی که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنیای دلفریب رها کند و به سوی نورهای سرورانگیز کشانید. این لطف برای شیفتگانش بی جهت یا جبرآمیز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روی بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لایق دریافت چنین الطاف و سزاوار آراستگی به چنین صفات نیکو و برجسته ای دانسته است . پس خداوند متعال راضی نشد که دلباختگان خود را گرفتار بیکاری و بلاتکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفق شان ساخت ؛ به طوری که اولیاء الله به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هرچه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دلهایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت . در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می کنی که مخصوص دلهای مطمئن به عالم بقا و آن سراسر متن عربی : وَلَا تَزَالُ اَشْوَاقُهُمْ مُتَّصِفَةً اِلٰی مَا قَرَّبَ مِنْ مُرَادِهِ، وَ اَعْرَجَیْهِمْ مُتَرَادِفَةً نَحْوِ اِضْدَارِهِ وَاِیْرَادِهِ، وَ اَسْمَاعُهُمْ مُصْغِیَةً اِلٰی اسْتِیْمَاعِ اَسْرَارِهِ، وَقُلُوْبُهُمْ مُسْتَبْشِرَةً بِحَلَاوَةِ تَذْکَارِهِ. فَحَیَّاهُمْ مِنْهُ یَقْدِرُ ذَلِکَ التَّصَدِیْقِ، وَحَبَاهُمْ مِنْ لَدُنْهُ حَبَاءَ الْبِرِّ الشَّفِیْقِ. فَمَا اَصْعَرَ عِنْدَهُمْ کُلُّ مَا شَغَلَ عَنِ جَلَالِهِ، وَمَا اَتْرَكَهُمْ لِکُلِّ مَا بَاعَدَ مِنْ وِصَالِهِ، حَتّٰی اَتَتْهُمْ لَیْتَمَتَّعُونَ بِاَنْسِ ذَلِکَ الْکَرَمِ وَالْکَمَالِ، وَیَکْسُوْهُمْ اَبْدًا حُلَّ الْمَهَابَةِ وَالْجَلَالِ. فَاِذَا عَرَفُوْا اَنَّ حَیَاتِهِمْ مَانِعَةٌ عَنِ مُتَابَعَةِ مَرَامِهِ، وَبِقَاءِهِمْ حَائِلٌ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ اِکْرَامِهِ، خَلَعُوْا اَبْنَابَ الْبِقَاءِ، وَقَرَعُوْا اَبْوَابَ الْلِقَاءِ، وَتَلَدَّدُوْا فِی طَلَبِ ذَلِکَ التَّجَاحِ، یَبْدُلُ الثُّغُوْسِ وَالْاَعْرَاجِ، وَعَرَّضُوْهَا لِخَطَرِ السُّیُوْفِ وَالرِّمَاحِ. وَاِلٰی ذَلِکَ التَّشْرِیْفِ الْمَوْصُوْفِ سَمَتْ نَفُوْسُ اَهْلِ الطُّغُوْفِ، حَتّٰی تَنَافَسُوْا فِی التَّقْدِمِ اِلٰی الْحُتُوْفِ، ترجمه : و همچنین اثر خوف و ترسی در آنها می بینی که از علو جبروت و عظمت پروردگار عالمیان و ملاقات با اوست . پیوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزیید است و دلهایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوشه‌هایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دلهایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است . به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش ، آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است ، به آن مردان الهی بدون هیچ منت ، ارزانی فرموده است . پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتذل گردید بر ایشان ، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد ، به حدی که ایشان همواره از انس با آن چنان کمال لذت می برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی مُلبّس اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست ، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحدّ ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نیزه ها و شمشیرهای برّان ، قرار دهند. مرغ جان شهدای کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت ، قفس تن را درهم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و مبادرت به متن عربی : وَ

أَصْحُوًا نَهَبَ الرِّمَاحِ وَالسُّيُوفِ. فَمَا أَحَقَّهُمْ بَوَاصِيفِ السَّيِّدِ الْمُرْتَضِيِّ عَلَّمَ الْهُدَى رِضَاؤُنَ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ مَدَحَ مَنْ أَشْرَنَا إِلَيْهِ فَقَالَ: لَهُمْ جُسُومٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ وَ أَعْنُفٌ فِي جَوَارِ اللَّهِ يُقْرِبُهَا كَأَنَّ قَاصِدَهَا بِالصَّرِّ نَافِعُهَا وَ أَعْنٌ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُخْبِئُهَا وَ لَوْلَا إِمْتِنَانُ أَمْرِ السَّنَةِ وَالْكِتَابِ فِي لَبْسِ شِعَارِ الْجَزَعِ وَالْمُصَابِ، لِأَجْلِ مَا طَمَسَ مِنْ أَعْلَامِ الْهُدَايَةِ، وَ أَسَّسَ مِنْ أَعْرَافِ الْعَوَايَةِ، وَتَأَسَّفَا عَلَيَّ مَا فَاتَنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ، وَتَلَهَّفَا عَلَيَّ أَمْثَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ، وَإِلَّا كُنَّا قَدْ لَيْسْنَا لِتِلْكَ التَّعَمَّةِ الْكُبْرَى أَعْتَابَ الْمَسْرَةِ وَالْبُشْرَى . وَحَيْثُ أَعْنٌ فِي الْجَزَعِ رِضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ، وَغَرَضًا لِإِبْرَارِ الْعِبَادِ، فَهَا نَحْنُ قَدْ لَيْسْنَا سِرْبَالَ الْجُرُوعِ، وَآيَسْنَا بِإِزْسَالِ الدُّمُوعِ، وَفُلْنَا لِلْعُيُونِ: جُودِي بِتَوَاتُرِ الْبُكَاءِ، وَلِلْقُلُوبِ: جُدِّي جِدَّ تَوَاكِلِ النِّسَاءِ. ترجمه : شهادت را سبب لذت و آرامش دانستند و غارت اموال و اسیری عیال و اطفال ، هیچگونه کدورت و ملال به دلهاي خود راه ندادند. چنانچه سید مرتضی علم الهدی رحمه الله سروده : (لَهُمْ نُفُوسٌ عَلَى الرَّمْضَاءِ مُهْمَلَةٌ...); یعنی برای آنان بدنهایی است که بر ریگزار گرم افتاده و جانهایشان در جوار خدا آرمیده ؛ گویا اینان کسانی اند که آسیب رسانندگانشان ، سود دهندگان آنها به شمار می آیند و قاتلان آنان ، زنده کنندگان آنان محسوب می شوند! و اگر نبود امتثال فرمان سنت پیامبر و کتاب پروردگار در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن سعادت و تأثر بر شهادت آنان ، هرآینه در مقابل این نعمت بزرگ ، جامه های سرور و بشارت به تن می کردیم ، ولی چون ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم ، سبب رضای خداست ، و نیکوکاران را غرضی در این عزاداری مترتب است . ما هم جامه عزا پوشیدیم و اشک از دیدگان جاری ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم : ای دیدگان ! از پی در پی گریستن غافل نباشید و به دلهاي خود خطاب کردیم : همچون زنان فرزند مرده در ناله و زاری بکوشید که امانتهای پیامبر رؤوف در این سرزمین معروف ، مباح شمرده شده است و اساس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه های دلبندش متن عربی : فَإِنَّ وَدَائِعَ الرَّسُولِ الرَّؤُوفِ إِضْیَعَتْ يَوْمَ الطُّفُوفِ، وَرَسُومٌ وَصِيَّتِهِ بِحَرَمِهِ وَ أَعْنَائِهِ طُمِسَتْ بِأَلْدِي أُمَّتِهِ وَ أَعْدَائِهِ. فَيَا لَلَّهِ مِنْ تِلْكَ الْفَوَاحِشِ الْمُفْرِحَةِ لِلْقُلُوبِ، وَالْجَوَائِحِ الْمُصْرَحَةِ بِالْكَرُوبِ، وَالْمَصَائِبِ الْمُصْغَرَةِ كُلِّ بَلْوَى ، وَالنَّوَائِبِ الْمُفْرَقَةِ شَمْلِ التَّقْوَى ، وَالسِّهَامِ الَّتِي أَرَاقتْ دَمَ الرِّسَالَةِ، وَالْأَيْدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ، وَالرِّزْيَةِ الَّتِي تَكَسَّتْ رُؤُوسَ الْأَبْدَالِ، وَالْيَلِيَّةِ الَّتِي سَلَبَتْ نُفُوسَ خَيْرِ الْأَلِ، وَالشَّمَاتَةِ الَّتِي رَكَسَتْ أَسُودَ الرِّجَالِ، وَالْفَجِيعةِ الَّتِي بَلَغَ رَزُؤُهَا إِلَيَّ جِبْرِئِيلَ، وَالْفَطِيعةِ الَّتِي عَطَمَتْ عَلَيَّ الرَّبَّ الْجَلِيلِ. وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَ قَدْ أَصْبَحَ لَحْمَ رَسُولِ اللَّهِ مُجَرَّدًا عَلَيَّ الرِّمَالِ، وَدَمَهُ الشَّرِيفِ مَسْفُوكًا بِسُيُوفِ الضَّلَالِ، وَوُجُوهَ بَنَاتِهِ مَبْدُولَةً لِعَيْنِ السَّائِقِ وَالشَّمَاتِ، وَسَلْبُهُنَّ بِمَنْظَرٍ مِنَ النَّاطِقِ وَالصَّامِتِ، وَتِلْكَ الْأَبْدَانُ الْمُعْظَمَةُ عَارِيَّةً مِنَ النَّيَابِ، وَالْأَجْسَادُ الْمُكْرَمَةُ جَائِيَّةً عَلَيَّ الثَّرَابِ؟! ترجمه : با دستهای آمتش و دشمنان بی غیرتش از بین رفته است . خدایا! به تو پناه می بریم از این کارهای بزرگ که دلها را جریحه دار کرده و از این مصیبت های عظیم که غم و غصه ها را به صورت فریاد از دل برمی آورد و این گرفتاری که همه گرفتاریها را کوچک و ناچیز می نماید و از این پیشامدها که کانون تقوی را متفرق می سازد و از تیرهایی که خون رسالت را بر زمین ریخت و دستهایی که خاندان جلال را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود و فتنه و بلایی که جانهای بهترین خانواده را از پیکرشان برگرفت و سرزنشی که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشی که جبرئیل را هم به ماتم نشانند و واقعه جانسوزی که در پیشگاه پروردگار عظمت داشت . چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره ای از گوشت بدن پیامبر، عربان بر روی شن های بیابان ، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شترانان و شماتت گران و تراج لباسهایشان در دیدگاه هر گویا و خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای باعظمت و این پیکرهای باکرامت ، در حالی که

برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده اند. متن عربی : مَصَائِبٌ بَدَدَتْ شَمْلَ النَّبِيِّ فَفِي قَلْبِ الْهُدِيِّ إِسْهُمٌ يَطْفَنُ بِالتَّلْفِ وَنَاعِيَاتٍ إِذَا مَا مَلَّ ذُو وَلَهٍ سَرَّتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْخُزْنِ وَالْأَسَفِ قِيَالَيْتٍ لِفَاطِمَةَ وَآبِهَا عَيْنَا تَنْظُرُ إِلَى بَنَاتِهَا وَبَنِيهَا: مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ، وَخَرِيحٍ، وَمَسْحُوبٍ، وَذَبِيحٍ، وَبَنَاتِ الثُّبُوءِ: مُشَقَّقَاتُ الْجُيُوبِ، وَمَعْجُوعَاتُ يَفْقِدُ الْمَحْبُوبِ، وَنَاشِرَاتُ لِلشُّعُورِ، وَبَارِزَاتُ مِنَ الْخُدُورِ، وَلَاطِمَاتُ لِلْخُدُودِ، وَعَادِمَاتُ لِلْجُدُودِ، وَمُبْدِيَاتُ لِلْيَاخَةِ وَالْعَوِيلِ، وَفَاقِدَاتُ لِلْمُحَامِي وَالْكَفِيلِ. فَيَا أَهْلَ الْبَصَائِرِ مَنْ الْأَنَامِ، وَ يَا ذَوِي النَّوَاطِرِ وَالْأَفْهَامِ، حَدِّثُوا نُفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعَيْتَةِ، وَتَوَخَّوْا بِاللَّهِ لِنَيْلِكَ الْوَحْدَةِ وَالْكَرَّةِ، وَسَاعِدُوهُمْ بِمُؤَالَاةِ الْوَجْدِ وَالْعَبْرَةِ، وَتَاءَسَّفُوا عَلَي فَوَاتِ تِلْكَ الثُّصْرَةِ. فَإِنَّ نُفُوسَ الْأَوْلِيَاكَ الْأَقْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْأَنَامِ، وَتَمَرَةَ فُوَادِ الرَّسُولِ، وَفَرَّةَ عَيْنِ الرَّهْرَاءِ الْبُتُولِ، وَمَنْ كَانَ يَرْشِفُ بِقَمِيهِ الشَّرِيفِ ثَنَائِيَهُمْ، وَيَقْضِلُ عَلَي آئِمَّتِهِ إِسْهُمٌ وَآبَاهُمْ. ترجمه :

(مصائب بددت شمل النبي ففي...؛ یعنی مصیبت هایی که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت ، و فریادهای طنین انداز زنان خبر از مرگ آنان می داد و آن جناب را مخاطب می ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تأسف را در دلش شعله ور می ساخت . ای کاش فاطمه و پدرش می دیدند که دختران نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با مویهای پریشان از پشت پرده ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می زنند و در غم از دست دادن حمایت گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده اند. ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین ، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان ، نوحه سرایی کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان ، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند. آنان کسانی اند که پیامبر با دهان مبارکش دندانهای آنان را می مکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می دانست . متن عربی : إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَاسْأَلْ عَنْ حَالِهِمْ سَنَّ الرَّسُولِ وَمُحَكِّمَ التَّنْزِيلِ فَهَنَّاكَ أَعَدُّكَ شَاهِدٌ لِذَوِي الْحِجِي وَبَيَانٌ فَضْلِهِمْ عَلَي التَّفْصِيلِ وَ وَصِيَّةٌ سَبَقَتْ لِاحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ إِلَيْهِ عَلَي يَدَي جَبْرِيلِ وَكَيْفَ طَابَتِ النَّفُوسُ مَعَ تَدَانِي الْأَزْمَانِ بِمُقَابَلَةِ إِحْسَانِ جَدِّهِمْ بِالْكَفْرَانِ، وَتَكْدِيرِ عَيْشِهِ بِتَعْذِيبِ ثَمَرَةِ فُوَادِهِ، وَتَضْغِيرِ قَدْرِهِ بِإِرَاقَةِ دِمَائِهِ أَوْلَادِهِ؟! وَ آئِينَ مَوْضِعِ الْقُبُولِ لِمُصَابِيهِ بِعَيْتَرَتِهِ وَ آيِهِ؟ وَ مَا الْجَوَابُ عِنْدَ لِقَائِهِ وَ سَأْ إِلَيْهِ؟ وَ قَدْ هَدِمَ الْقَوْمُ مَا بَنَاهُ! وَ نَادَى الْأَسْلَامُ وَ كُرْبَاهُ! قِيَالَهُ مِنْ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّعُ لِتَذْكَارِ تِلْكَ الْأُمُورِ! وَ يَا عَجَبَهُ مِنْ عَقْلَةِ أَهْلِ الدُّهُورِ! وَ مَا عُذْرُ أَهْلِ الْأَسْلَامِ وَالْإِيْمَانِ فِي إِضَاعَةِ أَقْسَامِ الْأَحْرَانِ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا مَوْثُورٌ وَجِيعٌ؟ وَ حَبِيبَهُ مَفْهُورٌ صَرِيحٌ؟ وَالْمَلَائِكَةَ يُعْزَوْتُهُ عَلَي جَلِيلِ مُصَابِيهِ؟ وَالْأَنْبِيَاءَ يُشَارِكُوتهُ فِي آخِرَانِهِ وَ آوْصِيهِ؟ ترجمه : إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَاسْأَلْ عَنْ حَالِهِمْ...؛ یعنی اگر نسبت به آنان در دل خود، شکي داري ، از سئت پیامبر و قرآن سؤال کن ، براي اینکه اين دو عادلترين شاهدان راستگو نزد فرزندانگن هستند و بيان فضيلت ايشان به تفصيل در آن دو آمده است و خداوند متعال به وسيله حضرت جبرئيل فضائل آنها را ابلاغ فرموده است . چگونه اين مردم به همين زودي (همه چيز را فراموش کردند) و در برابر نيکيهاي پدرش به ناسپاسي پرداختند و عيش حضرتش را با زجر و اذيتي که بر ميوه دلش روا نمودند، مکدر ساختند و با ريختن خون فرزندانش قدر و منزلت او را کوچک شمردند؛ پس آن همه سفارش که درباره خاندان و فرزندانش کرده بود، چه شد؟! هنگام ملاقات با آن حضرت در قيامت ، چه پاسخي خواهند گفت؟! اين ستمکاران بنايي را که ايشان برپا ساخته بود، ويران کردند و فریاد وامصیبتاه از اسلام بلند شد و به خدا پناه می بریم از دلي که به یاد اين کارها نشکند و تعجب می کنم از غفلت مردم اين زمانه ، که چه شده اين مسلمانان را؟ و چه عذري براي آشکار نساختن غم اين مصيبت دارند؟ آیا نمی دانند که

هنوز انتقام کشته ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، گرفته نشده ؟ و دل مبارک پیامبر دردمند است و فرزند دلبندش گرفتار دشمن شده و کشته بر زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیت اش عرض می کنند و پیامبران الهی هم در این اندوهها با او همدردی می کنند؟ متن عربی : **فَيَا أَهْلَ الْوَفَاءِ لِحَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ، عَلَامَ لَا تُؤَسُّوْتَهُ فِي الْبُكَاءِ؟! بِاللّٰهِ عَلَيَّكَ أَيُّهَا الْمُحِبُّ لَوْلَدِ الرَّهْرَاءِ، نُحُّ مَعَهَا عَلَيَّ الْمُنْبُذِينَ بِالْعِرَاءِ، وَحُدَّ وَيْحَكَ بِالذُّمُوعِ السِّجَامِ، وَابْكْ عَلَيَّ مُلُوكِ الْأِسْلَامِ، لَعَلَّكَ تَحُوزَ ثَوَابَ الْمُوَأْسِي لَهُمْ فِي الْمُصَابِ، وَتَقُوزَ بِالسَّعَادَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ. فَقَدْ رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَنَّهُ قَالَ: (كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَيُّمَا مُؤْمِنٌ دَرَقَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَيَّ خَدَّيْهِ بَوَاءَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ عُرْفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا، وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٌ دَرَقَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَيَّ خَدَّيْهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَاءَهُ اللَّهُ مَنَزِلَ صِدْقٍ، وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٌ مَسَّهُ أَدَى فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ أَمَتَهُ مِنْ سَخَطِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ). وَرُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَنَّهُ قَالَ: (مَنْ دُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدُّبَابَةِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ). ترجمه : ای مردمی که نسبت به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وفادار هستید، چرا در گریستن با او همراهی و همکاری نمی کنید؟! ای دوستدار پدر زهر اعلیها السلام ، به خدا، در عزای کسانی که بر روی خاک افتاده اند با فاطمه زهر اعلیها السلام ، هم ناله باش . وای بر تو! سیل اشک جاری ساز و بر مظلومیت بزرگان و پادشاهان اسلام گریه کن ، شاید پاداش آنانکه در این مصیبت همدردی کردند به دست آورده و به فوز سعادت روز حساب نائل گردی که از سرور ما امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: پدرم زین العابدین علیه السلام پیوسته می فرمود: هر مؤمنی که به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام دیدگانش را پر از اشک سازد، آنچنان که به صورتش روان شود، خداوند در عوض آن ، غرفه هایی را در بهشت برای او اختصاص می دهد که صدها سال در آنها مسکن گزیند و هر مؤمنی که از این اذیت و آزارها که از ناحیه دشمنان در دنیا به ما رسیده ، چشم هایش اشک آلود گردد به آن مقداری که از آن اشک به گونه اش سرازیر شده ، خداوند متعال در منزل صدقش او را جای دهد. و هر مؤمنی که در راه ما آزاری ببیند، خداوند آزار و اذیت روز قیامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستخیز ایمنش فرماید. و از سرور ما امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که در نزدش یادی از ما شود، دیدگانش پر از اشک گردد، اگرچه به مقدار بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بیامرزد، هرچند آن گناهان به اندازه کف روی دریاها باشد. متن عربی : **وَ رُوِيَ أَيضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا: (مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى فِينَا مِائَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى عِشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ بَكَى وَ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ). قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ الْحُسَيْنِيِّ - جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ -: إِنَّ مِنْ أَجَلِّ التَّوَاعِيثِ لَنَا عَلَيَّ سُلُوكُ هَذَا الْكِتَابِ إِتْنَانِي لَمَّا جَمَعْتُ كِتَابَ: مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ، وَ رَأَيْتُهُ قَدِ احْتَوَى عَلَيَّ أَفْطَارِ مَحَاسِنِ الزِّيَارَاتِ وَ مُخْتَارِ أَعْمَالِ تِلْكَ الْأَوْقَاتِ، فَحَامِلُهُ مُسْتَعْنٍ عَن تَقَلِّ مِصْبَاحِ لِدَلِكِ الْوَقْتِ الشَّرِيفِ، أَوْ حَمَلِ مَزَارِ كَبِيرِ أَوْ لَطِيفِ. أَحَبَبْتُ أَيضًا أَنْ يَكُونَ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِيًا عَن تَقَلِّ مَقْتَلِ فِي زِيَارَةِ عَاشُورَاءَ إِلَيَّ مَشْهَدِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : همچنین روایت شده که : کسی که در مصیبت ما، خود گریان شود و یا صد نفر را بگریاند ما ضمانت می کنیم که او از اهل بهشت باشد؛ و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که بگیرد و یا سی نفر را بگریاند باز از اهل بهشت به شمار می آید و کسی که بگیرد و یا ده نفر را بگریاند، از اهل بهشت خواهد بود و کسی که گریه کند و یا فقط يك نفر را بگریاند، اهل بهشت است و کسی که خود را شبیه گریه کنندگان می****

سازد (هرچند اشک نمی ریزد) باز هم خدا او را به بهشت خواهد برد. علی بن موسی بن جعفر بن مجد بن طاوس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید: آنچه بیش از هرچیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود، این بود که چون کتاب (مِصْبَاحُ الزَّائِرِ وَجَنَاحُ الْمَسَافِرِ) را گرد آوردم ، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود، شد. و هرکه آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن ، اعم از کتاب کوچک و بزرگ ، بی نیاز شده است . لذا تمایل پیدا کردم که هرکه آن کتاب را با خود دارد، در کنارش کتاب مَقْتَل جمع و جوری هم برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد. از این رو، این کتاب را فراهم آوردم و باتوجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند. متن عربی : فَوَضَعْتُ هَذَا الْكِتَابَ لِيُضَمَّ إِلَيْهِ، وَ قَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا يَصْلِحُ لَضِيْقِ وَقْتِ الزُّوَّارِ، وَ عَدَلْتُ عَنِ الْأَطْنَابِ وَالْأَكْثَارِ، وَ فِيهِ غُنْيَةٌ لِفَتْحِ أَبْوَابِ الْأَشْجَانِ، وَغُنْيَةٌ لِنُجْحِ أَرْبَابِ الْإِيمَانِ، فَإِنَّا وَضَعْنَا فِي أَجْسَادِ مَعْنَاهُ رُوحَ مَا يَلِيقُ بِمَعْنَاهُ. وَقَدْ تَرَحَّمْتُ بِكِتَابِ: اللَّهُوفِ عَلَي قَتَلِي الطُّفُوفِ، وَوَضَعْتُهُ عَلَي ثَلَاثَةِ مَسَالِكٍ، مُسْتَعِينًا بِالرُّؤُوفِ الْمَالِكِ. ترجمه : در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤمنان را رستگار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را (اللَّهُوفِ عَلَي قَتَلِي الطُّفُوفِ) نهادم و بر سه مسلك تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان ، یاری می طلبم .

مسلك اول

الْمَسْلُكُ الْأَوَّلُ فِي الْأُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلَي الْقِتَالِ كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْنِ عَرَبِي : لِخَمْسِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ اءَرْبَعٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَقِيلَ: اءَلْيَوْمِ الثَّلَاثِ مِنْهُ. وَقِيلَ: فِي اءَوَاخِرِ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَرَوِي غَيْرُ ذَلِكَ. وَلَمَّا وُلِدَ هَبَطَ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ اءَأْفُ مَلَكٍ يُهْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بِوِلَادَتِهِ، وَ جَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَي النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ ، فَسَرَّ بِهِ وَ سَمَّاهُ حُسَيْنًا. فِي الطَّبَقَاتِ: قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اءَنْبَاءَنَا عَبْدُ اللهِ بِنُ بَكْرِ بْنِ حَبِيبِ السَّهْمِيِّ ، قَالَ: اءَنْبَاءَنَا حَاتِمُ بْنُ صَنْعَةَ، قَالَتْ اءُمُّ الْفَضْلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمَا: مَسْلُكُ اءَلِ : در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است تولد امام حسین علیه السلام ترجمه : تولد حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام در پنجم ماه شعبان المعظم به سال چهارم از هجرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بوده ؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از هجرت گفته اند و بجز این اقوال ، روایات دیگر نیز وارد است . بالجمله ؛ چون آن جناب در دار دنیا آمد، جبرئیل علیه السلام با هزار مَلَك از آسمان نازل گردید بر رسول مجید صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ و آن حضرت را تهنیت نمود به ولادت آن مولود مسعود. فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ فرزند ارجمند را به خدمت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ آورد، آن جناب از دیدار نور دیده خود، خرسند و خشنود شد و آن مولود شریف را (حسین) نام نهاد. در کتاب (طبقات) از ابن عباس ذکر نموده به روایت او از عبدالله بن بکر بن حبیب سَهْمِي که گفت : خبر داد مرا حاتم بن صنعه بر آنکه (أُمُّ الْفَضْلِ (زوجه عباس بن عبدالمطلب -رضوان الله علیهما- متن عربی : رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ قُطِعَتْ فَوُضِعَتْ فِي جِجْرِي ، فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَي رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ ، فَقَالَ: (خَيْرًا رَأَيْتِ، إِنَّ صَدَقَتْ رُؤْيَاكِ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَامًا فَأَدْذِفَعُهُ

بر قاتلان فرزند، می نمود و عرض می کرد که پروردگارا، مخذول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بکُش کشنده او را و او را از رسیدن به مراد خود بهره مند مگردان . راوی گوید: چون دو سال از عمر شریف آن جناب گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سفری پیش آمد؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بایستاد و گفت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و چشمان آن جناب اشک آلود گردید و گریه نمود؛ سبب گریه را از آن حضرت سؤ ال نمودند، متن عربی : فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: (هَذَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ يَسْطِ الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ). فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: (رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ (يَزِيدُ) - لَعَنَهُ اللَّهُ-، وَكَأَنَّيَ إِعْتَرَفْتُ إِلَيْهِ مَصْرَعَهُ وَ مَدْفِينِهِ). ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَغْمُومًا، فَصَدَعَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَصَعَ يَدَهُ الْيُمْنِي عَلَي رَأْسِ الْحَسَنِ وَالْيُسْرِي عَلَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَي السَّمَاءِ وَقَالَ: (إِاللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ نَبِيُّكَ وَ هَذَانِ إِطَائِبُ عِزَّتِي وَ خِيَارُ دُرِّيَّتِي وَ أَرْوَمَتِي وَ مَنْ إِخْلَفَهُمَا فِي أُمَّتِي ، وَ قَدْ إِخْبَرْتَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْدُولٌ، إِاللَّهُمَّ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ، إِاللَّهُمَّ وَ لَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَ خَازِلِهِ). قَالَ: فَصَحَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَالتَّحْيِيهِ. ترجمه : فرمود: (هذا جِبْرِيلُ). اينك جبرئيل است كه مرا خبر مي دهد از زميني كه کنار فرات واقع است و آن را (كربلا) مي گویند كه بر روي آن زمين فرزند دلبند من ، حسين فاطمه كشته مي گردد! عرض نمودند: يا رسول الله ! كشنده آن جناب كيست ؟ فرمود: كشنده او مردیست كه نام نحس او (يزيد) است - خدا او را لعنت كند - و گویا كه من اکنون قتلگاه و محلّ قبر او را به چشم خود نظر مي نمایم . چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود، مهموم و مغموم بود؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالی كه حسن و حسين عليهما السلام در خدمت آن بزرگوار در پیش روي آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید، دست راست خود را بر سر حسن عليه السلام و دست چپ خود را بر سر حسين عليه السلام بنهاد و سر مبارك را به سوي آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا، به درستي كه مجدّصلي الله عليه و آله بنده تو و نبي تو است و اين دو فرزند از اطائب عترت و بهترين ذرّيه من و بنیان من اند. و ایشان را در میان اُمت خود مي گذارم كه جانشين من اند و اينك جبرئيل خبر داد مرا كه اين فرزند من كشته خواهد شد و مخذول خواهد بود؛ خداوندا كشته شدن را بر او مبارك گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارك مكن در حقّ قاتل و خوار كننده او. راوي گفت : پس مردم و اهل مسجد صداها به گريه و افغان بلند متن عربی : وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : (إِنَّ تَبَكُّونَ وَلَا تَنْصُرُونَهُ). ثُمَّ رَجَعَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - وَ هُوَ مُتَغَيِّرٌ اللَّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً إِخْرِي مُوجَزَةً وَ عَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَعِزَّتِي وَ أَرْوَمَتِي وَ مِرَاجَ مَائِي وَ ثَمَرَةَ فُوَادِي وَ مَهْجَتِي لَنْ يَقْتَرِفَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَقَدْ إِبْغَضْتُمْ عِزَّتِي وَ طَلَمْتُمُوهُمْ إِعْلًا وَ إِنِّي إِعْتَبَرْتُهُمَا، وَ إِنِّي لَا إِسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ إِلا مَا إِعْمَرْتَنِي رَبِّي إِعْنًا إِسْأَلُكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، فَانظُرُوا إِعْلًا تَلْفُونِي عَدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. إِعْلًا وَ إِنَّهُ سَتَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ: رَايَةٌ سَوْدَاءٌ مُطْلِمَةٌ قَدْ فَرَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ، فَتَقِفُ عَلَيَّ، فَأَقُولُ: مَنْ أَنتُمْ ؟ فَيَسْتَوْنَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ: نَحْنُ إِهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ. فَأَقُولُ لَهُمْ: إِعْلًا إِحْمَدُ نَبِيَّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ. فَيَقُولُونَ: نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا إِحْمَدُ. ترجمه : نمودند، آن حضرت فرمود كه شما الان بر حال او گريه مي كنيد و حال آنكه او را ياري نخواهيد كرد. پس از اتمام آن مجلس ، بار ديگر به مسجد مراجعت فرمود در حالي كه رنگ مبارك آن حضرت متغيّر و روي نازنينش از شدت غضب سرخ بود و خطبه مختصر ديگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشك مي ريخت پس فرمود: ايها الناس ! به درستي كه من در ميان شما دو چيز سنگين و بزرگ را واگذارده ام يكي

کتاب خداست و دیگری عترت من که بنیاد امر من و مایه امتزاج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند. این دو چیز از هم جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید، آگاه باشید که من در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق دَوِي الْقُرْبِي من ، دوستی نمایید؛ پس اندیشه کنید که مبادا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید (در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید). زود باشد که در روز قیامت سه سرکرده این اُمَّت با سه عَلم در نزد من خواهد آمد: بِكَ عَلم سیاه و تاریک که ملائکه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند؛ پس در حضور من بایستند. من گویم که مَتَم احمد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند که ما از امت توایم ای احمد! متن عربی : فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَ عِزَّتِي وَ كِتَابِ رَبِّي ؟ فَيَقُولُونَ: أَمَا الْكِتَابَ فَضَيَعْنَاهُ، وَ أَمَا عِزَّتَكَ فَحَرَصْنَا عَلَيَّ أَنْ نَبِيدَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ. فَأَقُولُ لَهُمْ: كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ وَالْأَصْغَرِ: كِتَابِ رَبِّي ، وَ عِزَّتِي ؟ فَيَقُولُونَ: أَمَا الْأَكْبَرِ فَخَالَفْنَا، وَ أَمَا الْأَصْغَرَ فَخَذَلْنَاهُمْ وَ مَرَّفْنَاهُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ. فَأَقُولُ: إِلَيْكُمْ عَنِّي ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَ جُوهَهُمْ. ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةً أُخْرِي تَلْمَعُ وَ جُوهَهُمْ نُورًا، فَأَقُولُ لَهُمْ: مَنْ أَنْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَ التَّقْوَى ترجمه : پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من ؟ جواب می گویند: اما کتاب را، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمائیم و از روی زمین برداریم . پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهایی سیاه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با عَلم به نزد من آیند که از گروه اول سیاه تر، پس به ایشان گویم : پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو (ثقل) که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند. جواب گویند: اما ثقل بزرگ را که کتاب خدا بود، مخالفت حکم آن نمودیم و اما ثقل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم . پس به ایشان گویم : از نزد من دور شوید! پس تشنه و روسپاه برگردند. آنگاه گروه دیگر با عَلم و با چهره های درخشنده از نور، بر من وارد شوند. به ایشان گویم : شما چه کسانی؟ گویند: ما نایم اهل کلمه توحید و پرهیزکاری . متن عربی : نَحْنُ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ نَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا حِلَالَهٗ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهُ، وَ أَخْبَبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَتَصَرَّنَاهُمْ مِنْ كُلِّ مَا تَصَرَّنَا مِنْهُ أَنْفُسَنَا، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ. فَأَقُولُ لَهُمْ: أَهْبِرُوا فَأَنَا نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ، ثُمَّ أَسْقَيْهِمْ مِنْ حَوْضِي ، فَيَصْدُرُونَ مَرُوبِينَ مُسْتَبْشِرِينَ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا اَللَّهُمَّ اَللَّهُمَّ . قَالَ: وَ كَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَ يَسْتَعْظِمُونَ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ. فَلَمَّا تُوَفِّي مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ لَعْنَةُ اللَّهِ - وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ- كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ كَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ بِأَمْرِهِ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلِيَّ أَهْلِيهَا وَ خَاصَّةً عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ ، وَ يَقُولُ لَهُ: إِنَّ أَبِي عَلِيَّكَ فَاصْرُبْ عُنُقَهُ وَ ابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ. فَأَخْضَرَ الْوَلِيدُ مَرُوانَ بْنَ الْحَكَمِ وَ اسْتَشَارَهُ فِي تَرْجَمِهِ : ما نایم اُمَّت مجد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؛ ما بقیه اهل حق هستیم ، کتاب پروردگار خود را برداشته ایم و حلال آن را حلال دانسته ایم و حرام آن را حرام شمردیم و ذریه پیغمبر خود را دوست می داشتیم و ایشان را یاری کردیم از هر چیزی که خود را از آن یاری نمودیم و با هر کس که قصد جنگ با ایشان داشت قتال کردیم . پس به ایشان گویم که شما را بشارت باد! مَتَم مجد

پیغمبر شما و اَلْحَقِّ در دار دنیا چنان بودید که اکنون وصف نمودید؛ پس ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم و آنها سیراب و خوشحال می گردند و داخل بهشت می شوند و در بهشت ، همیشه جاویدان باشند. راوی گوید: عادت مردم بر این جاری شد که یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و آن را در نظر عظیم می شمردند و منتظر و مترقب چنین واقعه بودند. چون معاویه بن ابی سفیان - علیهما اللعنة و النیران - در ماه رجب به سال شصت از هجرت ، جان به مالک دوزخ سپرد و یزید حرام زاده به جای آن ملعون به سلطنت نشست . یزید نامه ای به ولید بن عُقبه - حاکم مدینه نوشت و در آن نامه امر نموده بود که برایش از اهل مدینه ، خصوصا از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السّلام بیعت بگیرد و در آن نامه ، مندرج بود که هر گاه آن جناب بیعت نماید او را گردن بزن و سر او را از برای من بفرست ! پس ولید بعد از مطالعه آن نامه ، مروان بن حکم را طلبید و با او در این باب مشورت نمود. متن عربی : **اَمَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام . فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُقْبَةَ. فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ آءَأْكَ شَيْئًا مَذْكَورًا. ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ، فَتَعَيَّ الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ، وَ عَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ. فَقَالَ: (أَيْهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ عَدَا فَادْعُنَا مَعَهُمْ). فَقَالَ مَرْوَانُ: لَا تَقْبَلْ أَيْهَا الْأَمِيرُ عُدْرَةَ، وَ مَنِي لَمْ يُبَايِعْ فَاضْرِبْ عُقْبَةَ. فَغَضِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام ثُمَّ قَالَ: (وَيْلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الرَّزْقَاءِ، أَعَنْتَ تَأْمُرُ بِضَرْبِ عُقْبِي ، كَذِبْتَ وَاللَّهِ وَ لَوُؤْمْتَ). ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ الْوَلِيدُ فَقَالَ: (أَيْهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الثَّبُوءِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ تَرْجَمُهُ : مروان گفت که امام حسین علیه السّلام قبول نخواهد نمود که با یزید بیعت نماید و اگر من به جای تو می بودم او را گردن می زدم . ولید گفت : ای کاش ! من در سلك معدومین بودمی تا به این امر شنیع مبتلا نگردیدمی . پس از آن ، ولید کسی را خدمت ابی عبدالله علیه السّلام فرستاده او را طلب داشت . آن حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان خود به منزل ولید، تشریف آوردند. ولید خبر مرگ معاویه پلید را به او داد و اظهار داشت که آن جناب با یزید بیعت نماید. امام علیه السّلام فرمود: **أَيْهَا الْأَمِيرُ!** بیعت کردن من نمی توان که به پنهانی باشد، چون فردا شود و مردم را طلب داری ما را نیز با ایشان بخواه . مروان لعین - که در آن مجلس حاضر بود - گفت : ای امیر! این عذر را از او میپذیر و اگر بیعت نمی نماید او را گردن بزن . امام حسین علیه السّلام [از شنیدن این سخنان] در غضب شد، فرمود: **وای بر تو، ای پسر زن [کیود چشم] زناکار! تو را چه یارا که حکم نمایی مرا گردن زنده؟! به خدا سوگند! دروغ گفתי و خود را [با این سخنان جسارت آمیز] خوار داشتی . سپس آن حضرت علیه السّلام روی مبارک به جانب ولید نمود. فرمود: ای امیر! ماییم خانواده نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خدای متعال به ما ابتدای خلقت و رحمت را فرمود و به ما ختم خواهد نمود و یزید مردیست فاسق متن عربی : **الْحَمْرُ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِّنٌ بِالْفُسْقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَ مِثْلِي لِأَيُّبِغِ بِمِثْلِهِ، وَ لَكِنْ نُصِيحُ وَ نُصِيحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَءَأْنا أَءَأْ حَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ). ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي . فَقَالَ: وَ يَحْكَ يَا مَرْوَانُ، إِنَّكَ أَمَرْتَ بِذَهَابِ دِينِي وَ دُنْيَايَ، وَ اللَّهُ مَا أَءَأْجِبُ أَءَأْ مَلِكِ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِي وَ إِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا، وَ اللَّهُ مَا أَءَأْظُنُّ أَءَأْ حَدًا يَلْقَى اللَّهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَّا وَ هُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرْكَبُهُ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. قَالَ: وَ أَءَأْصِيحُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَعْطِنِي تَرْشُدًا. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : (وَ مَا ذَاكَ، قُلْ حَتَّى أَسْمَعُ). فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمْرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، تَرْجَمُهُ : و شرابخوار و کشنده نفس محترمه ، آشکارا به فسق مشغول است ، مانند من ، کسی با او بیعت نخواهد نمود و لکن چون صبح فردا شود، ما و شما هر دو - نظر در امور خویش نمایم که چه******

کس از میان ما سزاوار به خلافت و بیعت خلق با او باشد. پس از ادای این کلمات ، امام علیه السلام از نزد ولید، بیرون آمد. مروان لعین به ولید گفت : با راءي من مخالفت کردی و عصیان نمودی . ولید گفت : وای بر تو باد! به من اشاره کردی به امری که دین و دنیای مرا از دست بدهی ؛ برو، به خدا سوگند! که دوست نمی دارم که تمام دنیا را مالک باشم و حال آنکه قاتل امام حسین علیه السلام بوده باشم ؛ به خدا سوگند! گمان ندارم کسی خدا را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام در گردن او باشد مگر آنکه میزان اعمال او سبک خواهد بود و خدای متعال نظر رحمت به سوي او نخواهد نمود و او را از گناه پاک نخواهد کرد و عذابی دردناک او را خواهد بود. راوي گوید: چون صبح شد آن حضرت که از منزل خود مي آمد، اخبار مختلف از مردم مي شنید، پس مروان پليد را در راه ملاقات نمود. مروان عرض کرد: اي ابا عبد الله ، من تو را نصيحت مي کنم ، از من بپذير که به راه راست خواهی رسید!؟ امام علیه السلام فرمود: آن راءي [خير خواهانه] کدام است ؟ بگو تا بشنوم . مروان گفت : از براي تو چنین صلاح مي دانم که با يزيد بیعت نمایی متن عربي : فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَّكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَ عَلَيَ الْأِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: أءَلْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ آلِ أَبِي سَفْيَانَ.) وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضِبَانٌ. يَقُولُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ طَاوُوسٍ مُؤَلِّفُ هَذَا الْكِتَابِ: وَالَّذِي تَحَقَّقْنَاهُ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا بِمَا انْتَهَتْ حَالُهُ إِلَيْهِ، وَ كَانَ تَكْلِيفُهُ مَا اعْتَمَدَ عَلَيْهِ. اءَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ - وَقَدْ ذَكَرْتُ اءَسْمَاءَهُمْ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرِيِّ لِسُكَّانِ الثَّرِي - بِإِسْنَادِهِمْ إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ فِيمَا ذَكَرَ فِي اءَمَالِيهِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَيَّ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ اءَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : اءَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلٍ يُّ بْنُ اءَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا تَرْجَمَهُ : كَمَا مِنْ اءَبِي دِينٍ وَ دُنْيَايَ تُوْ بَهْتَرِ خَوَاهِدُ بُوْد!؟ اءَامَامِ حُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ..). و در این صورت ، باید با اسلام ، سلام و وداع نمود که از دست ما خواهد رفت ؛ زمانی که اُمّت مبتلا به (راعی) و (امیری) چون يزيد شوند. به درستی که شنیدم از جدّ بزرگوار خود رسول مجید صلّی الله علیه و آله که فرمود: (خلافت حرام است بر آل ابوسفیان) . سخن در میان آن حضرت علیه السلام و مروان پليد به طول انجامید تا آنکه مروان خشمناك گشت و رفت . چنین گوید سيّد بزرگوار علي بن موسی بن جعفر بن مجد بن طاووس - عليه الرحمة - که مؤلف این کتاب (لهوف) است - آنچه به تحقیق نزد ما پیوسته ، آن است که حضرت سيّد الشهداء علیه السلام عالم بود به سرانجام کار خود و دانا بوده است که به درجه شهادت خواهد رسید و تکلیف آن جناب همان بوده که تکیه و اعتمادش بر شهادت بود و جماعتي از راويان اخبار مرا خبر دادند که نامهاي ایشان را در کتاب (غياث سلطان الوري لسكان الثري) مذکور داشته ام و سندهاي ایشان به شيخ جليل ابي جعفر مجد بن بابويه قمّي - اءَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - مي رسيد به موجب آنچه که در کتاب (امالي) خود ذکر نموده و سند به مفضل بن عمر و او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن مجد الصادق علیه السلام مي رسد که حضرت امام حسين علیه السلام در يکي از روزها به خدمت برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام رسيد، متن عربي : عَلَيَّ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا تَطَرَّ إِلَيْهِ بَكَي ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: اءَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَيَّ سَمٌّ يَدْسُ إِلَيَّ فَأَقْتُلُ بِهِ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا اءَبَا عَبْدِ اللَّهِ، بَزْدَلْفٍ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ اءَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ اءَنَّهُمْ مِنْ اءُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ يَنْتَجِلُونَ الْأَسْلَامَ، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دِمِّكَ وَ اَنْتِهَالِكَ حَرْمَتِكَ وَ سَبِي دَرَارِكَ وَ نِسَائِكَ وَ اَنْتِهَابِ ثَقْلِكَ، فَعِنْدَهَا يَجِلُّ اللَّهُ بِنِي اءُمَّيَّةِ اللَّعْنَةِ وَ تَمْطُرُ السَّمَاءُ دَمًا وَ رِمَادًا، وَ يَبْكِي عَلَيَّ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشِ وَ الْحَيْتَانِ فِي الْبِحَارِ. وَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ اءَشْرَتْ إِلَيْهِ، بِإِسْنَادِهِمْ إِلَيَّ

عُمَرُ النَّسَابَةَ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِيمَا ذَكَرَهُ فِي آخِرِ (كِتَابِ الشَّافِي فِي النَّسَبِ)، بِإِسْنَادِهِ إِلَيَّ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ إِخْوَالِي آلَ عَقِيلٍ قَالَ: لَمَّا اِمْتَنَّعَ أَخِي الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: تَرْجَمُهُ: چون چشم امام حسن عليه السلام به برادر خود افتاد گریه نمود! امام حسین عليه السلام عرض نمود: سبب گریه شما چیست؟ امام حسن عليه السلام فرمود: گریه می کنم از جهت آنچه که بر سر تو می آید! سپس فرمود که شهادت من به آن زهري است که به سوی من می آورند و به پنهانی به من می خوراندند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هیچ روزی به مانند روز تو نخواهد بود، ای اباعبدالله؛ برای اینکه سی هزار کس دور تو را خواهد گرفت که همه ادعا می کنند از امت جد ما صلی الله علیه و آله هستند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذریه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بته بارگاه تو و چون چنین شود، خدایمتعال بر بنی امیه، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نسابه - رضوان الله علیه - که در کتاب (شافی) خودش - که در علم نسب است - ذکر نموده و سند آن را به جد خود مجد بن عمر می رساند. مجد گوید: شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این حدیث را از برای دایی های من از آل عقیل، نقل می نمود و گفت: چون برادر من امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید پلید، امتناع نمود من در مدینه طیبه به منزل او رفتم و او را تنها یافتم، گفتم: متن عربی: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي اَخُوكَ اَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ، عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَ عَلَا شَهِيْقِي . فَضَمَّنِي اِلَيْهِ وَ قَالَ: حَدَّثَكَ اَبَتِي مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ لَهُ: حُوشِيَتْ يَا بْنَ رَسُوْلِ اللَّهِ. فَقَالَ: سَاءَ لُنْكَ يَحَقِّ اَبِيكَ يَقْتُلِي خَبْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا نَاوَلْتِ وَ بَايَعْتِ. فَقَالَ: حَدَّثَنِي اَبَتِي: اِنَّ رَسُوْلَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي، وَ اِنَّ تَرْبَتِي تَكُوْنُ بِقُرْبِ تَرْبَتِهِ، فَتَطْنُ اِنَّكَ عِلْمَتْ مَا لَمْ اَعْلَمْهُ، وَ اللَّهُ لَا اُعْطِيَ الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي اَبَدًا، وَ تَلَقَّيْنَ فَاطِمَةُ اَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ اُمَّمِيهِ، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِخْدًا فِي ذُرِّيَّتِهَا. اَقُوْلُ اِنَّا: وَ لَعَلَّ بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَعْتَقِدُ اِنَّ اللَّهَ لَا يَتَّعَبُدُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ. اِمَّا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ الصَّادِقِ الْمَقَالِ اِنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا تَرْجَمُهُ: فدای تو گردم، ای ابا عبدالله! برادرت امام حسن علیه السلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود. چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد؟ گفتم: چنین امری بر تو مبادا. پس فرمود: تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من؟ گفتم: چنین است. ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی؟ فرمود: خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی، من از آنها بی خبرم؟! به خدا سوگند! هرگز خواری و ذلت از برای خود نخواهم پسندید. البته مادرم فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که ذریه او از این امت دیدند. داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذریه او، اذیت نموده باشد. سید ابن طاووس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سوی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از شهادت

نمی توان خدای متعال را عبادت نمود، آیا چنین کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر متن عربی : يَقْتُلِ
 اَنْفُسِهِمْ، فَقَالَ تَعَالَى : (فَتَوْبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ). وَلَعَلَّه يَعْتَقِدُ اَنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى
 : (وَ لَا تُلْفُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ) اِنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ، وَ لَيْسَ الْاَمْرُ كَذَلِكَ، وَ اِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهِ مِنْ اَبْلَغِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ. وَ لَقَدْ ذَكَرَ
 صَاحِبُ الْمَقْتَلِ الْمَرْوِيُّ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْاَيَّةِ: [مَا يَلِيْقُ بِالْعَقْلِ]: فَرَوِيَ عَنْ اِسْلَمَ قَالَ:
 عَزَوْنَا تَهَاوَنَدَ - وَ قَالَ غَيْبُهَا- وَ اصْطَفَيْنَا وَ اَلْعَدُوَّ صَفَيْنَ لَمْ اَعَرَ اَطْوَلَ مِنْهُمَا وَ لَا اَعْرَضَ، وَ الرُّومُ قَدْ اَلْصَفُوا ظُهُورَهُمْ بِحَاظِ
 مَدِيْنَتِهِمْ، فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَّا عَلَي الْعَدُوِّ. فَقَالَ النَّاسُ: لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ اَلْفِي نَفْسِهِ اِلَى التَّهْلُكَةِ. فَقَالَ اَبُو اَيُّوبَ الْاَنْصَارِيُّ: اِنَّمَا
 تُوْوَلُونَ هَذِهِ الْاَيَّةَ عَلَي اِنَّ حَمَلَ هَذَا الرَّجُلِ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ، وَ لَيْسَ كَذَلِكَ، اِنَّمَا تَرَلَتْ هَذِهِ الْاَيَّةُ فِينَا، لِاِنَّ كُنَّا قَدْ اِسْتَعَلْنَا

ترجمه : نموده که تکلیف فرموده گروهی از امتیای سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده :

(فَتَوْبُوا... (۱۱) پس توبه کنید! و به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه
 پروردگارتان بهتر است . و شاید چنین گمان دارد که در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده : (وَ لَا تُلْفُوا... (۱۲) خود را به
 دست خود، به هلاکت نیفکنید. آن (تهلکه) که از آن نهی فرموده ، کشته شدن باشد و حال آنکه چنین نیست ، بلکه تعبّد
 به شهادت یافتن از اَبْلَغِ درجات سعادت است . و به تحقیق ذکر نموده صاحب کتاب (مقتل) آن روایات آن از امام جعفر
 صادق علیه السّلام است که از (اَسْلَمَ) چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه شریفه (لا تُلْفُوا... (که (اَسْلَمَ) گفت : در
 یکی غزوات به جهاد رفتیم ، در نهاوند یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بودیم چنان صفها که مانند آن را
 در طول و عرض ندیده ام ، کُفَّار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم بود؛ پس مردی از میان
 صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: (لا اِلَهَ... (، این مرد خود را به مهلکه انداخت . ابویوب انصاری رحمه
 الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان ، گفت که شما این آیه را چنین تاءویل ننمائید که این مرد که طالب
 شهادت شده بر دشمن حمله نموده ، خود را در (تهلکه) انداخته است ، چنین نیست که شما را گمان است ؛ بلکه این
 آیه شریفه در شائن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به متن عربی : بِنُصْرَةِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ تَرَكَنا
 اَهَالِنَا وَ اَمْوَالِنَا اِنَّ نَقِيْمَ فِيْهَا وَ نُصْلِحَ مَا فَسَدَ مِنْهَا، فَقَدْ ضَاعَتْ بِتَشَاغُلِنَا عَنْهَا، فَاَنْزَلَ اللهُ اِنْكَارًا لِمَا وَقَعَ فِيْ نُفُوْسِنَا مِنْ
 التَّخَلُّفِ عَنْ نُصْرَةِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ اَمْوَالِنَا: (وَ لَا تُلْفُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ)، مَعْنَاهُ: اِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ
 رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ اَقَمْتُمْ فِيْ بُيُوْتِكُمْ اَلْقِيَمَ بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ سَخَطَ اللهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ، وَ ذَلِكُمْ رُدُّ
 عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَ عَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْاِقَامَةِ، وَ تَحْرِیْضٌ لَنَا عَلَي الْعَزْوِ، وَ مَا اَنْزَلَتْ هَذِهِ الْاَيَّةُ فِي رَجُلٍ حَمَلَ الْعَدُوَّ وَ يَحْرِضُ
 اَصْحَابَهُ اِنَّ يَفْعَلُوا كَفَعْلِهِ اَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيْلِ اللهِ رَجَاءً لِتَوَابِ الْاٰخِرَةِ. اَقُوْلُ: وَ قَدْ تَبَهَّنَاكَ عَلَي ذَلِكُمْ فِي
 خُطْبَةٍ هَذَا الْكِتَابِ، وَ سَيَأْتِي مَا يَكْشِفُ عَنْ هَذِهِ الْاَسْبَابِ. قَالَ رُوَاهُ حَدِيْثِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلِيْدِ بْنِ عُنْبَةَ وَ
 مَرْوَانَ : فَلَمَّا كَانَ الْعَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَى مَكَّةَ لِثَلَاثِ لَيَالٍ مَضِيْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّيْنَ. ترجمه : یاری نمودن
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را و گذاردیم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد
 گردیده اصلاح آن نمائیم . سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت ، خداوند تعالی
 این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مُخَمَّر داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح
 خود بکوشیم . معنی آیه این است که : اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است
 که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک

خواهید گردید. پس این آیه شریفه ردّی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤکّد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبند. سید ابن طاووس می گوید: این مطلب را در خطبه همین کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد. راویان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین ، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال ۶۰ از هجرت متن عربی : فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالَ وَ ذِي الْقَعْدَةِ . قَالَ : وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْأَمْسَاكِ . فَقَالَ لَهُمَا : (إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ ، وَآتَا مَاضِي فِيهِ) . قَالَ : فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهُوَ يَقُولُ : وَاحْسِنَانَاهُ! ثُمَّ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ حَذْرِهِ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ . فَقَالَ لَهُ : يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهُدِيَ إِلَيَّ بَعْضٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا ، فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ، بَلْ أَمَّهَلَهُمْ وَ آخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ آخَذَ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ، إِنْتَقَى اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ لَا تَدَعَنَّ نَصْرَتِي .) ترجمه :

گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه رمضان و ماه شوال و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود. راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند. امام علیه السلام در جواب فرمود: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم . پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت : وَاحْسِنَانَاهُ! سپس عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند. امام فرمود: ای اباعبدالرحمان ! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا علیه السلام را به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل ؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟! سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛ پس خدا متعال تعجیل نفرمود در انتقام کشیدن از ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزّت و انتقام کشنده . ای عبدالله ! بپرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من بردار. متن عربی : قَالَ : وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ يُؤْصِلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ ، فَاجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ الْخَزَاعِي ، فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ فِيهِمْ خَطِيْبًا . وَ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ : يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بِأَنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَيَّ رَبِّهِ وَ قَدَّمَ عَلَيَّ عَمَلِهِ ، وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنُ يَزِيدَ ، وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَيَّ مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاغِيَتِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ ، وَ أَنْتُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ ، وَ قَدْ احْتَجَّ إِلَيَّ نُصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبِعُوا إِلَيْهِ ، وَ إِنْ خُفْتُمْ الْوَهْنَ وَالْفَشَلَ فَلَا تَعْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ . قَالَ : فَكَتَبُوا إِلَيْهِ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ الْخَزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاثِلٍ وَ سَائِرِ شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . ترجمه : راوی گوید: چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از بیعت کردن با یزید پلید امتناع دارد، همه در خانه سلیمان بن

صُرْد خُزَاعِي مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید، سلیمان بن صرد برخاست و خطبه ای خواند و در آخر خطبه خود گفت : ای گروه شیعیان ! شما دانستید که معاویه لعین به دَرَك رفته و به سوی غضب خدای تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خبیث خود نشست و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لَعْنَهُمُ اللّٰهُ - به سوی مکه معظمه فرار نموده است و شما، شیعیان او هستید و از پیش ، شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید؛ اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او، جهاد خواهید کرد عرایض خود را به آن جناب بنویسید؛ اگر می ترسید که مبدا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید، در این صورت ، این مرد را مغرور و فریفته خود نسازید. راوی گوید: اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که (بِسْمِ اللّٰهِ... (این نامه ایست به سوی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از جانب سلیمان بن صُرْد و مُسَيَّب بن نَجَبَه و رِفَاعَة بن شَدَاد و حَبِيب بن مُطَاهِر و عبدالله بن وائل و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد!.

متن عربی : سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْكَ، اَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ اَبِيكَ مِنْ قَبْلُ، اءَلْجَبَّارَ الْعَنِيدَ الْعَشُوْمَ الظُّمُوْمَ الَّذِي ابْتَزَّ هَذِهِ الْاُمَّةَ اَمْرَهَا، وَ عَصَبَهَا فَيَاَهَا، وَ تَاءَمَّرَ عَلَيَهَا بِغَيْرِ رِضِي مِنْهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَ اسْتَبَغِيَ شِرَارَهَا، وَ جَعَلَ مَالَ اللّٰهِ دُوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ عِتَاتِهَا، فَبَعْدًا لَهَا كَمَا بَعَدَتْ ثَمُوْدُ. ثُمَّ اِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا اِمَامٌ غَيْرُكَ، فَاقْبَلْ لَعْلَ اللّٰهُ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَيِ الْحَقِّ، وَ النَّعْمَانُ بْنُ بَشِيْرٍ فِي قَصْرِ الْاِمْرِ اَرَهُ، وَ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَ لَا جَمَاعَةٍ، وَ لَا نَخْرُجُ مَعَهُ اِلَى عِيدٍ، وَ لَوْ بَلَّغْنَا اَنَّكَ قَدْ اَقْبَلْتَ اءَخْرَجْنَاكَ حَتَّى يَلْحَقَ بِالسَّامِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا بِنَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ عَلَيِ اَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ. ثُمَّ سَرَّحُوا الْكِتَابَ، وَ لَبِثُوا يَوْمَيْنِ اٰخَرَيْنِ وَ اءْتَعَدُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوَ مِائَةٍ وَ خَمْسِيْنَ صَحِيْفَةً مِنَ الرَّجُلِ وَ الْاُنْتَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ وَ الْاَرْبَعَةِ، يَسْأَلُوْنَهُ الْقُدُوْمَ عَلَيْهِمْ. ترجمه : اما بعد؛ حمد و سپاس آن خداوند ی سزاست که آن کس را که دشمن تو و دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود. آن مرد جبّار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید. پس از آن ، اَخِيَار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد. پس دور باد از رحمت خدا، چنانکه قوم ثمود از رحمت خدا دور گردیدند. پس ما را امام و پیشوایی جز تو نیست ، بیا به سوی ما که شاید خدمتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نَعْمَان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی شویم و اگر خیر به ما برسد که حرکت فرموده ای ، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد. ای فرزند رسول خدا، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد! (وَ لَا حَوْلَ... (بعد از آن ، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن ، دو روز دیگر درنگ کردند. بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان يك صد و پنجاه طُغْرِي عریضه از يك نفر، دو نفر، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد. متن عربی : وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأَتَّبِي فَلَا يَجِيئُهُمْ. فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَّاحِدٍ سِتِّمَاءُهُ كِتَابٍ، وَ تَوَاتَرَتِ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ مِنْهَا فِي نَوْبٍ وَّاحِدٍ مُتَّفَرِّقَةً اِثْنِي عَشَرَ اَءْلَفٍ كِتَابٍ. ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْهِ هَانِي بِنُ هَانِي السَّبْعِي وَ سَعِيدُ بِنُ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَنَفِي بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ هُوَ اٰخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ اءَهْلِ الْكُوْفَةِ، وَ فِيهِ: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اِلَيِ الْحُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. مِنْ شِيْعَتِهِ وَ شِيْعَةِ اَبِيهِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. اَمَّا بَعْدُ، فَاِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُوْنَكَ،

لا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرُكَ، فَالْعَجَلَ الْعَجَلَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَدْ آخَضَرَ الْجَنَابُ، وَ آءَيْتَعَتِ الْيَمَامُ، وَ آءَعْشَبَتِ الْأَرْضُ، وَ آءَوْرَقَتِ الْأَشْجَارُ، فَاقْدُمْ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتِ، فَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَيَّ جُنْدٍ مُجَنَّدٍ لَكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَيَّ أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بِنِ هَانِي السَّبَّيْعِي تَرْجَمَهُ : وَ بَا وَجُودِ اَيْنِ هَمَمِ نُوْشْتَه ، اَنْ حَضْرَتِ اَبَا وَ اَمْتِنَاعِ مِي فَرْمُودِ وَ اِجَابَتِ خَوَاهِشِ ايشان را نَفْرَمُودِ تا اينكه در يك روز ششصد عريضة و كِتَابَتِ ايشان به خدمتِ اَنْ جَنَابِ رَسِيدِ وَ هَمِچَنانِ نَامَه از پس نَامَه مِي رَسِيدِ تا اَنكه در يك دفعه و به چندين دفعات متفرقه ، دوازده هزار نُوْشْتَه ايشان در نزد اَنْ جَنَابِ مَجْتَمَعِ گَرْدِيدِ. رَاوِي گَفْتِ كه بَعْدِ از رَسِيدِنِ اَنْ هَمَمِ نَامَه هَا، هَانِي بِنِ هَانِي سَبَّيْعِي وَ سَعِيدِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ حَنْفِي بَا نَامَه اِي كه بَرِ اَيْنِ مَضْمُونِ بُوْدِ از كُوفَه به خَدْمَتَشِ رَسِيدِنْدِ وَ اَيْنِ ، اَخْرِيْنِ نَامَه بُوْدِ كه به خَدْمَتِ اَنْ حَضْرَتِ رَسِيدَه بُوْدِ. دَرِ اَنْ نُوْشْتَه بُوْدِ: (يَسْمُ اللَّهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ) عَرِيضَه اِي اَسْتِ به مَحْضَرِ حَسِيْنِ بِنِ عَلِيِّ اميرِ مَوْ مَنانِ عَلَيْهِ السَّلَامِ از جَانِبِ شِيْعِيانِ اَنْ حَضْرَتِ وَ شِيْعِيانِ پَدْرِ اَنْ جَنَابِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَمَّا بَعْدُ؛ مَرْدَمِ اَنْتِظَارِ قَدُومِ تُو را دَارِنْدِ وَ بَجْزِ تُو كَسِيِ رَا مَقْتَدَايِ خُودِ نَمِي دَانِنْدِ؛ پَسِ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! بَشْتَابِ وَ تَعْجِيلِ فَرْمَا، بَاغْهَا سَبْزِ شُدَه وَ مِيوَه هَارَسِيدَه وَ زَمِيْنِ هَا پَرِ از گِيَاهِ وَ دَرِخْتانِ سَبْزِ وَ خَرْمِ وَ پَرِ از بَرگِ گَرْدِيدَه ؛ پَسِ تَشْرِيفِ بِيَارِ وَ قَدَمِ رَنجَه فَرْمَا، چنانچه بخواهي ، پَسِ خَوَاهِي رَسِيدِ به لَشْكْرِيِ اَرَاَسْتَه وَ مَهِيَا. سَلَامِ وَ رَحْمَتِ خُدا بَرِ تُو بَادِ وَ بَرِ پَدْرِ بَزْرگُوارِ تُو كه پِيَشِ از تُو بُوْدِ. (چون نَامَه به خَدْمَتِ اَنْ جَنَابِ رَسِيدِ، هَانِي بِنِ هَانِي سَبَّيْعِي مَتْنِ عَرَبِيِ : وَ سَعِيدِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِ : (خَيْرَانِي مَنْ اِجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَسُودَ إِلَيَّ مَعَكُمْ؟). فَقَالَا: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، شَبَبْتُ بِنِ رَبْعِيِ ، وَ حَجَّارُ بِنِ اَبَجْرَ، وَ يَزِيدُ بِنِ الْحَارِثِ، وَ يَزِيدُ بِنِ رُوَيْمِ، وَ عُرْوَةُ بِنُ قَيْسِ، وَ عَمْرُو بِنُ الْحَجَّاجِ، وَ مُحَمَّدُ بِنُ عَمِيْرِ بِنِ عَطَارِدِ. قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ سَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ. ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ آءَطَّلَعَهُ عَلَيَّ الْحَالِ، وَ كَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُمْ بِالْوُضُوءِ إِلَيْهِمْ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ: (قَدْ نَقَدْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيَعْرِفَنِي مَا آءَنْتُمْ عَلَيَّ مِنْ رَأْيِي جَمِيلٍ). فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَيَّ الْكُوفَةَ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَيَّ كِتَابِهِ كَثُرَ اسْتِبْشَارُهُمْ بِأَيَانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ آءَنْزَلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بِنِ اَبِي عُبَيْدَةَ النَّقْفِيِ ، وَ صَارَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ. فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ تَرْجَمَهُ : وَ سَعِيدِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ حَنْفِيِ رَا فَرْمُودِ كه به مَنِ خَبْرِ دَهِيْدِ كه اَيْنِ نَامَه رَا چَه كَسَانِي نُوْشْتَه اِنْدِ وَ كه به شَمَا دَادَه ؟ عَرْضِ نَمُودِنْدِ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! شَبَبْتُ بِنِ رَبْعِيِ ، حَجَّارُ بِنِ اَبَجْرَ، يَزِيدُ بِنِ حَارِثِ ، يَزِيدُ بِنِ رُوَيْمِ ، عُرْوَةُ بِنِ قَيْسِ ، عَمْرُو بِنِ حَجَّاجِ وَ مَجْدِ بِنِ عَمِيْرِ بِنِ عَطَارِ نُوْشْتَه اِنْدِ. پَسِ اَنْ جَنَابِ بَرِخاسْتِ وَ دُو رَكَعَتِ نَمَازِ دَرِ مِيانِ (رُكْنِ) وَ (مَقَامِ) به جايِ آوَرْدِ وَ دَرِ اَيْنِ بابِ از خُدايِ مَتَعَالِ طَلَبِ خَيْرِ نَمُودِ. سَبَّسِ جَنَابِ مُسْلِمِ بِنِ عَقِيلِ رَا طَلْبِيْدِ وَ او رَا از كَيْفِيَّتِ حَالِ مَطَّلَعِ گَرْدَانِيْدِ وَ جَوَابِ نَامَه هَايِ كُوفِيانِ رَا نُوْشْتِ وَ به وَسِيْلَه جَنَابِ مُسْلِمِ اَرْسَالِ نَمُودِ وَ دَرِ اَنْ وَعْدَه فَرْمُودِ كه دَرِ خَواَسْتِ ايشانِ رَا اِجَابَتِ نَمَايِدِ وَ مَضْمُونِ اَنْ نَامَه اَيْنِ بُوْدِ: (به سُوِيِ شَمَا پَسِرِ عَمُوِيِ خُودِ مُسْلِمِ بِنِ عَقِيلِ رَا فَرَسْتادَمِ تا اَنكه مَرَا از اَنْچَه كه رَأْيِي جَمِيلِ شَمَا بَرِ اَنْ قَرارِ گَرَفْتَه ، مَطَّلَعِ سَازَدِ. (پَسِ جَنَابِ مُسْلِمِ بَا نَامَه اَنْ حَضْرَتِ ، رِواْنَه كُوفَه گَرْدِيدِ تا به شَهْرِ كُوفَه رَسِيدِ. چُونِ اَهْلِ كُوفَه بَرِ مَضْمُونِ نَامَه اَنْ حَضْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِطْلَاعِ يافْتِنْدِ خَرَسَنْدِيِ بَسِيَارِ به آمَدِنِ جَنَابِ مُسْلِمِ اِظْهَارِ دَاشْتِنْدِ وَ او رَا دَرِ خانَه مَخْتارِ بِنِ اَبِي عُبَيْدَه ثَقْفِيِ فَرُودِ آوَرْدِنْدِ وَ گَرُوه شِيْعِيانِ به خَدْمَتَشِ آمَدِ وَ شُدِ مِي كَرْدِنْدِ وَ چُونِ گَرُوهيِ بَرِ دُورِ اَنْ جَنَابِ جَمْعِ مِي آمَدِنْدِ، نَامَه اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَا بَرِ ايشانِ قَرائَتِ مِي نَمُودِ وَ ايشانِ از غَايَتِ اِشْتِياقِ به مَتْنِ عَرَبِيِ : الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ يَبْكُونَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ اَءْلَفاً. وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بِنِ مُسْلِمِ الْبَاهِلِيِّ وَ عِمَارَةُ بِنُ الْوَلِيدِ وَ عَمْرُ بِنُ سَعْدِ اِلَيَّ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ- يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بِنِ عَقِيلٍ وَ بِشَيْرُونَ عَلَيْهِ بِصِرْفِ الثُّعْمَانِ بِنِ بَشِيْرٍ وَ وَلايَةِ غَيْرِهِ. فَكَتَبَ يَزِيدُ اِلَيَّ عُبَيْدِ

اللّٰهُ بِنِ زِيَادٍ - وَكَانَ وَالِيَا عَلَيَّ الْبَصْرَةَ - يَا نَبَّهَ قَدْ وَلَا هُ الْكُوفَةَ وَصَمَّهَا إِلَيْهِ، وَ يُعْرِفُهُ أَمْرٌ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرٌ الْخُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، وَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ، فَتَاءَهُبَّ عُبَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَيَّ الْكُوفَةَ. وَ كَانَ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامِ قَدْ كَتَبَ إِلَيَّ جَمَاعَةً مِنْ أَعْشَرِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلِي لَهُ اسْمُهُ سَلِيمَانٌ وَ يُكْتَبِي أَيْبَا رَبِّينَ يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَيَّ نُصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِي وَالْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِي . فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ: يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرْجَمُهُ : گریه می افتادند. به همین منوال بود تا آنکه هیجده هزار نفر با آن جناب بیعت نمودند و در این اثناء، عبدالله بن مسلم باهلی ملعون ، عمارة بن ولید پلید، عمر بن سعد عنید، نامه ای به سوی یزید ولدالزنا مرقوم داشتند و آن پلید را از کیفیت حال جناب مسلم بن عقیل ، با خبر نمودند و برای یزید چنان صلاح دانسته و به او اشاره کردند که نعمان بن بشیر را از حکومت کوفه منصرف دارد و دیگری را در جای او منصوب نماید. یزید پلید نامه ای به سوی ابن زیاد لعین - که در بصره حاکم بود - نوشت و منشور ایالت کوفه را به ضمیمه حکومت بصره به او بخشید و او را به کیفیت حال و امر جناب مسلم بن عقیل و حال حضرت امام حسین علیه السلام آگاه نمود و ناءکید بسیار کرد که جناب مسلم را به دست آورده و او را شهید نماید. پس عبیدالله بن زیاد پلید مهبای رفتن شهر کوفه گردید و از آن طرف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نامه ای به جانب اهل بصره و به گروهی از اشراف و بزرگان آن شهر، روانه داشت و آن نامه را به دست غلام خود سلیمان - که مکتبی بود به (ابورزین) - سپرده ، روانه بصره فرمود و آن نامه مشتمل بود بر دعوت نمودن ایشان به آنکه آن جناب را یاری نمایند و قید اطاعت او را به گردن نهند و از جمله آن جماعت یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبیدی بود. یزید بن مسعود، طائفه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را طلب کرد و ایشان را جمع نمود؛ چون حاضر گردیدند گفت : ای جماعت متن عربی : تَرَوْنَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَ حَسْبِي فِيكُمْ؟ فَقَالُوا: بَحٌّ بَحٌّ، اءَاتَتْ وَاللَّهِ فَقْرَهُ الظَّهْرُ وَرَأْسُ الْفَخْرِ، حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا، وَ تَقَدَّمْتَ فِيهِ قَرَطًا. قَالَ: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرِ أَرْبِدَ أَعْنُ اءُشَاوَرَكُمْ فِيهِ وَ اءَسْتَعِينَ بِكُمْ عَلَيْهِ. فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمْنَحُكَ النَّصِيحَةَ وَ نَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ نَسْمَعُ. فَقَالَ: إِنَّ مَعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَهْوُنُ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَمْقُودًا. اءَلَا وَ اءِنَّهُ قَدْ اءِنكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْاِثْمِ، وَ تَضَعَعَتْ اءَرْكَانُ الظُّلْمِ. وَ قَدْ كَانَ اءَخَذَتْ بَيْعَةَ عَقَدَ بِهَا اءَمْرًا وَ طَنَّ اءِنَّهُ قَدْ اءَحْكَمَهُ. وَ هَيْهَاتَ وَ اءَلَّذِي اءَرَادَ، اءَجْتَهَدَ وَاللَّهِ فَفَشَلْ، وَ شَاوَرَ فَخُذِلْ. وَ قَدْ اءَقَامَ اءِنَّهُ يَزِيدٌ - شَارِبَ الْخُمُورِ وَرَأْسَ الْفُجُورِ - يَدْعِي الْاِخْلَافَةَ عَلَيَّ الْمُسْلِمِينَ وَ يَتَاءَمَّرُ عَلَيْهِمْ تَرْجَمُهُ : بنی تمیم ، آیا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگی يك صدا گفتند: بَحٌّ بَحٌّ؛ بسیار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نیکامی و در نقطه وسط شرافت و بزرگواری ، یافتیم . حق سابقه بزرگواری مر تورااست و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم . گفت : اینك شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امري که مي خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم . همگی يك صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در راءي و تدبير دريغ نداریم ؛ بگو تا بشنویم . پس یزید بن مسعود گفت : معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند، مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری متزلزل گردید و آن لعین ، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته ؛ دور است آنچه را که اراده کرده ، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت ، او را مخذول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام زاده خود یزید پلید شرابخوار و سرآمد فجور را به جای خود نشانیده ، ادعا می کند که خلیفه مسلمانان است و خود را بر

ایشان امیر می داند بدون آنکه کسی از مسلمانان بر این متن عربی : یَغِیْرُ رِضِی مِنْهُمْ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَ قِلَّةِ عِلْمٍ، لَا یَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ فَسَمَّا مَبْرُورًا لِحِجَاهُ عَلَی الدِّینِ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِکِیْنَ. وَ هَذَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ، لَهُ فَضْلٌ لَا یُوصَفُ وَ عِلْمٌ لَا یُنزَفُ. وَ هُوَ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ، لِسَابِقَتِهِ وَ سَيِّئِهِ وَ قَدَمِهِ وَ قَرَابَتِهِ، یَعْطِفُ عَلَی الصَّغِيرِ وَ یَحْتُو عَلَی الْكَبِیْرِ، فَأَقْرَمَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّتِهِ وَ إِمَامَ قَوْمِهِ، وَ جَبَّتْ لِلَّهِ بِهِ الْحُجَّةُ وَ بَلَغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةُ. فَلَا تَعْتَشُوا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَ لَا تَسْعَكُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ، فَقَدْ كَانَ صَخْرُ ابْنِ قَيْسٍ قَدْ إِخْدَلَكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ، فَأَغْسِلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُصْرَتِهِ. وَ اللَّهُ لَا يُقْصِرُ أَحَدًا عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا أَوْرَثَهُ اللَّهُ الدُّكَّ فِي وَدَيْهِ وَ الْقِلَّةَ فِي عَشِيرَتِهِ. وَهَا أَنَا قَدْ لَيْسْتُ لِلْحَرْبِ لِأَمَّتْهَا وَادَّرَعْتُ لَهَا تَرْجَمَهُ : امر راضي و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباري او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پیش پای خود را ببیند، معرفت به حق ندارد. (فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ فَسَمَّا... (به خدا سوگند! جهاد کردن با یزید از برای ترویج دین ، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان . و همانا حسین بن علی علیه السلام فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله ، صاحب شرافت اصیل و در راءي و تدبیر محکم و بی عدیل است . صاحب فضلی است که به وصف در نمی آید و صاحب علمی که منتها ندارد، او سزاوتر است به خلافت از هرکسی ، هم از جهت سابقه او در هر فضیلتی و هم از حیث سن و هم از بابت تقدّم و قرابت او از رسول صلی الله علیه و آله ؛ عطوف است بر صغیر و مهربان است نسبت به کبیر؛ پس گرامی پادشاهی است بر رعیت و نیکو امامی است بر مردم و به واسطه او، حجّت خدا بر خلق تمام و موعظه الهی به منتها و انجام است ؛ پس از دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به تحقیق که صخر بن قیس شما را در روز جمل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید. پس اینک لوث این گناه را با شتافتن به یاری فرزند رسول صلی الله علیه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویشتن بردارید. به خدا سوگند! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مذلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لباس جهاد بر تن راست نموده متن عربی : بِدِرْعِهَا، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَ مَنْ يَهْرَبُ لَمْ يُقْتَلْ، فَأَعْحَسِيْنَا رَجِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ. فَتَكَلَّمْتَ بَنُو حَنْظَلَةَ ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبَلُ كِنَانَتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ، إِنْ رَمَيْتَ بِنَا أَعْصَبْتَ، وَإِنْ عَزَوْتَ بِنَا فَتَحَتَ، لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ غَمْرَةً إِلَّا خُضْنَاهَا، وَ لَا تَلْفِي وَاللَّهِ شِدَّةً إِلَّا لَلْقَيْنِ آهَا، نَنْصُرُكَ يَا سَيِّفِنَا وَ نَقِيكَ يَا بَدَائِنَا، إِذَا شِئْتَ فَافْعَلْ. وَ تَكَلَّمْتَ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيدٍ، فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ إِنْ أَعْْبَضَ الْأَشْيَاءَ إِلَيْنَا خِلَافَكَ وَالْخُرُوجَ عَنْ رَأْيِكَ، وَ قَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ إِعْمَرَنَا بِتَرْكِ الْقِتَالِ فَحَمَدْنَا إِعْمَرَنَا وَ بَقِيَ عِزُّنَا فِينَا، فَأَعْمَلْنَا تَرْجِعَ الْمَشُورَةَ وَ يَا تَيْبِكَ رَأَيْنَا. وَ تَكَلَّمْتَ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا: يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ بَنُو أَيْبِكَ وَخُلَفَاؤُكَ، لَا تَرْضِي إِنْ غَضِبْتَ وَ لَا تَقْطُنْ إِنْ صَعَنْتَ. وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ، فَادْعُنَا نُجِيكَ وَ إِعْمَرْنَا نُطْعِكَ، تَرْجَمَهُ : و زره جنگ را در بردارم ، هرکس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کناد، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگویید. پس طایفه بنی حنظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، ما ییم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سوي نشانه افکنی به هدف خودخواهی رسید و اگر با دشمنان در آویزی و جنگ نمایی فتح و پیروزی از آن تو باشد. به خدا قسم که در هیچ ورطه فرو نمی روی جز آنکه ما نیز با تو خواهیم رفت و با هیچ شدت و سختی رو برو نگردی مگر اینکه ما نیز با تو شریک باشیم و با آن مشکل و سختی روبرو گردیم . به خدا سوگند، با شمشیرهای خود، تو را یاری و به بدنها، سپر تو باشیم و تو را محافظت نمایم . آنگاه بنی سعد به سخن در آمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن تر از هر چیز نزد ما، مخالفت با راءي تو است و خارج بودن از

تدبیر تو؛ چه کنم که قیس بن صخر ما را مأمور داشته که ترك قتال کنیم و تا کنون ما این امر را شایسته می دانستیم و از این جهت عزت و شائن در قبیله ما پایدار مانده ، پس ما را مهلتي باید تا به شرط مصلحت کوشیم و رجوع به مشورت نماییم و پس از مشورت ، عقیده و راءي ما در نزد تو ظهور خواهد یافت . پس از آن ، طائفه بنی عامر بن تمیم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبیله پدر تو هستیم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گیری ما را از آن خشنودي نیست بلکه ما نیز از آن خشمناکیم و چون به جایی کوچ نمایی ، متن عربي : وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ. فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ أَبَدًا، وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فِيكُمْ. ثُمَّ كَتَبَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَسْمُ اللَّهُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ، وَفَهَمْتُ مَا تَدَبَّتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَطَايَا مَنْ طَاعَتِكَ وَالْعُزُوفِ بِتَصِيبِي مِنْ نُصْرَتِكَ. وَءَنَّ اللَّهَ لَا يَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ ذَلِيلٍ عَلَيَّ سَبِيلِ النَّجَاةِ. وَءَأْتَمُّ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيَّ خَلْفِهِ وَوَدِيعَتَهُ فِي أَرْضِهِ، تَفَرَّعْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةٍ أَعْخَمَدِيَّةٍ هُوَ أَعْضُلُهَا وَءَأْتَمُّ فَرْعَهَا. فَأَقْدِمُ سَعْدَتَ بِيَأْسَعِدِ طَائِرٍ. فَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَكْتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابَعًا لَكَ مِنَ الْأَيْلِ الطَّمَاءِ يَوْمَ خَمْسِيهَا لَوْزُودِ الْمَاءِ. وَ قَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَ غَسَلْتُ لَكَ دَرَنَ تَرْجَمِهِ : ما نیز وطن اختیار نماییم و تو را همراهی کنیم . امروز فرمان تو راست ، بخوان تا اجابت کنیم و آنچه فرمایی ، اطاعت داریم . فرمان به دست تو است چنانچه بخوای ما نیز مطیع توایم . آنگاه یزید بن مسعود، بار دیگر طائفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت : به خدا سوگند! اگر شما ترك نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایید، خدای متعال تیغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد داشت و شمشیر عداوت در میان شما ای الأبد باقی خواهد بود. سپس یزید بن مسعود نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم داشت به این مضمون : (...نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا بهره خویش را از اطاعت فرمانت بیایم دریافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایدم گردند و به درستی که خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک شما امید حجت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق ، شما امید نو نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و شما شاخه اوید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت ، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی که سه روز، به تشنگی برای ورود بر آب روان ، به سر برده اند. رقاب بنی سعد را هم متن عربي : صُدُورَهَا بِمَاءِ سَحَابَةٍ مُزْنٍ حَتَّى اسْتَهَلَّ بَرْقُهَا فَلَمَعَ. فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ: (مَا لَكَ أَمَّاكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَأَعَزَّكَ وَأَعَزَّكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ). فَلَمَّا تَجَهَّرَ الْمُشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَّغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ، فَجَزَعَهُ مِنْ إِنْقِطَاعِهِ عَنْهُ. وَأَمَّا الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ: فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَيَّ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، لِإِنَّ الْمُنْذِرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابَ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. وَكَانَتْ بَحْرِيَّةٌ بِنْتُ الْمُنْذِرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ الرَّسُولَ فَصَلَبَهُ. ثُمَّ صَعَدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَيَّ الْخِلَافِ وَإِثَارَةَ الْأَرْحَافِ. ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ إِخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَيَّ قَصْرَ الْكُوفَةِ. ترجمه : به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشنده شوند. چون جناب ابي عبد الله عليه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود: تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهد در روز قیامت از تشنگی . یزیدبن مسعود در تهیه

خروج (از شهر بصره) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید. پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند. اما منذر بن جارود، پس نامه آن جناب را با (رسول آن حضرت) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبدا که این نامه حيله و دسیسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بداند و (بحرّیه) دختر منذر، همسر عبید الله زیاد بود. پس ابن زیاد بد بنیاد، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بدبنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید. متن عربی: فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى آءَمْسِي ، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا ، فَظَنَّ آءَهْلَهَا آءَتَّهُ الْخُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ ، فَلَمَّا عَرَفُوا آءَتَّهُ ابْنُ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ ، فَدَخَلَ قَصْرَ الْأِمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الْعِدَاةِ . ثُمَّ خَرَجَ وَصَعَدَ الْمُنْبَرَ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْأَخْسَانِ . فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ مِنْ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْأَشْتِهَارِ ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ ، فَأَوَاهُ وَكَثُرَ اخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ إِلَيْهِ ، وَكَانَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَايِدَ عَلَيْهِ . فَلَمَّا عَلِمَ آءَتَّهُ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَآءَسْمَاءَ بِنَ خَارِجَةَ وَعَمْرَوَ بْنَ الْحَجَّاجِ وَقَالَ: مَا يَمْنَعُ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ مِنْ إِتْيَانِنَا؟ فَقَالُوا: مَا نَدْرِي ، وَ قَدْ قِيلَ: إِنَّهُ يَشْتَكِي . فَقَالَ: قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي آءَتُّهُ قَدْ بَرَّءَ وَ آءَتُّهُ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ ، وَلَوْ آءَعْلَمَ آءَتُّهُ شَاكٍ لَعُدْتُهُ ، فَأَلْفُوهُ تَرْجَمَهُ : چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین علیه السلام است؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صباح به سر برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید ترسانید و وعده احسان و جوائز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خبر گردید از بیم آنکه مبدا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مراودت می کردند و به خدمتش مُشْرِف می شدند و از آن طرف، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است، مجدبن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجّاج پلید را طلبید و گفت: چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت: شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه متن عربی: وَمَرُوهَ آءَنْ لَا يَدَعُ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا ، فَإِنِّي لَا آءُجِبُ آءَنْ يَفْسُدَ عِنْدِي مِنْهُ ؛ لِآَنَّهُ مِنْ آءَشْرَافِ الْعَرَبِ . فَأَءْتُوهُ حَتَّى وَفَّقُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةَ عَلِي بَابِهِ ، فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ ، فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَ قَالَ: لَوْ آءَعْلَمَ آءَتُّهُ شَاكٍ لَعُدْتُهُ . فَقَالَ لَهُمْ: الشُّكُوي تَمْنَعُنِي . فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَهُ آءَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِكَ كُلَّ عَشِيَّةٍ ، وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ ، وَالْأَبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ ، لِآَنَّهُ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ ، وَتَحْنُ نَفْسِي عَلَىكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا إِلَيْهِ . فَدَعَا بِثِيَابِهِ فَلَبَسَهَا ثُمَّ دَعَا بِبَغْلِيهِ فَرَكِبَهَا ، حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَأَنَّ نَفْسَهُ قَدْ آءَحَسَّتْ بِبَعْضِ الَّذِي كَانَ ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ آءَسْمَاءِ بْنِ خَارِجَةَ : يَا بَنَ آءَخِي إِنِّي وَاللَّهِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ ، فَمَا تَرِي ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمَّ مَا آءَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئًا ، فَلَا تَجْعَلْ عَلَي تَفْسِيكَ سَبِيلًا .

ترجمه : خویش می نشیند و اگر دانستمی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم ؛ پس شما به نزدش رفته او را ملاقات نمایید و به فرمائیدش ادای حقوق واجبه ما را بر ذمتش فرو نگذارد؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین شخصی از اشراف و سروران عرب در نزد فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگهی بر درب خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را ملاقات نفرمودی ؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستمی که او را عارضه است من خود به عیادتش می شتافتم . هانی ، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری ، از خدمت امیر بازداشته . گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که شبانگهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به نزد عبدالله لعین آئی . پس هانی ناچار لباس خود را طلبید و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته بود. لذا حسّان بن اسماء بن خارجه را گفت : ای برادرزاده ، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم ، راءِی تو در این باب چیست ؟ متن عربی : وَلَمْ يَكُنْ حَسَّانٌ يَعْلَمُ فِي آءِیِّ شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ. فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَيَّ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ: أءَتَتَكَ يَخَانِي رَجُلَاهُ. ثُمَّ إلتَقَتَ إِلَيَّ شُرَيْحُ الْقَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَءَأَشَارَ إِلَيَّ هَانِي وَءَأَنشَدَ بَيْتَ عُمَرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبَ الرُّبَيْدِي : أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي : وَمَا ذَاكَ أَيْهَا الْأَمِيرُ؟ فَقَالَ لَهُ: أَيْهَ يَا هَانِي ، مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تُرِيصُ فِي دَارِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَءَأَمَّةِ الْمُسْلِمِينَ؟ جِئْتُ بِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ فَاءَدَخَلْتَهُ دَارَكَ وَ جَمَعْتَ لَهُ السِّلَاحَ وَالرِّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَطَنَنْتَ ءَأَنَّ ذَلِكَ يَخْفِي عَلَيَّ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتُ. فَقَالَ: ابْنُ زَيْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَلِي قَدْ فَعَلْتَ. فَقَالَ: مَا فَعَلْتَ ءَأَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ. ترجمه : حسّان گفت : ای عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشتن راه عذر قرار می دهی . و حسّان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عبیدالله به طلب هانی فرستاده . هانی با جمیع همراهان و فرستادگان ، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - عَلِيَّهِ الرَّحْمَةَ - افتاد به طریق مَثَل گفت : (خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد.) پس ابن زیاد ملعون متوجه به شُرَيْحِ که در پهلوی او نشست - شد و اشاره به سوی هانی نمود و شعر معروف عمروبن مَعْدِي كَرَبِ زبیدی را خواند: (أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي ...؛ یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است ، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه (مُرَاد) بیاور تا عذر خواهی نماید. هانی گفت : أَيْهَا الْأَمِيرُ! مطلب چیست ؟ آن ملعون گفت : بس کن ای هانی ! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیرالمؤمنین (!؟) یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای ؟ مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگان از برای او فراهم آورده ای . چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده خواهد بود؟ هانی - عَلِيَّهِ الرَّحْمَةَ - فرمود: من چنین نکرده ام . متن عربی : فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: عَلَيَّ بِمَعْقِلٍ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَيَّ ءَأَخْبَارِهِمْ، وَ قَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ ءَأَسْرَارِهِمْ- فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا عَرَفَ ءَأَنَّهُ كَانَ عَيْنًا عَلَيَّ، فَقَالَ: ءَأَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَاللَّهِ مَا بَعَثْتُ إِلَيَّ مُسْلِمٍ وَلَا دَعَوْتُهُ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَأَوَيْتُهُ، فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى ءَأَرْجِعَ إِلَيْهِ وَأَمْرُهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَيَّ حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، لِأَخْرَجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَخَوَارِهِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي ءَأَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ. فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ ءَأَبَدًا، أَنِيكَ بِصَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ!

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ. فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بَنُ عَمْرٍو تَرْجَمَهُ: عُبَيْدَاللَّهِ - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ -
گفت: بلی، به خانه خود آورده ای. هانی باز فرمود: من نکرده ام؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد. ابن زیاد، (مَعْقِل) غلام
خود را طلبید و همین (مَعْقِل) پلید، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود.
مَعْقِل پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد. چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده؛ پس هانی
به ابن زیاد، فرمود: اَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه
من آمد و به من پناه آورد، پس من حیا نمودم از آنکه ردّ نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه
من حقی حاصل نموده؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم
که او از خانه من بیرون رود، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد.
ابن زیاد لعین گفت: به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری. هانی فرمود: به خدا سوگند
که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی. ابن
زیاد گفت: به خدا قسم که البته او را باید به نزد من آوری. هانی فرمود: نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم. چون
سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد، مسلم متن عربی: الْبَاهِلِيُّ فَقَالَ: اَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلِيَنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى
أَكَلِمَهُ، فَقَامَ فَخَلِّيَ بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا يَحِثُّ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَ يَسْمَعُ كَلَامَهُمَا- إِذَا ارْتَفَعَ أَصْوَاتُهُمَا. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِي
أَنْتَ شَيْدُكَ اللَّهُ إِنْ لَا تَقْتُلَ نَفْسَكَ وَ لَا تَدْخُلَ الْبَلَاءَ عَلَيَّ عَشِيرَتِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْفَسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ ابْنُ عَمِّ
الْقَوْمِ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَلَا ضَارِيهِ، فَادْفَعْهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْرَآةٌ وَلَا مَنَقَصَةٌ، وَإِنَّمَ ا تَدْفَعُهُ إِلَيَّ السُّلْطَانِ. فَقَالَ هَانِي
: وَاللَّهِ إِنْ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيِ وَالْعَارِ، إِيَّاكَ أَدْفَعُ جَارِي وَصِيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ عَدُوِّهِ وَ إِيَّاكَ صَاحِبِ السَّاعِدَيْنِ
وَكَثِيرِ الْأَعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعْهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ. فَأَخَذَ بُنَاشِيدَهُ، وَ هُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا
أَدْفَعُهُ. فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي، فَأَدْنِي مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُقْفَكَ. تَرْجَمَهُ: بن عمرو
باهلی برخاست گفت: اَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم. ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه
ای نشانیدند به قسمی که خود، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و
مسلم بن عمرو بلند گردید. مسلم بن عمرو می گفت: ای هانی! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده
و بلا در عشیره خویش نینداز، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم. مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است، با بنی امیه
، خویش است و ایشان کشنده او نیستند و ضرر به او نخواهند رسانید. مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسیار و از این جهت
، خواری و منقصتی تو را نخواهد بود؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری. هانی در جواب گفت: به خدا سوگند که این کار
جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی
بدهم و حال آنکه بازوی من صحیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند؛ به خدا که اگر خود به تنهایی باشم و هیچ
یاوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد. چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت: او را نزدیک من
آرید. هانی را به نزد آن ملعون بردند. ابن زیاد گفت: وَاللَّهِ! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو را
می زنم. متن عربی: فَقَالَ هَانِي: إِذَنْ وَاللَّهِ تَكْثُرُ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَالْهَفَاةُ عَلَيْكَ، إِيَّاكَ بِالْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي -
وَ هَانِي يَطْنُ إِتَّ عَشِيرَتَهُ يَسْمَعُونَهُ- ثُمَّ قَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي، فَأَدْنِي مِنْهُ، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ أَهْنَقَهُ
وَ جَبِيْنَهُ وَحَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ أَهْنَقَهُ وَ سَيْلَ الدِّمَاءِ عَلَيَّ ثِيَابِهِ وَ نَثَرَ لَحْمَ حَدِّهِ وَ جَبِيْنِهِ عَلَيَّ لِحْيَتِهِ وَ انْكَسَرَ الْقَضِيبُ. فَضَرَبَ هَانِي يَدَهُ

إِلَيَّ فَائِمِ سَيْفِ شَرْطِيٍّ، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ. فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ: خُدُوهُ، فَجَرَّوهُ حَتَّىٰ أَلْقَوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْقَصْرِ وَأَعْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ، وَقَالَ: اجْعَلُوا عَلَيَّ خُرْسًا، فَفَعِلَ ذَلِكَ بِهِ. فَقَامَ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ إِلَىٰ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَقِيلَ: إِنَّ الْفَائِمَ حَسَانُ بْنُ أَسْمَاءَ- فَقَالَ: أَرْسَلَ عَدْرَ سَائِرِ الْقَوْمِ، أَيْهَا الْأَمِيرُ أَمَرْتَنَا أَنْ نَجِيَنَّكَ بِالرَّجُلِ، حَتَّىٰ إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَشَمْتُمْ وَجْهَهُ وَسَيَّلْتُمْ دِمَاءَهُ عَلَيَّ لِحَيْثِيهِ وَزَعَمْتُمْ أَنَّكَ تَقْتُلُهُ. ترجمه : هانی گفت : به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود، یعنی اصحاب و عشیره من ، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانید. ابن زیاد فریاد برآورد که وَالْهَفَاهُ! مرا از شمشیر می ترسانی ؟ هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود. ابن زیاد ملعون گفت : او را نزد من آرید. پس (هانی) را نزدیک آن شقی آوردند. آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشید و مکرر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد. بینی (هانی) را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشتهای صورت و پیشانی آن مؤ من مظلوم بر محاسنش ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید. پس هانی دست برده قائمه شمشیر شُرطی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد. آن شُرطی شمشیر خود را از دست او ربود. ابن زیاد بدنیا فریاد برآورد که او را بگیرد. پس او را کشان کشان آوردند تا در اطای او را حبس نموده و در را به روی او بستند. ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند، چنین کردند. اسماء بن خاریج برخواست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت : عبیدالله فرستاد برای آوردن هانی و دام حیل و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد؛ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم ، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری . متن عربی : فَعَصَبَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ كَلَامِهِ وَ قَالَ: وَأَنْتَ هَاهُنَا! وَأَمَرَ بِهِ فَضْرَبَ حَتَّىٰ تَرَكَ وَقَيْدَ وَحَيْسَ فِي نَاجِيَةٍ مِنَ الْقَصْرِ. فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ ۖ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِلَيَّ نَفْسِي أُنْعَاكَ يَا هَانِي . قَالَ الرَّاوي : وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَنَّ هَانِيَا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ رُويحَةُ إِنْتَهُ عَمْرُو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عَزْوَةَ- فَأَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَدْحَجِ كَافَّةٍ حَتَّىٰ أَحَاطَ بِالْقَصْرِ وَ نَادِي : أَيْتَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانٌ مَدْحَجٌ وَوَجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةَ وَ لَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةَ، وَقَدْ بَلَّغْنَا أَنَّ صَاحِبَنَا هَانِيَا قَدْ قُتِلَ. فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ، فَأَمَرَ شُرَيْحَا الْقَاضِيَّ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيَّ هَانِيَا فَيُشَاهِدَهُ وَيُخْبِرَ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ أَخْبَرَهُمْ، فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَأَنْصَرَفُوا. قَالَ: وَبَلَغَ الْخَبْرَ إِلَيَّ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَيَّ حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَتَخَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ تَرْجَمَهُ : ابن زیاد (از شنیدن این سخنان) در خشم شد و گفت : اینک تو در اینجایی ؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترك سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت : (إِنَّا لِلَّهِ...!) ای هانی ! خبر مرگ خود را به تو می دهم ! راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجاج که (رویحه) - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مَدْحَجِ قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد بر آورد که اینک سواران مَدْحَجِ و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور ونه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم . اینک بزرگ و رئیس ما (هانی بن عروه) را مقتول ساخته اید. ابن زیاد از جمعیت حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شُرَیح قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول نساخته اند. شُرَیح به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت . ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند. راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند. متن عربی : الْأَمَارَةَ، وَأَقْتَتَلَ أَصْحَابَهُ وَ أَصْحَابُ مُسْلِمِ. وَجَعَلَ أَصْحَابُ

عُبَيْدُ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَيَحْدِرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ الشَّامِ، فَلَمَّ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا تَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَنْبَغِي أَعْنُ نَقْعَدَ فِي مَنَازِلِنَا وَنَدَعُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. فَلَمَّ يَبْقِ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ. فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ حَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ بَابِ إِمْرَاءَةَ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةٌ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتَهُ. ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ. فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوُشِيَ الْخَبْرُ إِلَيَّ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. ترجمه : عبدالله از خوف ازدحام در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مشرف به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم بودند رفته رفته متفرق گردیدند. بعضی از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم ، سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح آورد؛ بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد، آن ده نفر نیز او را ترک نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند. چون جناب مسلم کیفیت این حال را مشاهده نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه می گردید تا بر در خانه زنی رسید. نام آن زن (طَوْعَةٌ) بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند. جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به خانه خود، او را پناه داد. پس از آن ، پسر آن زن به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به سمع ابن زیاد رسید. متن عربی : فَأَخْضَرَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَأَتَقَدَّهُ لِأَحْضَارِ مُسْلِمٍ. فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَهُ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ - لَعْنَهُ اللَّهُ - حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: وَآيُّ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ. ثُمَّ أَعْقَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَبْيَاتِ حِمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَنْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرَنِ حَيْثُ يَقُولُ: أَعْقَسَمْتُ لَا أَعْقُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْنًا نُكْرًا أَعْكَرَهُ أَعْنُ أَعْدَعُ أَعُوْءًا عَرًّا أَعُوْءًا خَلِطَ الْبَارِدَ سُخْنًا مَرًّا كُلُّ أَمْرِي يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَعْزِبُكُمْ وَلَا أَعْخَفُ صَرًّا فَنَادُوا إِنَّهُ لَا تَكْذِبُ وَلَا تُغَرُّ، فَلَمَّ يَلْتَفِتُ إِلَيَّ تَرْجَمَهُ: أَنْ مَلْعُونٌ، مَجْدِبِنِ اشْعَثِ رَا طَلَبَ كَرْدَه و گروهی را با او روانه نمود تا حضرت مسلم علیه السلام را حاضر سازند. چون فرستادگان به در خانه (طَوْعَةٌ) رسیدند. آواز سُم مَرَكَبَهَا به گوش آن جناب رسیده ، زره خود را برتن بیاراست و سوار بر اسب گردیده با اصحاب ابن زیاد - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - در آویخت و مشغول جنگ شد تا گروهی از ایشان را به دارالبوار فرستاد. پس مجد بن اشعث بی دین فریاد به او زد که ای مسلم ! تو در امانی . مسلم فرمود: اماننامه فاجران غدار، ارزشی ندارد. مسلم باز با آنان در آویخت و به جنگ و حرب اشقیاء مشغول گردید و اشعار حمران بن مالک خنعمی را که در روز (قَرَن) انشاء نموده بود به طور رَجَز می خواند: (أَعْقَسَمْتُ لَا أَعْقُلُ إِلَّا حُرًّا!) یعنی : سوگند خورده ام که جز به طریق مردانگی کشته نگردم ، اگر چه شربت ناگوار مرگ را به تلخی بنوشم خوش ندارم که به خدعه و مکر گرفتار آدمهای پست و دون ، گردم و فریفته و مغرور آنان شوم . یا آنکه شربت خنک جوانمردی و شجاعت را به آب گرم ناگوار عجز و سستی مخلوط نمایم و دست از جنگ بکشم . هر مردی ناچار در روزگاری ، دچار شرّ و سختی خواهد شد، ولی من با شمشیر تیز شما را می زنم و از هیچ ضرر بیم ندارم . پس آن اشقیاء آواز برآوردند که مجد بن اشعث به تو دروغ نمی گوید و تو را فریب نمی دهد. متن عربی : ذَلِكَ، وَتَكَاتَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَعْنُ أَعْحَنَ بِالْجَرَّاحِ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ، فَحَزَّ إِلَيَّ الْأَرْضِ، فَأَخَذَ أَسِيرًا. فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيَّ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَمْ يُسَلِّمْ

عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَيَّ الْآمِرِ. فَقَالَ لَهُ: أَسْكُتْ يَا وَيْحَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِآمِرٍ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْنِكَ سَلَّمَتْ
 أَمْرَ لَمْ تُسَلِّمْ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَبَعْدَ فَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سُوءَ
 الْقِتْلَةِ وَقُبْحَ الْمُثَلَّةِ وَخُبْتَ السَّرِيرَةَ وَلَوَّمَرَّ الْعَلْبَةَ، لَا آءَحَدَ آءُولِي بِهِ إِلا مِنْكَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقُ يَا شَاقُ، خَرَجْتَ عَلَيَّ
 إِمامِكَ وَشَقَقْتَ عَصِي الْمُسْلِمِينَ، وَآءَلَقَحْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَّبْتَ يَا بَنَ زِيَادٍ، إِنَّمَا شَقَّ عَصِي تَرْجَمُهُ:
 مسلم بن عقيل اصلا التفاتي به جانب آنان نفرمود و چون زخم بسيار و جراحت بي شمار بر بدن نازنينش رسيد و به اين
 واسطه سست و ضعيف گرديد. گروه شقاوت آئين ، بر سر او هجوم آوردند و او را احاطه نمودند. نگاه ملعوني از عقب سر
 آن جناب در آمد و نيزه بر پشت آن حضرت زد که از صدمه آن نيزه ، بر زمين افتاد. پس آن جماعت بي سعادت آن شير بيشه
 شجاعت را اسير و دستگير نمودند و به نزد ابن زياد بدبنياد بردند. چون آن جناب را داخل مجلس ابن زياد بدبنياد نمودند
 سلام بر آن کافر بي دين نمود. يکي از پاسبانان آن لعين گفت : بر امير سلام کن ! آن جناب فرمود: بس کن ! واي بر تو
 باد، به خدا سوگند که او امير من نيست . عبيدالله پليد به سخن در آمده گفت : باکي بر تو نيست ؛ سلام بکني يا نکني ،
 کشته خواهي شد. جناب مسلم بن عقيل فرمود: اگر تو مرا به قتل رساني همانا که کار مهمي نکرده اي ، چرا که به
 تحقيق بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از اين گذشته تو هرگز فروگذار نخواهي کرد به ديگري کشتن بدو قُبْحُ مُثَلَّة
 و پليدي سرشت و غالب شدن را به طرف نانجيبي و بدین صفات مذمومه کسي از تو سزاوارتر نيست . پس آن نانجيب
 زبان بريده ، زبان به ناسزا برگشود که اي ناسپاس ، اي مخالف ؛ بر امام زمان خود خروج کردي و عصاي مسلمانان را
 شکستي و فتنه را برانگيختي . جناب مسلم عليه السلام در جواب فرمود: اي ابن زياد! سخن به دروغ متن عربي :
 الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَابْنَهُ يَزِيدُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - ، وَ آءَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا آءَلَقَحَهَا آءَنْتَ وَ آءَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدِ عَبْدِ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ
 ثَقِيفٍ، وَ آءَنَّا آءَرْجُو آءَنْ يَرْزُقِنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَيَّ يَدِي شَرُّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَتَنَّاكَ نَفْسُكَ آءَمْرًا، حَالَ اللَّهُ دُونَهُ وَ لَمْ يَرَكَ
 لَهُ آءَهْلًا وَجَعَلَهُ لِآءَهْلِهِ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ آءَهْلُهُ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ؟ فَقَالَ: آءَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ! فَقَالَ مُسْلِمٌ: آءَلْحَمْدُ لِلَّهِ،
 رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: آءَتَظُنُّ آءَنَّ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الطَّنُّ، وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ.
 فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: آءَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا آءَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَ آءَمْرَهُمْ مُلْتَمِمٌ فَشَتَّتَ آءَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتَ كَلِمَتَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ
 مُسْلِمٌ: مَا لِهُذا آءَتَيْتَ، وَلَكِنَّكُمْ آءَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ وَآءَأَمَرْتُمْ عَلَيَّ النَّاسَ بِغَيْرِ تَرْجَمِهِ : گفتمی ، بجز اين نيست
 که عصاي اجتماع مسلمين را معاويه پليد و فرزند عنيد او يزيد بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگيخت تو بودي و پدرت
 که از نطفه غلامي بود از بني عِلاج از طايفه ثقيف و نام آن غلام (عبيد) بود. و مرا اميد چنان است که خدای متعال
 شهادتم را بر دست بدترين مخلوقش روزي دهد. ابن زياد گفت : تو را نفست در آرزويي افکند که خدا آن را از براي تو
 نخواست و در ميانه تو و اميدت ، حایل گرديد و آن مقام را به اهلش رسانيد. جناب مسلم عليه السلام فرمود: اي پسر
 مرجانه ! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کيست ؟ ابن زياد گفت : يزيد!؟ جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمد لله . ما راضي
 و خوشنوديم که خدا بين ما و شما حکم فرمايد. عبيدالله گفت : چنين گمان داري که تو را در اين امر چيزي است ؟ آن جناب
 فرمود: شك نيست بلکه يقين است که ما بر حق هستيم . ابن زياد گفت : اي مسلم ! مرا خبر ده که تو به چه کار به اين
 شهر آمده اي ؟ امور مردم منظم بود و تو آمدي تفرقه در ميان ايشان افکندي و اختلاف کلمه بين آنان ايجاد نمودي . جناب
 مسلم عليه السلام فرمود: من براي ايجاد تفرقه و فساد نيامده ام بلکه از براي آن آمدم که شما (مُنْكَر) را ظاهر ساختيد و
 (معروف) را به مانند شخص مرده دفن نموديد و بر مردم امير شديد بدون آنکه ايشان راضي باشند. متن عربي : رضي

وَأَحْرَ يُهْوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ ٢ - اءَصَابَهُمَا فَرُخُ الْبَيْعِي فَأَصَبَحَا اءَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي يَكُلُّ سَبِيلِ ٣ - تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَتَضِحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ ٤ - فَتِي كَانَتْ اءَحْيِي مِنْ فِتَاةٍ حَيَّيَّةٍ وَاَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلٍ ٥ - اءَيَّرَكَبَ اءَسْمَاءُ اَلْهَمَالِيَجِ اَمِنَا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَدْحُجٌ بِذُحُولٍ تَرْجَمَهُ : ١ - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیرین حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از (بَطَل) ، هانی باشد و کنایه از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی اقرب است) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. ٢ - عبیدالله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم ، این دو بزرگوار را گرفت ، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. ٣ - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. ٤ - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلك ، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده ، بود. ٥ - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه ، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مَدْحُج خون (هانی) را از او مطالبه می نمایند. متن عربی : ١ - تَطُوفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَي رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ ٢ - فَإِنْ اءَأْتُمُ لَمْ تَتَأْرُوا بِاَخِيكُمْ فَكُونُوا بَعَايَا اءَرْضَيْتَ بِقَلِيلٍ قَالَ الرَّاَوِي : وَكَتَبَ عَبِيدُ اللّٰهِ بِنِ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِي اِلَي يَزِيدَ بِنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللّٰهُ. - فَاَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَي فِعَالِهِ وَسَطُوْتِهِ، وَيُعْرِفُهُ اءَنْ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِلَي جَهَنِّهِ، وَيَاْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِاَلْمُوْ اَخِيْدَةِ وَاَلْاِنْتِقَامِ وَاَلْحَبْسِ عَلَي الطُّنُوْنِ وَاَلْاَوْهَامِ. وَكَانَ تَوَجُّهُ اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثِ اِلَي لِنِثْلَاثِ مَضِيْنٍ مِنْ ذِي اَلْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّيْنٍ مِنْ اَلْهِجْرَةِ، قَبْلَ اءَنْ يَغْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ؛ لِاِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ. ترجمه : ١ - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤ ال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤ ال کرده می شدند. ٢ - پس اگر شما ای قبیله مراد، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند، شما هم به همین مقدار راضی باشید. راوی گوید: ابن زیاد بدبنیاد نامه ای به یزید پلید، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت . پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که مویب امام علیه السلام متوجه به طرف عراق گردیده ؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤ اخذ و انتقام از کافه آنان برآید و به محض توهم و گمان ، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجه امام حسین علیه السلام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجة الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهار شنبه بوده به هشت روز، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم ؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه اشقیا گردیده بود. متن عربی : وَرَوِيَ اءَأْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَي اَلْخُرُوْجِ اِلَي الْعِرَاقِ فَاَمَّ خَطِيْبًا، فَقَالَ: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَي رَسُوْلِهِ وَسَلَّمَ. خُطِّ اَلْمَوْتُ عَلَي وُلْدِ اَدَمَ مَخَطَّ اَلْقِلَادَةِ عَلَي جِنْدِ اَلْفِتَاةِ، وَمَا اءَوْلَهْنِي اِلَي اءَسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوْبَ اِلَي يُوسُفَ. وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعٌ اءَاتَا لَاقِيهِ، كَأَنَّي بِاَوْصَالِي تَقَطُّعُهَا عُسْلَانُ اَلْقَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَابِسِ وَ كَرْبَلَاءِ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي اءَكْرَاشًا حُوْفًا وَ اءَجْرِبَةً سَعْبًا، لَا

وَقَاصٍ - عَلَيهِ اللَّعْنَةُ - با لشکری انبوه به امر یزید پلید وارد مکه معظمه گردید متن عربی : وَقَاصٍ إِلَي مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَنْ يُنَاجِرَ الْحُسَيْنَ الْفِتَالَ إِنَّهُ هُوَ نَاجِرُهُ أَوْ يُقَاتِلُهُ إِنَّ قَدَرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ. وَزُوِيَ مِنْ كِتَابِ أَصْلٍ لِاحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيدَةَ الثَّقَفِيِّ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقَمِّيِّ بِالْأَسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ: سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ. فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ يَا بَيْتِكَ وَأَخِيكَ، وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ. فَقَالَ: (يا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بِنُ مَعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ، فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ). فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَي الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ، فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ، ترجمه : که با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید والا اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند. پس موبک همایونی در روز تروبه از مکه معظمه نهضت فرمود. و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قمی است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن ، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت . مجد عرض کرد: ای برادر، اهل کوفه آناند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می دانی و من بیم دارم که مبادا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد؛ پس اگر راء مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمایی تو عزیزتر و گرامی تر از هر کس که مقیم حرم است خواهی بود. حضرت علیه السلام در جواب فرمود: می ترسم که مبادا یزید بن معاویه - لَعْنَةُ اللَّهِ - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من ، حرمت خانه خدا بشکند. مجد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما؛ زیرا در آنجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت . متن عربی : وَلَا يُقَدَّرُ عَلَيْكَ إِحْدٌ. فَقَالَ: (أَنْظُرُ فِيمَا قُلْتِ). فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ إِزْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ، فَأَتَاهُ، فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدَّرَ عَلَيْهَا فَقَالَ: يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: (تَلِي). قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَي الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، إِخْرُجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ فِتْلًا). فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمَا مَعْنِي حَمْلُكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَي مِثْلِ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: (قَدْ قَالَ لِي: قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا)، وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى. وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِي فِي كِتَابِ الرِّسَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، ترجمه : آن جناب فرمود: در این باب ، باید نظری نمود. چون هنگام سحر شد، حکم فرمود موبک شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید به خدمتش شتافت و زمام ناقه را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت : یا أَخِي ! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتم تاءملی فرمایی ؟ امام حسین علیه السلام فرمود: چنین است . مجد گفت : پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت ، عزم خروج از مکه نمودی ؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم ، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب . و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست) و فرمود: ای حسین ! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! مجد حنفیه گفت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا...). چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست ؟ راوی گوید: امام حسین علیه

السلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد. مجدبن یعقوب کلینی رضي الله عنه در کتاب (رسائل) خویش به سند متن عربی: عَنْ أَبِي بَرْزَةَ بْنِ مَرْزَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَمْرَةُ إِنِّي سَأَأُحَدِّثُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مَتَوَجِّهًا، أَمَرَ يَقْرَاطِسَ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَيَّ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ إِسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ. وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ التُّعْمَانِ رضي الله عنه في كتاب (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، بِأَسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصِّدِّيقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهِ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدِفِينَ فِي أَيْدِيهِمْ تَرْجَمَهُ: مَذْكَورٌ فِي مَتْنٍ، رَوَيْتُ نُمُودَهُ مِنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ مِنْ حَضْرَةِ إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خِدْمَتِهِ أَنَّ جَنَابَ سَخْنِ بْنِ خُرُوجِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِهَا، وَأَنَّهُ مَجْدُ بْنُ حَنَفِيَّةٍ مِنْ نَصْرَةِ جَنَابِ تَخَلَّفَ نُمُودَ. إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ: أَيُّ حَمْرَةَ، مِنْ تُوْرَافِ دَهْمِ بِه حَدِيثِي كِه پَسِ از این مجلس، مرا از حال مجد بن حنفيه سؤ ال نمایي: به درستي كه چون حضرت امام حسين عليه السلام از مكه جدا شد و توجه به سوي عراق فرمود، فرمان داد كه پاره كاغذ به خدمتش آوردند و در آن نوشت: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) این نوشته اي است از جانب حسين بن علي به جماعت بني هاشم. اما بعد؛ هر كس از شما به من بپيوندد شهيد گردد و آنكه تخلف نمايد به پيروي نرسد. والسلام. (شيخ مفيد مجد بن محمد بن نعمان رضي الله عنه در كتاب (مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ) به اسناد خود از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت کرده كه آن حضرت فرمود: در آن هنگام كه حضرت ابى عبدالله الحسين عليه السلام از مكه معظمه بيرون آمد از براي آنكه وارد شهر مدينه طيبه شود افواجي از ملائكه مسومين (صاحبان نشانه چنانچه سپاهيان را نشانه است) و ملائكه مُردفين (يعني فرشتگاني كه از عقب سر مي رسند مثل صفوف لشكر كه به نظام رود) كه حربه ها در دست و بر اسبهاي نجيب بهشتي سوار بودند شرفياب متن عربی: الْجِرَابُ عَلِيٍّ نُجِبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلِيٍّ خَلَقَهُ بَعْدَ جَدِّهِ وَآبِيهِ وَآخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَدَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ أَمَدَكَ بِنَا. فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُغْيَتِي الَّتِي أَسْتَشْهَدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتُمَا فَاتُونِي. فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنُطِيعَ، فَهَلْ تَخْشِي مِنْ عَدُوِّ يَلْفَاكَ فَتَكُونَ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقُونِي بِكَرْبَلَةَ إِذْ أَوْصَلَ إِلَيَّ بُغْيَتِي. وَأَمَرْتُهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنَّةِ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمَرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَأَمَرْتَنَا بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَّا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنزَّلَ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيَّ مَضَاجِعُهُمْ)، فَإِذَا أَقَمْتُمْ فِي مَكَانِي فِيمَاذَا يُمْتَحَنُ تَرْجَمَهُ: گردیده و بر آن حضرت سلام نمودند و عرض کردند: اي حجت خدا بعد از رسول خدا و اميرالمؤمنين و امام حسن عليهم السلام بر جميع عالم، به درستي كه خدال مدد نمود جدت صلی الله علیه و آله را به وسيله ما در موارد بسيار و همانا حق تعالي ما را از براي امداد و ياري تو فرستاده. امام عليه السلام فرمود: وعده گاه ما در آن حفره و بقعه اي است كه در آن شهيد مي شوم و نام آن (كربلا) است؛ چون در آنجا وارد شوم به نزد من آييد. عرضه داشتند:

ای حجت خدا، خدایا ما را فرمان داده که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو باشیم ، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم ؟ فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتواند رسانید تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جنّ به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای مولای ما! ما میم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که خواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی ، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدّم رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل گردیده ، نخوانده اید: (قُلْ لَوْ...)(۱۴) ؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنانکه حکم قتل بر ایشان مقدر و مکتوب است در همان خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند). متن عربی : هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَّعُونَ، وَيَمَازَا يُخْتَبَرُونَ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنًا حُفْرَتِي . وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَخَا الْأَرْضَ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَمُجَبِّبِنَا، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ، وَيَجَابُ دَعَاؤُهُمْ، وَتَسْكُنُ شِيعَتُنَا، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ، وَهُوَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ- الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتُلُ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَتَسْبِي وَإِخْوَانِي وَ أَهْلِي بَيْتِي ، وَيَسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ. فَقَالَتِ الْجِنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَإِنَّ حَبِيبَهُ لَوْلَا أَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَأَنَّه لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ. فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَعَدَدْنَا عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِي وَيَحْيِي مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِي. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ تَرْجَمَهُ : پس هرگاه که من در جای خود اقامت گزینم پس به چه چیز این خلق که مستعدّ از برای هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جای من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود، حال آنکه خدایا این را در روز (دَخَا الْأَرْضَ) که زمین را پهن نموده ، از برای من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد؛ پس آن زمین امان است از برای ایشان در دنیا و آخرت . و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت ، فرمود: روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لَعَنَهُمَا اللَّهُ - پس جنیان عرض کردند: به خدا سوگند، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست ، البته در این باب بر خلاف فرمانت ، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند. امام حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، قدرت ما بر دفع دشمنان ، زیادتر از شماست ، و لکن نظر ما این است که از روی بیّنه باشد و پس از اتمام حجت بر آنها، به هلاکت رسند و آنان که زنده اند، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بیّنه و حجت باشد. پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل متن عربی : هُنَاكَ عَيْرًا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْجَمِيرِي عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجَمَالِ: (مَنْ أَعْجَبَ أَعْنُ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَقَيْنَاهُ كِرَاهُ وَأَعْجَبْنَا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَعْجَبَ أَعْنُ يُفَارِقُنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهُ بِقَدْرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ). فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَأَمْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَ بِشَرِّ بْنِ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَاءَ لَهُ عَن أَهْلِهَا. فَقَالَ: خَلَّفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (صَدَقَ أَعْوُ بَنِي أَسَدٍ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ). قَالَ الرَّأْوِي : ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَى التَّغْلِبِيَّةَ وَفَتَ الظَّهْرِيَّةَ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ،

فَرَقَدْتُمْ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: (قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ: اءَنْتُمْ تَسْرَعُونَ وَالْمَنَايَا تَرْجَمُهُ: (تعنيم) و در آن مکان قافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن ریسان جَمِیرِی ، هدایایی به یزید بن معاویه می برد، ملاقات کرد و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمین در آن عصر، به عهده امام حسین علیه السّلام بود و او امام امت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به صاحبان شتران ، فرمود: هر کس دوست می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را تماما به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما جدا شود، به قدر آنچه که از یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن نمودند. پس حضرت امام حسین علیه السّلام مَرَكَب راند تا آنکه به منزل (ذات عِرْق (۱۵) رسید و در این منزل (بشرین غالب) که از عراق می آمد به خدمت امام علیه السّلام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید. بشرین غالب عرض نمود: مردم را چنان گذاردم که دل‌های ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه!؟ حضرت فرمود: برادر ما از بنی اسد، سخن به راستی گفت . به درستی که خدایا به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلّق یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد. راوی گوید: امام علیه السّلام از آن منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل (ثعلبیه) رسید، پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ، چون بیدار گردید فرمود: در خواب دیدم که هاتفی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را متن عربی : تَسْرَعُ يَكُمُ اِلَيَّ الْجَنَّةِ). فَقَالَ لَهُ ابْنَةُ عَلِيٍّ: يَا اَبَةَ اَعْلَسْنَا عَلَيَّ الْحَقَّ؟ فَقَالَ: (بَلِي يَا بَنِيَّ وَاللَّهِ الَّذِي اِلَيْهِ مَرْجَعُ الْعِبَادِ). فَقَالَ لَهُ: يَا اَبَةَ اِدْنُ لَا تُبَالِي بِالْمَوْتِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (فَجَزَاكَ اللهُ يَا بَنِيَّ خَيْرَ مَا جَزَا وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ). ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ، فَلَمَّا اَصْبَحَ، قَامَ هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْتَبِي اَبَاهِرَّةَ الْاَزْدِي ، قَدْ اَتَاهُ سَلَّمَ عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ مَا الَّذِي اَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللهِ وَحَرَمِ حَدِّكَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (وَيَحْكُ يَا اَبَا هِرَّةَ، إِنَّ بَنِي اُمَيَّةَ اَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَاَيْمُ اللهِ لَتَقْتُلَنِي الْغَيْثَةُ الْبَاغِيَّةُ وَلَيَلِيْسَنَّهُمُ اللهُ دُلًّا شَامِلًا وَسَيَفَا قَاطِعًا، وَلَيَسَلِّطَنَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدُلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا اءَدَاكَّ مِنْ قَوْمٍ سَبَا اِذْ تَرْجَمُهُ: به تعجيل به سوي بهشت می برد. در این هنگام فرزند دل‌بندش حضرت علي اکبر عرض نمود: ای پدر، مگر ما بر حق نیستیم؟ امام علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند، آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوي اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علي اکبر عرض کرد: حال که چنین است باک از مردن نداریم . حضرت امام علیه السّلام فرمود: ای فرزند، خدا تو را جزای خیر دهد، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد. پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مُکْتَبِي به اباهره اَزْدِي بود، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد؟ امام علیه السّلام فرمود: وَيَحْكُ! ای اباهره ، به درستی که بنی امیه - لَعَنَهُمُ اللهُ - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عِرْض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا، این گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس دلتی که ایشان را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خون‌های آنها، می نمود. متن عربی : مَلَكْتَهُمْ اِمْرَاءَةً مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي اَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ. ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فَزَارَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا اَعْقَبْنَا مِنْ مَكَّةَ، فَكُنَّا نُسَائِرُ الْحُسَيْنَ

عليه السلام حَتَّى لِحِفْنَاهُ فَكَانَ إِذَا أَرَادَ التُّزُولَ اعْتَزَلْنَاهُ فَتَزَلْنَا نَاحِيَةً. فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ، فَلَمْ تَجِدْ بَدًّا مِنْ آءَنْ نُنَازِلَهُ فِيهِ، فَبَيْنَمَا نَحْنُ نَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا. ثُمَّ قَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنَ الْقَيْنِ إِنَّ آءَابَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ، فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا مَا فِي يَدِهِ حَتَّى كَأَنَّ مَا عَلَي رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ. فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمٌ بِنْتُ عَمْرٍو -: سُبْحَانَ اللَّهِ، آءَبَيْعْتُ إِلَيْكَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُ، فَلَوْ آءَاتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ. فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرٌ، فَمَا لَيْتَ آءَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ آءَشْرَقَ وَجْهُهُ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَنَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ إِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. ترجمه : پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد. روایت کرده اند: جماعتی از بنی قَرَارَه و طائفه بَحِيلَه گفتند: ما با زُهَيْر از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم . و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زُهیر بن قین نمود و گفت : ای زُهیر! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام) آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم). (۱۶) زوجه زهیر که نامش (دیلیم) دختر عمرو بود به او گفت : سُبْحَانَ اللَّهِ ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی؟! سپس زوجه اش گفت : ای کاش به خدمت آن جناب می رفتی و فرمایش ایشان را می شنیدی . زُهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد. اندکی پیش نگذشت که زهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد. آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و نقل و متاع او را نزدیک به خیمه های متن عربی : وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ: آءَنْتِ طَالِقٌ، فَإِنِّي لَا أُحِبُّ آءَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَي صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ لِأُفْدِيَهُ بِرُوحِي وَآءَقِيهِ بِنَفْسِي . ثُمَّ آءَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَيَّ بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَيَّ آءَهْلِيهَا. فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ. وَقَالَتْ: كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَمُعِينًا، خَارَ اللَّهُ لَكَ، آءَسَاءَ لَكَ آءَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ . ثُمَّ قَالَ لِاصْحَابِهِ: مَنْ آءَحَبَّ مِنْكُمْ آءَنْ يَصْحَبَنِي ، وَإِلَّا فَهُوَ آءَخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ. ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَهَ، فَآءَاتَاهُ فِيهَا خَبْرٌ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةً مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ آءَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْأَزْيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ آءَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ. قَالَ الرَّاوي : وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَسَالَتْ الدَّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَارَ قاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، ترجمه : فلك احتشام حضرت امام حسین علیه السلام زدند و به زوجه خود گفت : من تو را طلاق دادم ؛ زیرا دوست نمی دارم که از جهت من جز خیر و خوبی به تو رسد و من عازم شده ام که مصاحبت امام حسین علیه السلام را اختیار نمایم تا آنکه جان خود را فدای او کنم و روح را سپر بلا گردانم نمایم . سپس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضی عموزاده هایش سپرد که به اهلیش رسانند. آن زن مؤ منه برخاست و گریه کرد و او را وداع نمود و گفت : خدا یار و معین تو باد و خیرخواه تو در امور، از تو مسئلت دارم که مرا روز قیامت در نزد جدِّ حسین علیه السلام ، یاد نمایی . سپس زهیر به اصحاب خویش گفت : هر کس خواهد به همراه من بیاید و اگر نه این آخرین عهد من است با او. امام حسین علیه السلام از آن منزل کوچ نمود و روانه راه گردید تا آنکه به منزل (زُباله) رسید و در (زُباله) خبر شهادت مسلم بن عقیل رحمه الله مسموع امام علیه السلام گردید. گروهی که از اهل طمع و ربه و دنیا

پرستان که از حقیقت حال مطلع گردیدند اختیار مفارقت نموده از او جدا شدند و کسی در رکاب سعادت انتساب فرزند حضرت ختمی مآب باقی نماند مگر اهل بیت و عشیره و خویشان آن جناب و گروهی از آخیار که در سلك اصحاب کبار منخرط بودند. راوی گفت : از شدت گریه و ناله که در مصیبت جناب مسلم رضی الله عنه و فریاد و افغان که واقع شد، آن مکان به تزلزل در آمد و اشکها چون رود حیحون از چشمان جاری شد. پس از آن ، آن امام انس و جن با نیت صادق و اعتقاد کامل و به قصد اجابت متن عربی : فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَكُنْ إِلَىٰ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ؟ قَالَ: فَأَسْتَعْبِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَكْبِيَا، ثُمَّ قَالَ: (رَجِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ إِلَيَّ رَوْحُ اللَّهِ وَرَبِحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَىٰ مَا عَلَيَّ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا). ثُمَّ أُنشَاءَ يَقُولُ: ١ - (فَإِنْ تُكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسِيَّةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَءَاتِبُ ٢ - وَإِنْ تُكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ أَمْرٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ ٣ - وَإِنْ تُكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ ٤ - وَإِنْ تُكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَأْسُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ قَالَ الرَّاوي : وَكَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَيَّ تَرْجَمَهُ : داعي حق جلّ و علا از آن منزل کوچ کرده و روانه راه گردید. فرزذق شاعر به شرف خدمتش فایز شد و بر آن حضرت سلام کرد و عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، چگونه اعتماد به سخن اهل کوفه نمودی و حال آنکه ایشان پسر عمویت جناب مسلم بن عقیل و یاران او را مقتول ساختند؟! راوی گفت : سیلاب اشک از دیده مبارک آن جناب روان گردید و فرمود: خدا رحمت کناد مسلم را، به درستی که رفت به سوی روح و ریحان و جنت و رضوان پروردگار و به درستی که او به جا آورد آنچه را که بر او مکتوب و مقدر گردیده بود و باقی مانده است بر ما که به جا آوریم . سپس این ابیات را انشاء فرمود: ١ - یعنی اگر دنیا متاع نفیس شمرده شده باشد، ثواب الهی از آن برتر و اعلی خواهد بود. ٢ - و اگر بدنها برای مرگ خلق شده اند، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه رضای الهی افضل است . ٣ - و اگر روزی ها در تقدیر پروردگار در میان خلق قسمت گردیده ، پس حرص کم داشتن درطلب رزق نیکوتر است . ٤ - و اگر جمع کردن مالهای دنیا از برای گذاشتن است ، پس چه شده است که مرد در انفاق کرد بخیل باشد مالی را که آن را در این دنیا باز خواهد گذاشت . راوی گوید: پس از آن ، از جانب امام حسین علیه السلام نامه ای به جمعی از شیعیان کوفه شرف صدور یافت از جمله : متن عربی : سَلِيمَانَ بْنِ صُرَدٍ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنَ شَدَّادٍ وَجَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصِّدَاوِيِّ . فَلَمَّا فَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ إِعْتَرَصَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيَقْتِشَهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَرَّقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحُصَيْنُ إِلَيَّ ابْنُ زِيَادٍ. فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَعْتَبَ؟ قَالَ: أَعْتَبَ رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِبْنَتِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . قَالَ: فَلِمَاذَا حَرَقْتَ الْكِتَابَ؟ قَالَ: لِيَتَلَّ تَعْلَمَ مَا فِيهِ! قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَيَّ مَنْ؟ قَالَ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَيَّ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ. فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَوْ تَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَتَلْعَنَ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ وَأَخَاهُ، وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا. ترجمه : سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ خُزَاعِيِّ ، مُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ ، رِفَاعَةَ بْنَ شَدَّادٍ وَعَدَّهُ أَي دِيْغَرُ از گروه شیعه و محبان و آن فرمان را به وسیله قیس بن مصهر (مسهر در نسخه بدل) صیداوی به کوفه ارسال فرمود؛ قیس به حوالی شهر کوفه رسید حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید. قیس پس از اطلاع از غرض حُصَيْنُ ، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود. حُصَيْنُ لعین ، آن مؤ من پاک دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی ؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤ منان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو فرزند

دلبند آن جناب ، ابی عبدالله الحسین علیه السلام هستم . آن لعین گفت : چرا نامه را پاره نمودی ؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان را نمی دانم . ابن زیاد گفت : به خدا قسم ، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گوئی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم . متن عربی :

فَقَالَ قَيْسٌ: اَيُّهَا الْقَوْمُ فَلَا اَعْخِيْكَ يَا اَسْمَائِيْهِمْ، وَاَيُّهَا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَاَيُّهَا وَاَيُّهَا فَاَفْعَلْ. فَصَعِدَ الْمُنْبَرِ، فَحَمِدَ اللّٰهَ وَاَعْتَنِيْ عَلَيْهِ وَصَلِّيْ عَلَيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَاٰلِهِمْ، وَاَعْتَنِيْ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَيَّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عَبِيْدَ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ وَاَبَاهُ، وَاَعْتَنَى عْتَاةَ بَنِي اُمَيَّةَ عَنِ اَخْرِيْهِمْ. ثُمَّ قَالَ: اَيُّهَا النَّاسُ، اِنَّا رَسُوْلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اِلَيْكُمْ، وَ قَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، فَاَعْجَبُوْهُ. فَاَعْخِيْ اِبْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَاَمَرَ بِالْقَائِيَةِ مِنْ اَعْلَا الْقَصْرِ، فَاَعْلَقِيْ مَنْ هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللّٰهُ . فَبَلَغَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ، فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: (اَيُّهَا اللّٰهُ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيْعَتِنَا مَنَزَلًا كَرِيْمًا وَاَجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ). وَرَوِيْ اَنَّ هَ دَا الْكِتَابَ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِرِ.

ترجمه : قیس فرمود: اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد؟! سپس آن مؤمن ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد، پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان آنور بر گزیده داور، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبند او نمود و بعد از آن ، عبیدالله و پدر آن لعین و عتاة و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار نمود. سپس فرمود: ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السلام به سوی شما، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید. شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به دُروه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه . و چون خبر شهادت قیس بن مسهر به سمع شریف امام علیه السلام رسید، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت : خداوند، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر. در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل (حاجر) بود و به غیر از این خبر. متن عربی : وَقِيْلَ: غَيْرَ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَيَّ مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَاِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيْدٍ فِي اءَلْفِ فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (اِنَّا اَيُّهَا عَلَيْنَا؟). فَقَالَ: بَلْ عَلَيَّ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ. فَقَالَ: (لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ). ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَاِذَا كُنْتُمْ عَلَيَّ خِلَافِ مَا اَعْتَنِيْ بِهِ كُنْتُكُمْ وَقَدِمْتُمْ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ، فَاِنِّي اَرْجِعُ اِلَيْ الْمَوْضِعِ الَّذِي اَعْتَيْتُمْ مِنْهُ). فَمَتَعَهُ الْخُرَّ وَاَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ طَرِيْقًا لَا يُدْخِلُكَ الْكُوفَةَ وَلَا يُوصِلُكَ اِلَي الْمَدِيْنَةِ لِاَعْتَدَرَا اِنَّا اِلَي اِبْنِ زِيَادٍ بِاَنَّكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيْقِ. فَتَيَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى وَصَلَ اِلَي عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ. ترجمه : روایات دیگر نیز وارد است . راوی چنین گوید: حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید. در آن مکان حُرّ بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد؛ چون حُرّ به خدمتش رسید امام حسین علیه السلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حُرّ عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما مأمورم . آن حضرت فرمود: (لا حَوْلَ...!) بین آن جناب و حُرّ سخنان بسیاری ردّ و بدل گردید تا آنکه خطاب به حُرّ نموده و فرمود: اکنون که

شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمّن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حرّ و اصحابش بر این مدّعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله ! و نور دیده بتول ! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توأم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات ننمودم ، شاید به این اعتذار از سَخَط آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم . حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرباهی رسید که موسوم بود به (عُدَّيْبُ الْهَجَانَاتِ) یعنی آبی مشرعه مَرکبها و اشتران بود. متن عربی : قَالَ: فَوَرَدَ كِتَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ إِلَيَّ الْخُرَّ يَلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْخُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟). فَقَالَ الْخُرُّ: بَلَى ، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَظِييَا فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: (إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَأَعْدَبَ مَعْرُوفُهَا وَأَسْتَمَرَّتْ جِدَاءً، وَلَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْأَنْبَاءِ، وَخَسِيسٌ عَيْشٍ كَالْمَرْعِيِّ الْوَبِيلِ. إِيَّا تَرَوْنَ إِلَيَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَيَّ الْبَاطِلُ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرَعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي تَرْجَمُهُ : راوي گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حرّ بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حرّ که در امر فرزند امام علیه السلام ، مسامحه نموده و در آن نامه ، لعنت ضمیمه ، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حرّ با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کرار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نماییم؟! حرّ عرضه داشت : بلی ! و لکن اینک نامه عبیدالله به من رسیده و مأمورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم . سخنرانی امام علیه السلام بعد از گفتگو با حرّ راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السلام با حرّ بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدّ بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم ! به تحقیق مشاهده می نمایم آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل ، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کائنات روزگار باقی نمانده مگر دُردي از آن درته پیمانانه حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه ؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول نمی دارد و آحدي از باطل نهی نمی نماید؟! متن عربی : لا اءري الموت إلا سعادةً والحياة مع الظالمين إلا برماً). فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ- يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ، وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا بِأَفْيَةٍ وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لِأَنَّ تَرْتَا التُّهُؤُصَ مَعَكَ عَلَيَّ الْأَقَامَةَ فِيهَا. قَالَ الرَّاوي : وَقَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ الْجَلِّيِّ ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا، وَإِنَّا عَلَيَّ نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُوَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ. قَالَ: وَقَامَ بَرِيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا إِذْ نَقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ. كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَايِرُونَهُ أُخْرَى ، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ. وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ. تَرْجَمُهُ : نتیجه این وضعیّت ، این است که مؤ من راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و

به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران ! لا دلتنگی و سستی . سخنرانی زُهِیر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زُهِیر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت : ای فرزند رسول ! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم . خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد. اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان ، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا، ترجیح می دادیم ، چه جای آنکه دنیا را بقای نیست . همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود: به خدا سوگند که ما ملاقات

پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم ؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان . آنگاه بریر بن خُصیر از جای برخاست و گفت : یَا بَنَ رَسُولٍ...! به تحقیق که خدای متعال بر ما ممت گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضای ما پاره پاره شود و در عوض جد بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد. راوی گفت : آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانثاران ، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مرکب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند، خُر و اصحابش ، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرّم متن عربی :

فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ: (مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟). فَقِيلَ: كَرْبَلَاءُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْ أَعْوُدُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ أَيْنِزُلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ، يَهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَتَزَلُّوا جَمِيعًا، وَتَزَلَّ الْخُرُّ وَأَصْحَابُ أَبِي نَاحِيَةً، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْلِحُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: يَا دَهْرُ أَفِي لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْأَشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالِدَهُ لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِ مَا أَفْرَبَ الْوَعْدَ إِلَيَّ الرَّحِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَيَّ الْجَلِيلِ ترجمه : بود و چون به کربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست ؟

عرضه داشتند که این زمین کربلا است . فرمود: خداوند! به تو پناه می برم از (کَرْب) و (بلاء). پس از آن فرمود: این کرب و بلا است . (انزُلُوا، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفَكُ دِمَائِنَا؛) پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما؛ اینجاست آرامگاه ما. جدّم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مرکبهای خود فرود آمدند و خُرّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سید مظلومان - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود: (يا دَهْرُ أَفِي لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...؛) ای روزگار! اُف باد مر تو را، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در

صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است . متن عربی : قَالَ الرَّاوي : فَسَمِعْتُ زَيْنَبُ بِنْتُ فاطمةَ عليهما السلام ذلك، فقالت: يا اءخي هذا كلام من قد ايقن بالقتل. فقال: (نعم يا اءختاه). فقالت زينب: وانكلاه، ينعي الي الحسين نفسه. قال: وبكي البسوة، واطمن الخدود، وشققن الجيوب. وجعلت ائم كلثوم ثادي : وامحمداه واعلياه واءماه واءخاه واءصيناه وبعذك يا ابا عبد الله. قال: فعزاهن الحسين عليه السلام وقال لها: (يا اءختاه! تعزي بعزاء الله، فان سگان السموات يغنون، واهل الارض كلهم يموتون، وجميع البرية يهلكون). ثم قال: (يا اءختاه يا ام كلثوم، واءنت يا زينب، واءنت يا فاطمه، واءنت يا رباب، اءنظرن اذا اءنا قتلنا فلا تشققن علي جينا ولا تخمشن علي وجهنا ولا تغلن علي هجرنا). ترجمه : راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیها السلام ، این کلمات را از برادر

خود شنید، عرضه داشت : این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد. امام حسین علیه السلام فرمود: بلی چنین است ! ای خواهر، من هم در قتل خود بر یقینم . آن مخدره فریاد و اَنكَلَاةُ بر آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی برگرفته و خبر مرگ خویشتن را به من می دهد. راوی گوید: زنان حرم يك مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب اُمّکلثوم فریاد برآورد (وا مُحَمَّدَاهُ، وا عَلِيَّاهُ، واحْسَنَاهُ) که ما بعد از تو ای اباعبدالله به خواری اندر خاک مذلت برگیریم . و این گونه سخنان می گفتند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلداری می داد و می فرمود: ای خواهر! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی ، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود. سپس فرمود: ای خواهرم اُمّکلثوم ، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رباب ! نظر نمایند که چون من کشته شوم ، زنهار که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نگوئید. متن عربی : وَرَوِي مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: اِنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْاَبْيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُنْفَرِدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ- خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ تَوْبَهَا، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ: وَاثَكْلَاهُ، لَيْتَ الْمَوْتَ اَعْدِمَنِي الْحَيَاةَ، الْيَوْمَ مَاتَتْ اُمِّي فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءِ، وَاَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضِي، وَاَخِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِيْنَ وَثِمَالَ الْبَاقِيْنَ. فَتَنَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيْهَا وَقَالَ: (يا اءُخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ جِلْمَكَ الشَّيْطَانُ). فَقَالَتْ: يَا بِي اءَنْتَ وَاَمِّي اءَسْتَقْتُلُ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ، فَرَدَّ عَصْتَهُ وَتَرَقَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالدُّمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: (لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ). فَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَاهُ، اءَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ اِعْتِصَابًا، فَذَلِكَ اءَفْرَحُ لِقَلْبِي وَاءَشْدُ عَلَي نَفْسِي ، ثُمَّ اءَهْوَتْ اِلَي جَنِيْهَا فَشَقَّتْهُ وَخَرَّتْ مَعْشِيَةً عَلَيَّهَا. فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَي وَجْهَهَا الْمَاءَ حَتَّى اءَافَقَتْ، ترجمه : و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این ابیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالتی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بایستاد و فریاد برآورد: (وَاثَكْلَاهُ لَيْتَ...); یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی من تمام می شد! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان ! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود: نظری به جانب آن مخدره نمود و فرمود: ای خواهر عزیز! مراقب باش شیطان ، حلم و بردباری تو را نبرد. آن مکرمه عرضه داشت : جانم به فدایت ، آیا کشته خواهی شد؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و اندوه ، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود: (لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَنَامَ); یعنی اگر (مرغ قطا) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت . زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد برآورد که یا وَيْلَتَاهُ! برادر، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره ؛ همانا از زندگانی خویش مایوس شده ای . اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افزون می باشد. سپس دست در آورده گریبان شق نمود تا بی هوش بر روی در افتاد. متن عربی : ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُحْدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ اَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اءَجْمَعِيْنَ. وَمِمَّا يُمَكِّنُ اِنَّ يَكُوْنَ سَبَبًا لِحَمْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ: اِنَّهُ لَوْ تَرَكَهُمْ بِالْحِجَازِ اءَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْبِلَادِ كَانَ يَزِيدُ بِنُ مُعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللّٰهُ- فَذَ اءَنفَذَتْ لِيَاءُ خُدْهَنَّ اِلَيْهِ، وَصَنَعَ بِهِنَّ مِنَ الْاِسْتِصِيَالِ وَسَيِّئِ الْاَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ، وَيُمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِاَخْذِ يَزِيدَ بِنُ مُعَاوِيَةَ لَهُنَّ- عَنِ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ. ترجمه : پس امام علیه السلام برخاست که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او

پاشید تا به حال افاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلّی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السّلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السّلام حرم مُطَهَّر و عترت اءَطَهَّر خود را باخود به کربلائی پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سیّد ابرار، به جای آورند و سراپرده حرم محترم و اهل بیت سیّد امّ را ماءخوذ می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالیه غیر مقدور بود.

مسلك دوم

الْمَسْلُوكُ الثَّانِي فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ مِثْنِ عَرَبِي : قَالَ الرَّاوي : وَنَدَبَ عُبيدُ اللَّهِ بْنِ زيَادٍ اءَصْحَابَهُ اِلي قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَأَتَبَعُوهُ ، وَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ، وَاشْتَرِي مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَدَعَاهُ اِلي وَلَا يَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ . وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي اءَرْبَعَةِ اَلْفِ فَارِسٍ ، وَاَتَّبَعَهُ ابْنُ زيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ اِلي سِتِّ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عِشْرُونَ اءَلْفَ فَارِسٍ . فَصَيَّقُوا عَلَي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ اءَصْحَابِهِ . مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السّلام و یاران با وفایش ترجمه : راوی گوید: عبیدالله زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله ، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند. آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بزدايند. آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تبهکار، آخرت را به دنیای خود خریدار شد. آن عَدَّار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند، عمر سعد نیز لبیکي بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت . با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سیّد ابرار و نور دیده حیدر کَرَّار را مضمّم گردید. پس از آن ، عبیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدنیاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السّلام تنگ گرفتند تا به حدّی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت . متن عربی : فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَتَّكِي عَلَي قَائِمِ سَيْفِهِ وَنَادِي بِاِعْلِي صَوْتِهِ ، فَقَالَ : (اِئْتَشِدُّكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْرِفُونَنِي؟) . قَالُوا : اِءَلِّلَهُمْ نَعَمْ ، اِءَنْتَ ابْنُ رَسُوْلِ اللَّهِ وَسَيْبِطِهِ . قَالَ : (اِئْتَشِدُّكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اِءَنَّ جَدِّي رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟) . قَالُوا : اِءَلِّلَهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (اِئْتَشِدُّكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اِءَنَّ اُمَّي فَاطِمَةَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ؟) . قَالُوا : اِءَلِّلَهُمْ نَعَمْ . قَالَ : (اِئْتَشِدُّكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اِءَنَّ جَدَّتِي خَدِجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ اِءَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ اَلْاُمَّةِ اِسْلَامًا؟) . قَالُوا : اِءَلِّلَهُمْ نَعَمْ . ترجمه : نخستین سخنرانی امام علیه السّلام در کربلا پس از آن ، امام مظلوم برپاخاست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود: ای مردم ! شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا مرا می شناسید و عارف به حق من هستید؟ در جواب آن جناب

همگی گفتند: بلی تو را می شناسیم ، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است . پس تویی سبط آن جناب . امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که جد بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است ؟ گفتند: خدا شاهد است که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جدّه من خدیجه بنت خویلد است و او اول زنی بود در این امت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود؟ گفتند: خدایا تو گواهی که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است ؟ گفتند: خدایا شاهدهی که این را هم می دانیم ! متن عربی : قَالَ: (اَنْشُدْكُمْ اللهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَمُّ اَبِي؟). قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: (اَنْشُدْكُمْ اللهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟). قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: (اَنْشُدْكُمْ اللهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنَا لَا يَسْهَأُ؟). قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: (اَنْشُدْكُمْ اللهُ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ اَوَّلَ النَّاسِ اِسْلَامًا وَاَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَاَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَاَتَتْهُ وَلِيٌّ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟). قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ. قَالَ: (فِيْمَ تَسْتَجِلُّوْنَ دَمِي وَاَبِي صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ، يَدُوذُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُدَاذُ الْبَعِيْرُ الصَّادِرُ عَلَي الْمَاءِ، وَلَوْ اَنَّ الْحَمْدَ بِيَدِ اَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟!!). ترجمه : امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا می دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت ، عموی من است ؟ گفتند: خداوند ما می دانیم که چنین است ! باز آن امام برگزیده خداوند بی نیاز به آن گروه ستم پرداز، فرمود: شما را به خدا سوگند که می دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سیّد آبرار است ؟ گفتند: بلی ، به خدا این را هم می دانیم ! امام حسین علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم ، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلی الله علیه و آله و رسول پروردگار است ؟ گفتند: به خدا که این را هم می دانیم ! حضرت فرمود: به خدا که می دانید شاه ولایت علی علیه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سیّد آنان نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه کس ارفع و اعلی است و اوست ولی هر مؤمن و مؤمنه ؟ گفتند: به خدا که این فضیلت را هم می دانیم ! اباعبدالله علیه السلام فرمود: پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستاخیز مردمانی را از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سر آب برانند ولواء حمد در آن روز به دست اوست . متن عربی : قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِ بِكَ حَتَّى تَذُوْقَ الْمَوْتَ عَطْشَانًا!!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بِنَائِهِ وَاِخْتَهُ زَيْنَبَ كَلَامَهُ بَكِيْنَ وَنَدْبِيْنَ وَلَطْمَنَ وَاِرْتَفَعَتْ اَصْوَاتُهُنَّ. فَوَجَّهَ اِلَيْهِنَّ اَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَعَلِيًّا اِبْنَهُ وَقَالَ لَهُمَا: (سَكِنَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْتُرَنَّ بُكَاؤُهُنَّ). قَالَ الرَّاوِي : وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللهِ عَلَي عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحْتَجُّ عَلَي تَعْجِيلِ الْقِتَالِ، وَيَحْدِرُهُ مِنَ النَّأْخِرِ وَالْاَهْمَالِ، فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ . وَاَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللهُ - فَنَادَى : اَيْنَ بَنُو اَخْتِي عَبْدُ اللهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامِ : (اَجَبِيُوهُ وَاِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَاِنَّهُ بَعْضُ اَخْوَالِكُمْ). فَقَالُوا لَهُ: مَا شَاءَ لَكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي اَخْتِي اِنَّكُمْ اَمِيُونُ، فَلَا تَقْتُلُوا اِنَّ نَفْسَكُمْ مَعَ اَخِيكُمْ الْحُسَيْنِ، وَاَلْزِمُوا طَاعَةَ اِمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ بَرِيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ. ترجمه : گفتند: همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بجشی !؟ چون آن سیّد مظلومان و آن امام انس و جان ، خطبه خویش را اتمام نمود خواهران و دخترانش استماع کلام او را کردند، صداها به گریه و نده برآوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند. امام علیه السلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر

علیهما السّلام را به سوي اهل حرم فرستاد و فرمود: ایشان را ساکت نمایید، به جان خودم قسم که آنها گریه های بسیار در پیش دارند. جواب دندان شکن عباس علیه السّلام به شمر لعین راوی گوید: فرمان عبیدالله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس ، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تاءخیر و اهمال . پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان ، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمر ذی الجوشن ، آن سرور اهل فتن ، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من : عبدالله ، جعفر ، عباس ، و عثمان ؟ امام حسین علیه السّلام به برادران گرامی خویش فرمود: جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دانی های شماسست . آن جوانان برومند حیدر کزّار به آن کافر غدار، فرمودند: تو را با ما چه کار است ؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت : ای نوردیدگان خواهرم ! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادران حسین ، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (!؟) باشید تا به سلامت برهید. متن عربی : قَالَ: فَناداهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِيَّاكُمْ نَأْمُرُنَا إِنْ تَنَزَّرْنَا إِخَانًا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَتَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ أَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ. قَالَ: فَرَجَعَ الشِّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا. قَالَ الرَّاوي : وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَيَّ تَعْجِيلَ الْقِتَالِ وَقِلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ وَالْمَقَالِ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: (إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلمُ إِتْيَاؤِي إِحْبُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ). قَالَ الرَّاوي : فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِي : وَاللَّهِ لَوْ إِتَّهَمُوا مِنَ التُّرْكِ وَالذَّلِيمِ وَسَاءَ لَوْا مِثْلَ ذَلِكَ لِأَجْبَانِهِمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ. ترجمه : پس حضرت عباس علیه السّلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کند مر اماننامه ترا! ای دشمن خدا! ما را امر می کنی که برادر و سیّد خود حسین فرزند فاطمه علیهما السّلام را وابگذاریم وبنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام ، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوي نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سیّد آنانام ، حسین علیه السّلام ، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریص اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال بپردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق ، اصلا بر دلهاي سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب براي ایشان انتفاعی حاصل است ، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شرّ این آشقی را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگزارم ؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم . راوی گوید: حضرت عباس علیه السّلام از آن گروه حق شناس مهلت يك شب را درخواست کرد. عمر سعد لعین تاءمل کرد و جواب نداد. عَمْرُو بْنُ حَجَّاجِ زُبَيْدِي به سخن آمد و گفت : به خدا سوگند که اگر به جای ایشان ، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم ، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، يك شب را به متن عربی : قَالَ الرَّاوي : وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقِدَ، ثُمَّ اسْتَبَقَطَ وَقَالَ: (يَا إِخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبَيْ عَلِيًّا وَآمِّي فَاطِمَةَ وَآخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ). وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: (عَدَا). قَالَ الرَّاوي : فَلَطَمْتُ زَيْتَبُ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ. فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (مَهْلًا، لَا تُشْمِئِي الْقَوْمَ بِنَا). ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِصْحَابَهُ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَآتَنِي عَلَيْهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: (إِنَّمَا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ إِصْحَابًا إِصْلَحَ مِنْكُمْ، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ إِفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّجِدُوهُ جَمَلًا، وَلِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ

أَهْلِي بَيْتِي ، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَدَرُونِي وَهَوْلَاءِ الْقَوْمِ ، فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي (. ترجمه : خامس آل عبا، مهلت دادند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جدّ بزرگوار خود حضرت مجد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادر فاطمه و برادر حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین ! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مخدّره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان ، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر مهربان ، آرام باش و ما را مورد شتمات دشمن مساز. آخرین شب زندگی امام حسین علیه السلام چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیدالشهداء علیه السلام ، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: (أَمَّا بَعْدُ،...)؛ یعنی من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیتی را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمی دانم . خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است ؛ پس این شب را مرکب خویشتن نمایید و هر يك از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرید و در این شب تار از دور من ، متفرّق شوید و مرا به این گروه دشمن وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست . متن عربی : فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَأَبْنَاؤُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: وَلِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدِكَ! لَا آءَاتَا اللَّهُ ذَلِكَ آءَبَدًا، وَبَدَاءَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: (حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٍ، إِذْهَبُوا فَقَدْ آءَذَنْتُمْ لَكُمْ). وَرَوِي مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَ مَاذَا تَقُولُ لَهُمْ، تَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَ كَبِيرَنَا وَ سَيِّدَنَا وَإِمَامَنَا وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّنَا، لَمْ تَرَمْ مَعَهُ بِسَهْمٍ وَ لَمْ تَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمْحٍ وَ لَمْ تَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ، لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُفَارِقُكَ آءَبَدًا، وَلَكِنَّا نَقِيكَ بِآءَنفُسِنَا حَتَّى نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَفَبِحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَنَنْصَرِفُ عَنْكَ وَ قَدْ آءَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ، ترجمه : حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان و فرزندان عبدالله بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم ؛ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم ؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهاد. و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن ، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است ؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، يك مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب ، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را وا بگذاریم و برویم ، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگویم ؟ آیا بگویم که ما بزرگ و آفای خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکنیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم ؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نماییم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم . خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مسلم بن عوسجه از جای برخاست با دل محزون این گونه متن عربی : لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ آءَبَدًا وَآءَاتَا آءَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّى آءَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَآءَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا آءُنْبَتَ قَائِمُهُ بِيَدِي ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ آءَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَ لَمْ آءُفَارِقْ آءَوْ آءَمُوتَ مَعَكَ.

قال: وَقَامَ سَعِيدٌ بِنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُحَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَمَا قَدْ حَفِظْنَا فَيْكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَوْ عَلِمْتَ أَنَّيَ أَعْتَلْتُ فَيْكَ ثُمَّ أَعْخِييَ ثُمَّ أَعْخِرْجُ حَيًّا ثُمَّ أَدْرِي - يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً- مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْفِي جِمْ أَمِي دُونَكَ ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَمَّا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا تُقْبَضُ إِذْ لَهَا أَبَدًا؟! ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ: وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّيَ قُتِلْتُ ثُمَّ تُشِيرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفَيْئَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوُلْدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَقَالُوا: أَيْنُفُسُنَا لَكَ الْفِدَاءُ تَفِيكَ بِأَبْدِينَا وَوُجُوهِنَا، فَأَذَا تَرْجَمَهُ : دُرٌّ مَكُونُ بَسُفْتٍ ، كُفْتُ : أَيَا هَمِينَ طُورَ تُو رَا بَغْدَارِيمِ وَ أَز تُو بَرِ گَرْدِيمِ وَ بَرُومِ بَا أَنْكَه اِبْنِ هَمِهِ دَشْمَنَانِ اطْرَافِ تُو رَا فَرَا گَرَفْتَه بَاشَنْد؟! هَرْگَز! بَه خِدا سَوگَنْد! چِنین نَخَوَاهْد شُد؛ خِدا بَه مَن چِنین اَمْرِي رَا نِشَان نِدهاد؛ مَن خُود بَه یَارِیت مِی کُوشَم تَا أَنْكَه نِیزَه خُود رَا دَر سِینَه اَعْدَاءِ بَزْمِ ، تَا شِکِستَه گَرْدَد وَ تَا فَاثْمَه شَمشِیرِ بَه دِست مَن اِشْتان رَا ضَرِبت مِی زَنَمِ وَ اِگَر مَرَا سِلاحِی نِباشَد کِه بَا اَن مَقَاتِلَه کَنَم ، سَنگ بَه سَوی اَنها پَرْتاب خُواهِم کَرْد وَ اَز خِدمت شِما جِدا نَمِی شُوم تَا بَا تُو بِمِیرَم . رَاوِی گُویَد: سَعِیدِبن عِبدِ اللَّهِ حَنْفِی بَرخاست وَ عَرَضَ نَمُود: نَه وَاللَّهِ ، مَا تُو رَا هَرْگَز تَنْها نَمِی گِذارِیم وَ مِلازِم رِکابِ شِما هِستِیم تَا خِدا بَدانَد کِه مَا دَر حَقِّ تُو وَصِیتِ مَجدِ پیغمبَرش رَا مَحافِظت کَرْدِیم وَ اِگَر بَدانَم کِه مَن دَر رَاه تُو کِشتَه مِی شُوم ، پِس مَرَا زِنْدَه مِی کِنْد وَ بَعْدَ اَز اَن مِی سَوزانَد وَ خاکِستَر مَرَا بَر بَاد مِی دِهَنَد وَ تَا هِفتاد مَرْتَبَه چِنین کِنْد اَز تُو جِدا نَخَوَاهم شُد تَا أَنْكَه مَرگِ خُودَم رَا دَر پِیش رُوی تُو بِبِینَم چِگونَه یَارِی تُو نِکَم وَ حَالِ أَنْكَه یَک مَرْتَبَه کِشتَه شِدن بِیش نِیست وَ بَعْدَ اَز اَن بَه کِرامَتِی خُواهِم رِسِید کِه هَرْگَز اَنْها نِدارَد. پِس اَز اَن زُهَیرِ بِنِ قَینِ بَرِپایِ خاست وَ گُفْتُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! دُوست مِی دَارَم کِه کِشتَه شُوم وَ بَعْدَ اَز اَن دُوبارَه زِدَه شُوم تَا هِزار مَرْتَبَه چِنین بَاشَم وَ خِدايِ مَتَعالِ کِشتَه شِدن رَا اَز تُو وَ اِبْنِ جِوانانِ وَ بَرادَرانِ وَ اولادِ وَ اهلِ بَیتِ تُو بَرادَرَد. وَ گِروهِی اَز اصحابِ اَن اِمامِ بَر حَقِّ بَر هَمِین نَسَقِ ، سَخْنا نِ گُفْتَنَد مَتَنِ عَرَبِی : نَحْنُ قُتِلْنَا بَیْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَقَيْنَا لِرَبِّنا وَقَصَيْنَا ما عَلَيْنَا. وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ، قَدْ اَسَّيرَ اِبْنُكَ بَنَعْرِ الرَّيِّ . فَقَالَ: عِنْدَ اللَّهِ اءَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي ، ما كُنْتُ اءُجِبُّ اءَنْ يُوَسَّرَ وَاَءَا اءَبْقِي بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ: (رَجِمَكَ اللَّهُ، اءَأَنْتَ فِي حَلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ اِبْنِكَ). فَقَالَ: اءَاكَلْتَنِي السِّبْغَ حَيًّا اِنْ فَارَقْتُكَ. قَالَ: فَأَعْطُ اِبْنُكَ هَذِهِ الْاُثُوبَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِها فِي فِدائِهِ اءَخِيهِ. فَأَعْطاهُ حَمْسَةَ اءَثُوبٍ قِيمَتِها اءَلْفُ دِينارٍ. قَالَ الرَّوايُ : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ، ما بَينَ رَاكِعٍ وَساجِدٍ وَقائِمٍ وَقاعِدٍ. فَعَبَّرَ اِبْنُهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ تَرْجَمَهُ : وَ عَرَضَه ها دَاشتَنَد کِه جَانِهايِ ما بَه فِدايِ تُو بَاد، ما تُو رَا بَه دِستِها وَ رُوی هايِ خُوبِش حِراسَت مِی کِنِیم تَا أَنْكَه دَر حِضُورِ تُو کِشتَه شُومِیم وَ بَه عَهْدِ پَرُورِدگارِ خُودِ وَفا نَمُودَه وَ اَنچَه بَر دَمْتِ ما وَاجِبِ اِست بَه جايِ آورِدَه بَاشِیم . وَ دَر اِبْنِ حَالِ ، مَجدِبنِ بَشِیرِ حِضْرَمِی رَا گُفْتَنَد کِه فِرزَنَدِ تُو دَر سِرحَدِّ رِی اَسِیرِ کَقارِ گَرْدِیدَه . حِضْرَمِی گُفْتُ : او رَا وَ خُودِ رَا دَر نِزَدِ خِدا اِحْتِسابِ مِی کِنَم وَ مَرَا مَحْبوبِ نِیست کِه او اَسِیرِ بَاشَد وَ مَن بَعْدَ اَز او زِنْدَگانیِ نَمایِم . چُونِ اِمامِ حَسِینِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِبْنِ سَخْنِ رَا اَز او بَشَنیدَ فَرمود: خِدا تُو رَا رَحْمَتِ کِناد؛ تُو رَا اَز بَیعتِ خُودِ، حِلالِ نَمُودَم بَرُو وَ کُوشِشِ نَمَا کِه فِرزَنَدَتِ رَا اَز اَسِیرِیِ بَرهانیِ . اَن مَوْ مَن پَاکِ دِینِ بَه خِدمتِ اِمامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَرَضِ کَرْد؛ جِانُورانِ صَحْرا مَرَا پَارَه پَارَه کِنْدَن بَهْتَرِ اِست اَز اِبْنِکِه اَز خِدمتِ مَفارِقتِ جُومِیم . اِمامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرمود: پِس اِبْنِ چِنَد جِامَه بُرْدِ یَمانیِ رَا بَه فِرزَنَدِ دِیگَرْتِ بَدَه کِه او بَه وَسیلَه اَنها بَرادَرِ خُودِ رَا اَز اَسِیرِیِ نِجاتِ دِهَد. پِس پَنجِ جِامَه قِیمَتِی کِه هِزارِ اشْرَفِیِ بَهايِ اَنها بُود بَه او عَطَا فَرمود. رَاوِی گُویَد: اِمامِ مَظْلُومانِ بَا اصحابِ سَعادَتِ اِتْتِسابِ ، اَن شَبِ رَا بَه سِرِ بَرَدَنَد دَر حَالِتیِ کِه مَمانَدِ زَنبُورِ عِسلِ زَمِزَمَه دِعا وَ نالَه وَ عِبادَتِ اَز اِشْتانِ بَلِنَد بُود؛ بَعْضِیِ دَر رِکُوعِ وَ بَرخِیِ دَر سِجُودِ وَ

پاره ای در قیام و قعود بودند. پس در آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعین بر آن قوم سعادت آیین عبور نمودند. ظاهر از عبارت آن است که به ایشان ملحق شدند و حال حضرت امام علیه السلام همیشه در کثرت متن عربی : سَعِدُ إِثْنَانٍ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا. وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ. وَذَكَرَ (ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجَزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ (الْعَقْدِ) قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: مَا أَقَلَّ وُلْدَ أَيْبِكَ؟ فَقَالَ: أَيْلَعَجَبَ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ، كَانِ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ، فَمَتِي كَ أَنْ يَتَفَرَّغَ لِلنِّسَاءِ. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ الْعِدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضُرِبَ وَأَمَرَ بِجَفَنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجَعَلَ فِيهَا نُورَةً، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِي. فَرُوِيَ: أَنَّ بُرَيْرَ بْنَ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيَّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَقَفَا عَلَيَّ بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ أَيْتَضَحَّكَ! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحْكٍ وَلَا بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَيْتَنِي مَا أَعْجَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلَا وَلَا شَابًا، وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِثْشَارًا يَمَا تَرْجَمُهُ: صَلَاتٍ وَدَرِصَاتٍ كَمَالِيهِ أَنْ فَرَزَنْدِ سُرُورِ كَايِنَاتِ، بَرِ ابْنِ مَنَوَالِ بُوْدَه اسْتِ. اِنْ عَبْدَ رَبِّهِ از علمای عامه در جزو چهارم از کتاب (عقدالفرید) خود ذکر نموده که خدمت افضل المتوجهین امام زین العابدین علیه السلام عرض نمودند که چقدر پدر بزرگوار تو را اولاد اندک بوده ؟ در جواب فرمود: عجب دارم که من چگونه از او متولد گردیدم ؛ زیرا که آن حضرت در هر شبانه روزی ، هزار رکعت نماز می خواند! پس با چنین حال چگونه فراغت داشت که با زنان مجالست نماید. راوی گوید: چون صبح روز دهم گردید حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمان داد که خیمه بر پا نمودند و امر فرمود که کاسه بزرگی که عرب آن را (جفنه) می گویند، پر از مُسک فراوان و نوره کردند. پس آن جناب داخل آن خیمه گردید از برای آنکه نوره بکشد. شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا چنین روایت است که بُریر بن خُصیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری بر در همان خیمه ایستاده بودند تا آنکه بعد از امام حسین علیه السلام ، آنها نیز نظافت نمایند. در آن حال (بریر) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد. عبد الرحمن به او گفت : ای بریر! این ساعت ، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست ، در این حالت چگونه می خندی؟! بریر گفت : کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری ، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه که به سوی آن خواهیم رفت ؛ به خدا سوگند، نیست متن عربی : نَصِيرُ إِلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا آءَنْ نَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ بِأَسْيَافِنَا فَنَعَالِجَهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ نَعَانِقُ الْحَوْرَ الْعَيْنِ. قَالَ الرَّاوي : وَرَكِبَ آءَاصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بْنَ خُصَيْرٍ فَوَعِظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا. فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ: فَرَسَهُ- فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا. فَحَمِدَ اللَّهُ وَآءَتْنِي عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ آءَهُلُهُ، وَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ عَلَيَّ الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ، وَآءَبَلَغَ فِي الْمَقَالِ. ثُمَّ قَالَ: (تَبَا لَكُمْ آءَبَيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّا حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْبَنَ فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُوجِفِينَ. سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي آئِمَانِكُمْ. تَرْجَمَهُ : مگر آنکه يك ساعت به شمشیرهای خویش با این قوم به کار جنگ کوشش بیاوریم و بعد از آن با حور العين هم آغوش خواهیم بود. سخنرانی امام علیه السلام در صبح عاشورا راوی گوید: لشکر عنید عمر نحس پلید سوار شدند، پس حضرت امام علیه السلام ، بُریر بن خُصیر را آشقیاء را موعظه نماید و آن مؤ من ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصیحت را به جا آورد ولی آنها گوش به نصایح او ندادند و ایشان را متذکر ساخت ولی نفعی نبردند؛ پس خود آن حضرت به نفس نفیس مقدس بر شتر خویش و به قولی بر اسب خود سوار گردید و از ایشان بخواست که ساکت شوند، پس ساکت شدند. آنگاه امام علیه السلام حمد و ثنای الهی نمود و ذکر خدا به آنچه که ذات مقدس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائکه و انبیا و مُرسَلین ، درود فرستاد و در گفتار و طلاق لسان شرط

بلاغت بیان را به نهایت رسانید سپس این کلمات را فرمود: ای مردم! زیان و سختی بر شما باد! هر آینه آن هنگام که سرگردان و حیرانید از ما طلب فریادرسی کردید (شاید مراد آن حضرت طغیان معاویه لعنه الله باشد در زمان خلافت علی علیه السلام که اهل کوفه مبتلا به طغیان و فساد او بودند و محتمل است که زمان کفر و جاهلیت باشد که در تیه ضلالت همه خلق، حیران بودند و به شمشیر علی علیه السلام به شاهراه هدایت رسیدند). پس ما مرکب های خود را رانیدیم و با شتاب به سویتان آمدیم از برای آنکه به فریادتان برسیم (یعنی از مذلت کفر یا از قید طغیان معاویه، شما را خلاص نمایم) ولی شما بر روی ما شمشیر متن عربی: وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِفْتَدَحْنَاهَا عَلَيَّ عَدُوًّا وَعَدُوُّكُمْ. فَأَصَبَحْتُمْ أَلْبَابًا لِإِعْدَائِكُمْ عَلَيَّ وَأَوْلِيَائِكُمْ يَغْيِرُ عَدْلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ. مَهْلًا - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكَتُمُونَا وَالسَّيْفُ مِشِيمٌ وَالْجَاءُ شُ طَامِينٌ وَالرَّأْيُ لَمَّا يَسْتَحْصِفُ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الذُّبَابِ، وَتَدَّ عَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَاتِ الْفَرَّاشِ. فَسُخِفَا لَكُمْ يَا عَبِيدَ الْأُمَّةِ، وَشِذَاذَ الْأَخْزَابِ، وَتَبَذَّةَ الْكِتَابِ، وَمُحَرِّقِي الْكَلِمِ، وَعَصَبَةَ الْأَثَامِ، وَنَفْتَةَ الشَّيْطَانِ، وَمُطْفِئِي السُّنَنِ. أَهْوُلَاءِ تَعْضُدُونَ، وَعَنَا تَتَخَادَلُونَ؟! إِجَلٌ وَاللَّهِ عَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ. وَشَجَّتْ إِلَيْهِ أَصُولُكُمْ. وَتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ. ترجمه: می کشیدید که آن شمشیر از خود ما در دست شما بود و شعله ور نمودید بر سوزانیدن ما آتشی را که ما خود بر سوزانیدن دشمنان خود و دشمنان شما، افروخته بودیم. ای مردم! شما جمع شده اید برای یاری و نصرت آنانکه اعدای شمایند (بنی امیه) و همراه شدید بر ضرر و هلاکت آن کسانی که فی الحقیقه دوستان و خیر خواهان شما بودند (اهل بیت علیهم السلام) با آنکه بنی امیه هیچ عدل و دادی در میان شما واقع نساختند و هیچ گونه آرزوی شما را بر نیاروندند؛ آرام باشید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید. چندین وای بر شما باد! ما را فرو گذاشتید و یاری ما را ترك نمودید در حالی که هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءِی ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوی فتنه شتافتید مانند مگس که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایتان از رحمت دور کناد، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنت و هدایت؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جوئید؟ همانا کار شما همین است. به خدا سوگند که عَدْرٌ مَكْرٌ شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر عَدْراری بسته شده و بر مَكَارِی شاخه برآورده است؛ همانا آن درخت پلیدی را مانید که چون باغبان و آن کس متن عربی: فَكُنْتُمْ إِعْجَبَتْ شَجَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَأَكْلَةً لِلْغَاصِبِ. إِعْلًا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّيْلَةِ وَالذِّلَّةِ. وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ. يَا بَيْتَ اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَتْوَفٌ حِمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ آيِيَّةٌ؛ مِنْ أَيْنَ تُؤْتَرُ طَاعَةَ اللَّيَامِ عَلَيَّ مَصَارِعِ الْكِرَامِ. إِعْلًا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةٍ الْعَدَدِ وَخَذَلَةَ النَّاصِرِ. ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَبْيَاتِ قَرُوءَةِ بِنِ مُسَيِّكِ الْمُرَادِي: (فَإِنْ نَهَزْمُ فَهَزَامُونَ قِدْمًا وَإِنْ نُغَلَبُ فَغَيْرُ مُغَلَّبِينَ وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ مَنَائِنًا وَدَوْلَةَ آخِرِينَ ترجمه: که آن را پرورش داده، از آن تناول کند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عبید الله زنا زاده فرزند زنا زاده یا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم: یکی کشته شدن و دیگری ذلیل او بودن؛ اختیار ذلت و خواری از سچیّه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤمنان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همّت عالیه و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همّت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم، برای جنگ با شما آماده ام؛

پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کزّار وصل نمود کلام خود را به ابیات فروة بن مسیك مرادي : (فَإِنْ نَهَزِمُ...؛) یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم ، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم ، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جُبْن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخاست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهاي دیرین نیز مردم متن عربي : إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنْسِ كَلَاكِلَهُ إِتَاخَ بِآخِرِنَا فَأَعْفِنِي ذَلِكُمْ سَرَواتِ قَوْمِي كَمَا أَءْفِنِي الْقُرُونِ الْأَوَّلِينَ فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خُلِدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا: اءْفِيقُوا سَيْلِقِي الشَّامِثُونَ كَمَا لَقِينَا) ثُمَّ قَالَ: (ءَبِيَّ وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثٌ مَا يُرْكَبُ الْقَرْسُ حَتَّى يَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَفْلَقَ بِكُمْ فَلَاقَ الْمَحْوَرِ، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ ءَبِي عَنْ جَدِّي ، فَأَجْمَعُوا ءَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَكُنْ ءَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً، ثُمَّ أَفْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ. إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. اءَلَلَّهُمْ أَحْبَسَ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ، وَأَبَعَثَ عَلَيْهِمْ تَرْجَمَهُ : دچار مرگ گردیده اند. اگر پابندگی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی ، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد، ما نیز در دنیا باقی بودیم ؛ پس به شماتت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شماتت ما خود داری نمایند؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته ، آنها را نیز در بر خواهد گرفت . امام حسین علیه السّلام پس از خواندن این اشعار، فرمود: به خدا سوگند! پس از این فتنه که انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید، کامران نخواهید بود الاّ به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخي باشید که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم ، عهد و پیمان پدر بزرگوام امیرمؤ منان علیه السّلام است که از جدّم رسول الله صلّی الله علیه و آله فراگرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السّلام را که به قوم خود می گفته ، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمّم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید، فراهم آورید. پس از این ، بدی و شماتت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند. سپس حکم خویش بر من جاری نماید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شماست و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است . خداوندا، باران رحمت را از ایشان بازگیر و سالهای متن عربي : سَيْنِينَ كَسَيْتِي يُوسُفَ. وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامًا ثَقِيفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبِرَةً. فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا. وَأَعْنَتَ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ ءَاتَيْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ). ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِقَرْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اءَلْمُرْتَجِزِ، فَرَكِبَهُ وَعَبَّيْ ءَصْحَابَهُ لِيُقْتَالَ. قَرُوبِي عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (ءَأْتَهُمْ كَأَنُؤَا خَمْسَةً ءَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِءَاةَ رَاجِلٍ). وَرُوبِي غَيْرَ ذَلِكَ. قَالَ الرَّاوي : فَتَقَدَّمَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ وَقَالَ: اءَشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ: ءَأْتِي ءَأَوَّلُ مَنْ رَمَى ، ءَأَقْبَلَتِ السِّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: (قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَيَّ الْمَوْتُ، إِلَيَّ الْمَوْتُ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَإِنَّ هَذِهِ السِّهَامُ رَسَلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ). ترجمه : قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السّلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها مسلط کن (مراد (مُختار) یا (حَجَّاج) است) که شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشانند؛ زیرا این مردم به ما دورغ گفتند و ترك یاری ما نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود. امام حسین علیه السّلام پس ادای این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب

خاص رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را که مسمی به (مرتجز) بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال وعزم قتال قلیل ، لشکر خود را بیاراست . و از حضرت امام مجد باقر علیه السّلام منقول است که اصحاب آن جناب ، چهل و پنج نفر سواره بودند و يك صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است . راوی گوید: عمر سعد لَعَنَهُ اللهُ عَلَيْهِ در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب اصحاب فرزند خَيْرُ الْمُرْسَلِينَ ، رها کرد و به اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اول کسی که تیرانداخت به سوی حسین ، من بودم . در آن هنگام تیرها از آن ناکسان ، مانند قطرات باران به سوی لشکر امام حسین علیه السّلام باریدن گرفت . حضرت امام علیه السّلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست ؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین است به سوی شما. پس نائره قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند متن عربی : فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةٌ. قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَي لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: (إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَي الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَدَا، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَي النَّصَارِيِّ إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَي الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَي قَوْمِ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَي قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ. أَمَا وَاللَّهِ لَا أَجُ بِيَهُمْ إِلَي شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَإِنَّا مُخَضَّبٌ بِدَمِي .) وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: (سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَمَّا التَّقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللهُ - وَقَامَتِ الْحَرْبُ عَلَي سَاقٍ، أُنزِلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَ عَلَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ خَيَّرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَي أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ). رَوَاهَا أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ التَّرْسِيِّ فِي كِتَابِ (مَعَالِمِ الدِّينِ). قَالَ الرَّوَايُ : ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَرْجَمَهُ : وَ بِهِ قِتَالٌ وَ جِدَالٌ مَشْغُولٌ غَرِيبٌ وَ حَمَلَةٌ مِنْهُ نَمُودُنْ تَا أَنْكَه جَمَاعَتِي مِنْ أَصْحَابِ سَعَادَتِ انْتِسَابِ أَنْ جَنَابِ بِهِ دَرَجَةٌ رَفِيعَةٌ شَهَادَتِ فَاثِرٌ كُنْتُمْ . رَاوِي كُودِي: دَرِ أَنْ هَنْكَامِ اِمَامِ اَنَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَسْتِ بَرْدَه مَحَاسِنِ شَرِيفِ رَا كَرَفْتِ وَ فَرْمُود: غَضَبِ خُدا بَر جَمَاعَتِ يَهُودِ شَدِيدِ شُدِ أَنْ هَنْكَامِ كَه فَرَزَنْدِ اَز بَرَايِ خُدا قَرَارِ دَادَنْدِ كَه كُفْتَنْدِ عَزِيْرِ پَسَرِ خُدا سَتِ شَدِيدِ كَرْدِيدِ غَضَبِ خُدا بَر كُوهِ نَصْرَانِيَانِ اَن زَمَانِ كَه قَائِلِ شُدَنْدِ بَر اَنَكَه خُدا (ثَالِثِ ثَلَاثَه) اَسْتِ وَ هَمْجِنِ غَضَبِ خُدا سَخْتِ شُدِ بَر طَائِفَه مَجُوسَانِ كَه اَفْتَابِ وَ مَاهِ رَا پَرَسْتَشِ كَرْدَنْدِ بَدُونِ اَنَكَه خُدا رَا بَه وَحْدَانِيَّتِ پَرَسْتَشِ نَمَايَنْدِ وَ غَضَبِ اِهْيِ شَدَّتْ خَوَاهِدِ كَرَفْتِ بَر كُوهِي كَه قَوْلِ ايشَانِ مَتَّفَقِ كَرْدِيدَه بَر كُشْتَنْ پَسَرِ دَخْتَرِ پِيْغَمْبَرِ . اَگَاهِ بَاشِيدِ كَه اِحَابِتِ اَيْنِ مَرْدَمِ نَخَوَاهِمِ نَمُودِ دَر اَنُچَه اَرَادَه كَرْدَه اَنْدِ كَه بَا يَزِيدِ عَنِيْدِ بِيْعَتِ نَمَايْمِ تَا اَنَكَه خُدا رَا مَلَاقَاتِ نَمَايْمِ دَر حَالْتِي كَه بَه خُونِ خُودِ اَغْشْتَه بَاشِمِ . اِبُو طَاهِرِ مَجْدِبِنِ حُسَيْنِ بُرْسِيِ دَر كِتَابِ (مَعَالِمِ الدِّينِ) رَوَايَتِ نَمُودَه كَه حَضْرَتِ اِمَامِ بَه حَقِ نَاطِقِ اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرْمُودِ كَه اَز پَدَرِ بَزْرگُوارِ خُودِ اِمَامِ باقرِ شَنِيدِمِ كَه فَرْمُود: دَر اَنِ هَنْكَامِ كَه حَضْرَتِ اِمَامِ بَا عَمْرِ سَعْدِ لَعِينِ مَلَاقَاتِ نَمُودِ وَ نَائِرَه قِتَالِ مَشْتَعَلِ كَرْدِيدِ خُدايِ مَتَعَالِ سِ نَصْرَتِ اَز اَسْمَانِ نَازِلِ فَرْمُودِ تَا اَنَكَه مَانَنْدِ مَرغِ بَر بَالَايِ سَرِ اِمَامِ مَظْلُومِ عَلَيْهِ السَّلَامِ پَربَارِ نَمُودِ وَ اَنِ جَنَابِ مَخِيْرِ كَرْدِيدِ مِيَانِ اَنَكَه بَر لَشْكِرِ دَشْمَنَانِ ، مَطْفَرٌ وَ مَنْصُورٌ بَاشِدِ وَ يَا اَنَكَه مَلَاقَاتِ پَروردگَارِ نَمَايْدِ وَ بَه دَرَجَه رَفِيعَه شَهَادَتِ نَائِلِ شُودِ. مَتْنِ عَرَبِيِ : (اَمَّا مِنْ مُغِيْثٍ يُغِيْثُنَا لَوْجَهَ اللهِ، اَمَّا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُوْلِ اللهِ). قَالَ: فَاِذَا الْخُرُّ بْنُ يَزِيْدَ الرَّيْحَانِيِّ قَدْ اَقْبَلَ عَلَي عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: اءَمَقَاتِلُ اءَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ فَقَالَ: اِيَّ وَاللَّهِ قِتَالًا اءَيْسَرُهُ اءَنْ تَطْيِرَ الرُّؤُوسَ وَتَطْيِحَ الْاَيْدِي . قَالَ: فَمَضَى الْخُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ اءَصْحَابِيهِ وَاءَخَذَهُ مِنْهُ الْاَيْكُلُ. فَقَالَ لَهُ اَلْمُهَاجِرُ بْنُ اءَوْسٍ: وَاللَّهِ اِنَّ اءَمْرَكَ لَمُرِيْبٌ، وَلَوْ قِيْلَ: مَنْ اءَشَجَعُ اءَهْلِ الْكُوفَةِ لَمَّا عَدُوْتُكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي اءَرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: اِنِّي وَاللَّهِ اءَخِيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا اءَخْتَارُ عَلَي الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَاءَحْرِقَتْ. ثُمَّ ضَرَبَ قَرَسَهُ فَاَصِيْدًا اِلَيَّ

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَدُهُ عَلَي رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ ثُبْتُ اِلَيْكَ فَتُبَّ عَلَيَّ، فَقَدْ اَرْعَبْتُ قُلُوْبَ اَوْلِيَايَكَ وَاَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ. ترجمه : پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را نپذیرفت . راوی گوید: پس از آن ، امام حسین علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان ، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ ، شرّ دشمنان را دفع نماید؟ راوی گوید: در این هنگام حُرّ بن یزید ریاحی رو به سوی عمرسعد پلید آورد و فرمود: آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد؟! عمرسعد گفت : به خدا قسم ، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند. راوی گفته که حرّ بعد از شنیدن این سخن ، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد. یکی از مهاجرین اَوْس او را گفت : به خدا قسم کار تو مرا به شك و تردید انداخته ، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست ، من از نام تو نمی گذرم ؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم؟! حُرّ در جواب او گفت : به خدا که خود را میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند! توبه حر رضی عنده الله سپس حرّ نامدار بعد از این گفتار، مرکب جهانید با نیتی صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ نمود و دست را بر سر نهاده و می گفت : (اَللّٰهُمَّ...!) یعنی خداوندا! به سوی تو انا به نمودم و از درگاه احدیت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی ؛ متن عربی : وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنَّا صَاحِبِكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، مَا ظَنَنْتُ اِنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ مَا اَعْرَى ، وَاِنَّا تَائِبٌ اِلَى اللّٰهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (تَعَمَّ يَتَوْبُ اللّٰهُ عَلَيَّكَ فَاَنْزِلْ). فَقَالَ: اِنَّا لَكَ فَارِسًا حَيَّرَ مَنِّي رَاجِلًا، وَاِلَى التُّزُولِ يَصِيْرُ اٰخِرُ اَمْرِي . ثُمَّ قَالَ: فَاِذَا كُنْتُ اَعْوَلَ مِنْ حَرَاجِ عَلَيَّكَ، فَاَذَنْ لِي اِنَّ اَكُوْنَ اَعْوَلَ قَتِيْلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي اَكُوْنَ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا غَدًا فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ: اِنَّمَا اَرَادَ اَعْوَلَ قَتِيْلٍ مِنَ الْاَنَّ، لِاَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوْا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ. فَاَذَنْ لَهُ، فَجَعَلَ يُغَايِلُ اَعْحَسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَاَبْطَالٍ. ثُمَّ اسْتَشْهَدَ، فَحَمِلَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُوْلُ: ترجمه : زیرا دلهاي اوليائي تو و اولاد دختر پيغمبر تو را به رُعب و خوف افکنده ام . به خدمت امام حسين عليه السلام عرضه داشت : فدایت گردم ! منم آن کسی که ملازم خدمتت بودم و تو را از برگشتن به سوی مکه یا مدینه مانع گردیدم و کار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود که این گروه بی دین ظلم را به این اندازه که دیدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوی خدا نمودم ، آیا توبه من پذیرفته است ؟ امام علیه السلام فرمود: بلی ، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود، حال از مَرَكَب خود فرود آي . حرّ عرض نمود: چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است ؛ پس سواره بودم بهتر از پیاده شدنم است تا اینکه به میدان بشتابم و در راه شما کشته شوم . حُرّ پس از آن ملاطفت و محبت که از آن سرور مشاهده نمود، عرضه داشت : چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم ، پس اذن عطا فرما که اول کسی باشم که در حضور تو کشته می شود، شاید در فردای قیامت یکی از اشخاصی باشم که با جدّ بزرگوار صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ مصافحه می نمایند. مؤ لف کتاب گوید: مراد حُرّ این بود که اول کسی که همان آن کشته می شود او باشد و الا قبل از شهادت حرّ، جماعتی از لشکر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند؛ چنانکه این مطلب در اخبار دیگر هم وارد است . پس آن حضرت اذن جهاد به حُرّ سعادت مند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاکي ، خود را به دریای لشکر در انداخت و بازوی مردانگی برنواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصور نبود. متن عربی : (اِنَّتَ الْحُرُّ - كَمَا سَمَّيْتْكَ اَهُمَّكَ حُرًّا- فِي الدُّنْيَا وَاَلَا حِرَّةً). قَالَ الرَّاُوِي : وَحَرَاجَ بَرِّيْرٍ بِنِ حُضَيْرٍ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَحَرَاجَ

إِلَيْهِ يَزِيدُ بِنُ مَعْقِلٍ وَاتَّقَا عَلَيَّ الْمُبَاهِلَةَ إِلَيَّ اللَّهُ: فِي آءَنْ يَقْتُلَ الْمُجِئُ مِنْهُمَا الْمُطْبِلَ، فَتَلَقَا، فَفَتَلَهُ بَرِيرٌ. وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ وَهَبٌ بِنُ حَبَابِ (حَنَاحِ) الْكَلْبِيِّ ، فَأَعْحَسَنَ فِي الْجَلَادِ وَبَالَعَ فِي الْجِهَادِ، وَكَانَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَوَالِدَتُهُ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ: يَا امْرَأَةً، امْرَضَيْتِ امْرَأَةً لَأَمْ لَأَمْ؟ فَقَالَتْ: لَا، مَا رَضَيْتُ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ . ترجمه : در آن گيرو دار، گروهی از شجاعان و دليران اهل كوفه را به خاك هلاكت انداخت تا آنكه شربت شهادت نوشيد و روح پاكش با حورالعین هم آغوش گرديد. چون بدن مجروح حرّ را خدمت امام حسين عليه السلام آوردند، سبط خواجه لؤلؤك باكمال راءفت و ملاطفت ، خاك را از صورت او پاك نمود و فرمود: (اءَنْتِ الْحُرُّ...!)؛ تويي آزادمرد، چنانكه مادرت تو را (حرّ) نام نهاده و تويي جوانمرد آزاد در دنيا و آخرت ! راوي گويد: بَرِيرِ بِنِ حُضَيْرِ به قصد جهاد با اهل عناد، بيرون دويد و او مردی پارسا و از جمله از زهاد و عبّاد بود. پس يزيدبن مَعْقِلِ بدآيين ، براي مبارزه حرّ، از لشكر عمرسعد لعين ، بيرون آمد. پس از ملاقات ، هر دو اتفاق بر اين كردند كه مباهله نمايند بر اين نيّت كه هر يك از ايشان كه بر باطل است به دست آنكه بر حق است كشته شود. با همين تصميم با هم در آويختند و مشغول مقاتله گرديدند، آخر الامر آن ملعون به دست (بَرِيرِ) جان به مالك دوزخ بداد و (بَرِيرِ) آن يزيدبن مَعْقِلِ پليد را به دَرَكِ فرستاد. باز آن مؤ من پاك دين مشغول مقاتله با آن قوم بد آيين گرديد تا شربت شهادت نوشيد. راوي گويد: و به جناح (يا) حباب (كَلْبِيِّ) طالب نوشيدن جام شهادت گرديد و به طرف ميدان آمد و نيكو جلاذتي نمود و مبالغه در جهاد و كوشش بسيار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در كربلا با او بودند. پس از اداي شرايط جوانمردي و اظهار جلاذت خويش ، از ميدان نبرد به نزد ايشان شتافت و به مادر متن عربي : وَقَالَتْ امْرَأَتُهُ: يَا لِلَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي تَفْسِيكَ. فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَةٌ: يَا بَنِيَّ اءَعْزُبُ عَنْ قَوْلِهَا وَاَرْجِعْ فِقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ تَتَلَّ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَارْجِعْ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَخَذَتْ امْرَأَتُهُ عَمُودًا، فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ: فِدَاكَ اءَبِي وَاَمِّي قَاتِلِ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَقْبَلَتْ لِيُرْدَهَا إِلَيَّ النِّسَاءِ، فَأَخَذَتْ يَتُوبِهِ، وَقَالَتْ: لَنْ اَعُودَ دُونَ اءَنْ اَمُوتَ مَعَكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (جُرَيْتُمْ مِنْ اءَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا، اِزْجِعِي إِلَيَّ النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ)، فَأَنْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ. وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ، رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بِنُ عَوْسَجَةَ، فَبَالَعَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ، وَصَبَرَ عَلَيَّ اءَهْوَالِ الْبَلَاءِ، حَتَّى سَقَطَ إِلَيَّ تَرْجَمَهُ : خود گفت : آيا تو از من راضي شدي ؟ مادرش گفت : من از تو راضي نخواهم شد تا آنكه در حضور امام عليه السلام كشته شوي . زوجه اش نيز گفت : تو را به خدا سوگند مي دهم مرا به عزاي خودت منشان . مادرش گفت : اي فرزندم ! به سخن او گوش مده و از راءي همسرت كناره جستن را اولي بدان و به سوي ميدان برگرد تا در حضور پسر دختر پيغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كشته شوي كه در روز قيامت به شفاعت جدّ بزرگوار او برسي ؛ پس (وهب) رو به ميدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنكه دستهايش از بدن جدا گرديد. در اين هنگام همسر او عمودي برداشت و به ياري (وهب) شتافت در حالي كه مي گفت : پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بيت عصمت و طهارت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جنگ و جلاذت نما. وهب برگشت تا او را به خيمه زنان برگرداند، همسرش گفت : برنمي گردهم مگر آنكه با تو بميرم ! حضرت سيّدالشهدا عليه السلام به آن عفيفه ، فرمود: خدا تو را رحمت كند و در عوض احسان تو به ما اهل بيت ، جزاي خيرت دهد، برگرد. پس آن زن اطاعت كرد و برگشت . وهب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفيع شهادت نائل آمد. پس از او، مُسْلِمِ بِنِ عَوْسَجَةَ رحمه الله قدم به ميدان مردی نهاد و مهيا گرديد كه تا جان خود را نثار قدم فرزند سيّد ابرار نمايد. او با كمال جهد و مبالغه ، كوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختي هاي بلا، صبر بي انتها نمود تا متن عربي : الْأَرْضِ وَيَهُ رَمَقٌ، فَمَشِيَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ

حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى تَحَبُّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا). وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُكَ يَا مُسْلِمُ اءَبْتَشِرُ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشَرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ. ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا اءَنَّي اءَعْلَمَ اءَنَّي فِي الْاَثَرِ لَأَحْبَبْتُ اءَنَّ تُوصِيَنِي اِلَيْي بِكُلِّ مَا اءَهَمَّكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَاِنِّي اءُوصِيكَ بِهَذَا - وَاءَشَارَ بِيَدِهِ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُوْتَهُ حَتَّى تَمُوتَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَأَنْعَمْتَكَ عَيْنًا. ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِي ، فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَذِنَ لَهُ. ترجمه : آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤ تمن بر بالین آن مؤ من ممتحن ، پیاده قدم رنجه فرمود و حبیب بن مظاہر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود: خداتو را رحمت کناد. آنگاه امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: (فَمِنْهُمْ... (۱۷) ؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حبیب بن مظاہر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت : ای مُسْلِم بن عوسجه ! بر من دشوار است تو را به این حال بر روی زمین ببینم ؛ ای مسلم ! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت . مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت : خدا تو را بشارت دهدا به جنت . حبیب گفت : اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم ، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایی و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی . مسلم بن عوسجه گفت : وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - و اشاره به سوی امام علیه السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی . حبیب بن مظاہر گفت : دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمت را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظہ (۱۸) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان ، متن عربی : فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَقِينَ اِلَى الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ اِبْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ. وَكَانَ لَا يَأْتِي اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ اِلَّا اَتَقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ اِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَوْءٌ، حَتَّى اءُتُخِنَ بِالْجِرَاحِ. فَالْتَقَتْ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ اءُوقَيْتُ؟ قَالَ: (نَعَمْ، اءَنْتَ؟ اءَمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَاقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاَعْلَمَ اءَنَّي فِي الْاَثَرِ). فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ترجمه : پس (عمرو) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک ، مردانه و چالاک ، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، یک و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان ، زبان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات ، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت : یابن رسول الله ! آیا خدمت من قبول و وفاي به عهد خویش ، مقبول درگاه است ؟ امام حسین علیه السلام به منطق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مژده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوی من شتابی ، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم . متن عربی : ثُمَّ بَرَزَ جَوْنٌ مَوْلِي اءَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا اءَسْوَدًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (اءَنْتَ فِي اِدْبٍ مِّنِّي ، فَاِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَلْ

يَطْرِقِينَا. فَقَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ اءَاتَا فِي الرَّخَاءِ اءَلْحَسُّ اءَلْحَسُّ قِصَاعَكُمْ وَفِي الشَّدِيدَةِ اءَخَذْلُكُمْ. وَاللَّهِ اِنَّ رِيحِي لَمُنْتَنٌ وَاِنَّ حَسَبِي لَلْنِيمِ
وَلَوْنِي لَاصْوَدٌ، فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي وَيَشْرَفَ حَسَبِي وَيَبِيضَ وَجْهِي ، لا وَاللَّهِ لا اءَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا
الدَّمُّ الْاَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ. ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، رَضَوَانُ اللَّهُ عَلَيْهِ. ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدٍ الصَّيْدَاوِي ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا اَبَا عَبْدِ
اللَّهِ، جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ اَنْ اءَلْحَقَ بِاَصْحَابِكَ، وَكَرِهْتُ اَنْ اءَتَخَلَّفَ فَاَءْرَاكَ وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ اءَهْلِكَ قَتِيلًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ
عليه السلام : ترجمه : عمرو بن قرظہ جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سراي ديگر پرکشيد. پس
از او، (جون) مولاي ابوذر كه غلامي سياه بود شرفياب حضور سيّدالشهدا گرديد و اذن جهاد طلبيد. آن حضرت فرمود: به
هر جا كه خواهي برو؛ زيرا تو با ما آمده اي براي طلب عافيت ، چون قدم در ميدان جنگ نهايي حالا در راه ما خود را در
آتش بلا ميگن . (جون) عرض نمود: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! من در زمان خوشي و هنگام آسايش ، كاسه ليس خوان نعمت
بودم اکنون كه هنگام سختي و دشواري است چگونه توانم شما را تنها گذاشته و بروم؟! به خدا سوگند كه رايحه من بد و
حَسَبِم پست و رنگم سياه است ، اينكه بر من مَتَّ گذار تا من نيز اهل بهشت شوم و رايحه ام نيكو و جسمم شريف و
روي من هم سفيد گردد. به خدا كه هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنكه اين خون سياه خود را با خونهاي شما مخلوط
نسازم . سپس همچون نهنگ خود را به دريائي لشكر زد و جنگ نمايان بود كه تا به امتياز خاص شهادت ممتاز و مرغ
روحش به دُرّوه اَعْلِي پرواز نمود. راوي گويد: پس از آن ، عمروبن خالد صيداوي قصد جان باختن كرد و خواست كه مردانه به
ميدان محاربه مبادرت نمايد. پس به خدمت سيّدالشهداء آمد عرض نمود: يا ابا عبدالله ، جانم به فدائت باد! هَمَّتْ بر آن
گماشته ام كه به اصحاب حضرتت ملحق گردم و مرا ناگوار است كه زنده باشم و تو را تنها و بي كس بينم يا آنكه در حضور
اهل بيت ، شما را مقتول مشاهده نمايم . متن عربي : (تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَاجِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ). فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَضَوَانُ
اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي : وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّبَامِي ، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السِّهَامَ وَالسُّيُوفَ
وَالرِّمَاحَ يُوَجِّهَهُ وَتَحْرَهُ. وَاَءَخَذَ يُنَادِي : يَا قَوْمِ اِنِّي اءَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ مِثْلَ ذَا اَبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَتَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ
بَعْدِهِمْ، وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ. وَيَا قَوْمِ اِنِّي اءَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنَادِ، يَوْمَ تَوْلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ، يَا
قَوْمِ لا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْجُنُكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ اَفْتَرَى . ثُمَّ التَّقَّتْ اِلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: اءَفَلَا تَرَوْحُ اِلَيَّ
رَبَّنَا وَنَلْحَقَ بِاَصْحَابِنَا؟ ترجمه : حضرت سيّدالشهداء عليه السلام به او فرمود: قدم به ميدان پنه كه ما نيز پس از ساعتی
ديگر، به شما ملحق خواهيم شد. پس آن مخلص پاك دين در مقابل لشكر كين ، آمد و جهاد نمود تا گوي شهادت ربود.
رَضَوَانُ اللَّهُ عَلَيْهِ. راوي گويد: حنظله بن اسعد شامي - رَضَوَانُ اللَّهُ عَلَيْهِ - در مقابل نور ديده رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
و قَرَّةَ الْعَيْنِ بتول ، بايستاد و هر چه تير و نيزه و شمشير به سوي آن حضرت مي آمد، صورت و گردن خود را در مقابل باز
مي داشت و آنها را به دل و جان در راه حسين عليه السلام خريدار بود و به آواز بلند فرياد مي زد و آيات قرآن را تلاوت مي
نمود:(... يا قَوْمِ اِنِّي... (۱۹) ؛ اي قوم من ! بر شما مي ترسم از روزي همانند روزهاي امت هاي پيشين چون قوم نوح و
عاد و ثمود و آنان كه بعد از ايشان بودند و كافر شدند، خدای تعالی عذاب بر شما نازل كند (همانطور كه بر آنها نازل كرده
بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ اي گروه ! مي ترسم بر شما از عذاب روز قيامت ، و آن روزي است
كه روي مي گردانيد و فرار مي كنيد اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ كننده اي براي خود نخواهيدديد.(اي مردم !
حسين را به شهادت نرسانيد كه خدای متعال شما را هلاك خواهد نمود و از رحمت خدا نوميد خواهد شد آن كسي كه به
خدا افترا ببندد. متن عربي : فَقَالَ لَهُ: بَلِي رُحٌ اِلَيَّ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَاِلَيَّ مَلِكٌ لا يَبْلِي . فَتَقَدَّمَ، فَقَاتَلَ قِتَالَ

الْأَبْطَالِ، وَصَبَرَ عَلَيِ احْتِمَالِ الْهَوَالِ، حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَحَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بِنِ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ أَعْنُ يَتَقَدَّمَا إِمَامَهُ يَنْصِفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ. فَوَصَلَ إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدٌ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ، وَلَا تَخَطَّى حَتَّى سَقَطَ إِلَيَّ الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: اءَلَلَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنَةَ عَادٍ وَثَمُودَ. اءَلَلَّهُمَّ اءَبْلُغْ نَبِيَّكَ عَيِّي السَّلَامَ، وَاَبْلُغُهُ مَا لَقَيْتُ مِنْ اءَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي اءَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نُصْرَةِ دُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ. ترجمه : پس از موعظه ، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم ؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی ، برو به سوی آنچه که از دنیا و مافیها برای تو بهتر است و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در میضمار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیشنهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه اشقیایا به شهادت نائل آمد. برگزاری نماز ظهر عاشورا راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفي را به فرمان خاص ، عز اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال ، تیری از جانب اهل و بال به سوی فرزند ساقی آب زلال ، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفا، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت : خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود. متن عربی : ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَوَجِدَ بِهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَهْمًا سَوِيًّا مَا بِهِ مِنْ صَرَبِ الشُّؤْفِ وَطَعْنِ الرِّمَاحِ. قَالَ الرَّاوي : وَتَقَدَّمَ سَوَيْدٌ بِنِ عَمْرٍو بِنِ اءَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَيِ الْخَطَبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلِي وَقَدْ اءُنْجِنَ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ جِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَاَخْرَجَ مِنْ حُقِّهِ سِكِّينًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ: وَجَعَلَ اءَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يُسَارِعُونَ إِلَيَّ الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَكَانُوا كَمَا قِيلَ: ١ - قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِيَدْفِعَ مُلِمَّةً وَالْخَيْلُ بَيْنَ مَدْعَسٍ وَمُكْرَدِسٍ ترجمه : خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دود خود، برسان و آنچه که از درد زخم ها بر من رسیده ، ایشان را آگاه ساز؛ زیرا قصد و نیت من ، یاری دُرّیه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم . این کلمات را بگفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: (سويد بن عمرو بن ابی مطاع (خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشمناک در میان آن روباه صفتان ناپاک ، در افتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صبوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین ، گوی سعادت ربود. تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم های بی شمار بربدن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول اشقیایا گشت . پس با همان حال ناتوانی ، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه بالشکر کوفه ، قتال نمود تا به درجه شهادت مفتخر گشت . راوی گوید: یکایک یاران و جان نثاران آن امام مظلومان ، در حضورش به سوی مرگ شتابان می دویدند ؛ چنانکه شاعر در وصف حال ایشان گفته : ١ - یعنی یاران باوفای سیدالشهداء علیه السلام کسانی اند که وقتی کسی آنها را به یاری طلبد، دفع سختی دشمن از او نمایند. متن عربی : ١ - لِيُسُوا

الْقُلُوبَ عَلَي الدُّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَافَتُونَ إِلَي ذَهَابِ الْأَنْفُسِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَيِ أَهْلِ بَيْتِهِ، حَرَجَ عَلَيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ مَنْ أَصْبَحَ النَّاسَ وَجْهًا [وَأَحْسَنِهِمْ خُلُقًا]- فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْفِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ. ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرًا أَيْسَ مِنْهُ، وَأَعْرَضَ عَنِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنِيهِ وَيَكِي . ثُمَّ قَالَ: (إِلَلَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَي تَبَيُّكُ تَنْظُرْنَا إِلَيْهِ). فَصَاحَ وَقَالَ: (يَا بَنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي .) فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَفَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا. ترجمه : ۱ - در حالي كه لشكر دشمن دو فرقه باشند، فرقه اي با نيزه هاي افراشته روي آورند و فرقه اي ديگر صف آراسته شده بيايند، آن ياران باوفا بدون هيچ واهمه و خوف ، دلهاي قوي را چو آهن گويا كه بر روي زره مي پوشند، و مانند پروانه ، خود را بر آتش بلا مي افكنند و در دادن جانهاي خويش بي اختيارند. خلاصه ، چون همه ياران و اصحاب امام شريعت شهادت نوشيدند و مقتول انشقا گشتند و كسي از اصحاب باقي نماند مگر اهل بيت و خويشان آن حضرت ، پس فرزند دليند امام مستمند و نوجوان رشيد آن مظلوم وحيد كه نام ناميش علي بن الحسين بود و در صباحت منظرگوي سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بي عديل و بي نظير بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نيز اذنيش بداد؛ پس نظر حسرت و مائيوسي به سوي جوان خود نمود و سيلاب اشك از ديدگان فرو ريخت و گفت : پروردگارا! بر اين گروه شاهد باش كه جواني به جنگ آنان مي رود كه شبیه ترين مردم است در خلقت ظاهري و اخلاص باطني و سخن سرايي به پيامبر تو و ما هرگاه مشتاق ديدار پيغمبر تو مي شديم ، به سوي اين جوان نظر مي نموديم ، سپس صيحه اي كشيد و به آواز بلند فرمود: اي ابن سعد! خدا رحم تو را قطع كند چنانكه رحم مرا قطع كردي . جهاد و شهادت حضرت علي اكبر عليه السلام آن شبیه رسول ، قدم شجاعت در ميدان سعادت نهاد و با آن گروه بي باك به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناك گردانيد و نونهال بوستان امامت جنگي كرد به غايت سخت و جمعي كثير از آن اشقياء متن عربي : ثُمَّ رَجَعَ إِلَيِ أَبِيهِ وَقَالَ: يَا أَبَتِ، أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي ، وَتَقْلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي ، فَهَلْ إِلَي شَرْبَةٍ مِنْ الْمَاءِ سَبِيلٌ؟ فَبَكَي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: (وَأَعُوذُ، يَا بَنِي قَاتِلِ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَسْفِكُ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَطْمَأَنَّ بَعْدَهَا أَبَدًا). فَارْجَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَي مَوْفِي الْبِزَالِ، وَقَاتَلَ أَكْثَرَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بْنُ مَرْهٍ الْعَبْدِيُّ بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ، فَنَادَى : يَا أَبَتَاهُ عَلِيَّكَ مَيِّ السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يَقْرُوكَ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ: عَجَلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَقَّ شَهْقَةً فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَي خَدِّهِ وَقَالَ: (قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، مَا أَجْرَاءَهُمْ عَلَي اللَّهِ وَعَلَي أَنْتِهَاجِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، عَلَي الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ). ترجمه : نگويند را به خاك هلاك انداخت . سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت : اي پدر! تشنگي مرا كشت و سنگيني اسلحه آهني مرا به تعب افكند، آيا راهي به سوي حصول شريعتي از آب هست ؟ حضرت سيدالشهداء عليه السلام هم به گريه افتاد و فرياد وا عوثاه برآورد و فرمود: اي فرزند عزيزم ! اندكي ديگر به كار جنگ باش كه به زودي جدت حضرت مجد صلي الله عليه و آله را ملاقات خواهي نمود و ايشان از جام سرشار كوثر شريعتي به تو خواهد داد كه پس از آن هرگز روي تشنگي نبيني و احساس عطش نمايي . حضرت علي اكبر به سوي ميدان برگشت و جنگي عظيم نمود كه بالاتر از آن تصور نتوان كرد و داد شجاعت بداد در آن حال (مُنْقِذُ بْنُ مَرْهٍ عَبْدِي) تيري به جانب آن فرزند رشيد سيدالشهداء، افكند كه از صدمه آن تير بر روي زمين افتاد و فرياد برآورد: (يا أَبَتَاهُ! عَلِيَّكَ...); يعني پدر جان ، سلام من بر تو باد! اينك جدم رسول خدا صلي الله عليه و آله است كه به تو سلام مي رساند و مي فرمايد: زود به نزد ما بيا. علي اكبر اين بگفت و فرياد زد و جان برجان آفرين تسليم نمود. چون آن جوان اين دنياي فاني را مشتاقانه وداع نمود،

حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر بالین ایشان آمد و گونه صورت خود را برگونه صورت او گذارد و فرمود: خدا بکشد آن کسانی را که تو را کشتند، چه بسیار جرات و گستاخی نمودند برخدای متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، (عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا)؛ پس از تو، خاک بر سر این دنیا! متن عربی : قَالَ الرَّاوي : وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنادي : يا حَبِيْباهُ يَا بَنَ اءِخاهُ، وَجاءَتْ فاءَ كَبَّتْ عَلَيهِ. فَجاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فاءَ حَذَّها وَرَدَّها اِلَيِ النِّساءِ. ثُمَّ جَعَلَ اَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمُ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَماعَةً، فَصاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحالِ: صَبْرًا يا بَنِي عُمومَتِي ، صَبْرًا يا اَهْلَ بَيْتِي صَبْرًا، فَوالِه لا رَأَيْتُمْ هَوا نانا بَعَدَ هَذا اليَوْمِ اءِبا. قالَ الرَّاوي : وَخَرَجَ غلامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شَيْقَةَ قَمَرٍ، فَجَعَلَ يُقاتِلُ، فَضربَهُ ابْنُ فَضَيْلٍ الأَزدي عَلَي رَأْسِهِ، فَفَلَقَهُ، فَوَقَعَ الغُلامُ لِوَجْهِهِ وَصاحَ: يا عَمّاهُ. فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلِي الصُّقْرُ، وَشَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ اءِغْصَبَ، فَضربَ ابْنُ فَضَيْلٍ بِالسِّيفِ، فَاتَّقاها بِساعِدِهِ فاءَ طَنَّها مِنْ لَدُنِ المِرْفَقِ، فَصاحَ صَيحَةً سَمِعَهُ اَهْلُ العَسْكَرِ، فَحَمَلَ اَهْلُ الكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوهُ، فَوَطَّأَهُ الخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ. ترجمه : راوي گوید: در این هنگام زینب خاتون صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا می کرد: یا حبیباهُ یابنِ اءِخاهُ! پس آن مخدره آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السلام آواز به صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من ! و ای اهل بیت من ! صبوری و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمل بار محنت ، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوي گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حُسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین ، به کار جنگ پرداخت . ابن فضیل اَزدي میشوم ضربتی بر فرق آن مظلوم ، زد که فرق او راشکافت و آن جوان از مرکب به صورت ، روی زمین افتاد و فریاد یا عَمّاهُ برآورد. پس امام علیه السلام مانند باز شکاری ، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشمناک بر آن لعین بی باک ، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک ، فرود آورد و آن و لَدَلْزنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السلام نموده و دست نحس اش از مِرْفَقِ قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند. متن عربی : قال: وَأَنْجَلَتِ العَبْرَةُ، فَراءَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قائِما عَلَي رَأْسِ الغُلامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: (بُعْدا لِقَوْمٍ قَتَلوكَ، وَمَنْ حَصَمَهُمْ يَوْمَ الِغِيامَةِ فِيكَ جَدُّكَ). ثُمَّ قال: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَي عَمِّكَ اءَنَّ تَدْعُوهُ فَلَا يُجيبُكَ، اءَوَّ يُجيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وائِرُهُ وَقَلَّ ناصِرُهُ). ثُمَّ حَمَلَ الغُلامَ عَلَي صَدْرِهِ حَتَّى اءَلقاهُ بَيْنَ القَتْلِيِّ مِنَ اَهْلِ بَيْتِهِ. قالَ الرَّاوي : وَلَمّا رَأى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصارِعَ فُتبانِهِ واءَ حِيتِهِ، عَزَمَ عَلَي لِقاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ، وَنادي : (هَلْ مِنْ ذابِّ يَدُبُّ عَن حَرَمِ رَسولِ اللهِ؟ هَلْ مِنْ مُوجِدٍ يَخافُ اللهُ فِينا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللهُ ياغائِنا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو ما عِنْدَ اللهِ فِي اِعاتِنا؟). فَارْتَفَعَتْ اءِصواتُ النِّساءِ بِالغَويلِ، فَتَقَدَّمَ اِلَيِ ترجمه : کوفیان بی دین بر امام مبین ، حمله آوردند تا آن لعین را از جنگال شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سُمّ اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوي گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جدّ و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم ! گران است بر عموی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی

است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی ، اندک است . سپس حضرت سیدالشهداء علیه السلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان ، دفع شرّ یاغیان و ظالمان نماید؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما، به ما متن عربی : **بَابِ الْخِيَمَةِ وَقَالَ لِرَيْتَبَ: (نَاوِلِينِي وَوَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّىٰ اءُودِعَهُ). فَأَخَذَهُ وَاوَمَاءَ اِلَيْهِ لِيُقْبِلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بِنِ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبِحَهُ. فَقَالَ لِرَيْتَبَ: (خُذِيهِ). ثُمَّ تَلَقَى الدَّمَ بِكَفِيهِ حَتَّىٰ اِمْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: (هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي ، اِنَّهُ يَعْنِي اللّٰهَ). قَالَ الْبَائِزُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ اِلَيَّ اِلَّا رَضِيَ!). قَالَ الرَّاوي : وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَرَبَ الْمُسْتَأْذِنُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ اءَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَاعْتَرَضَتْهُمَا خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ. فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَخْتَبَتْهُ فِي حَتَكِهِ الشَّرِيفِ. فَانْتَرَعَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَتَكِهِ حَتَّىٰ اِمْتَلَأَتْ رِ احْتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: ترجمه : امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است ؟ شهادت حضرت علی اصغر پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صداها به ناله و گریه بلند نمودند. آن حضرت با دل پر از حسرت ، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیها السلام را فرمود که فرزند دلبند صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه رافت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد، حرمه بن کاهل اسدی پلید - لَعَنَهُ اللّٰهُ - از خدا حیا نمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلوئی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند، گوش تا گوش پاره نمود. پس آن حضرت با کمال غم و حسرت ، به زینب خاتون ، فرمود: این طفل را بگیر؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوئی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید، آنگاه فرمود: آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید، حتی یک قطره هم روی زمین نیفتاد! راوی گوید: تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید، آنحضرت خود را به بلندی مُشْرِف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس ، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد. در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سر راه بر فرزند احمد مختار، گرفتند متن عربی : **(اِءَلَلَهُمْ اِتِّي اءَشْكُو اِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ). ثُمَّ اِفْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ، وَاَعْحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّىٰ قَتَلُوهُ قَدَسَ اللّٰهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: اءَحَقُّ النَّاسِ اءَنْ يُبْكِي عَلَيْهِ فَتَي اءَبْكِي الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ اءَخُوهُ وَاَبْنُ وَاَلِدِهِ عَلِيٌّ اءَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالِدِمَاءِ وَمَنْ وَاَسَاهُ لَا يَنْتَبِهُ شَيْءٌ وَحَادَلَهُ عَلِيٌّ عَطَشٍ بِمَاءٍ قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اءَنَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ اِلَيَّ الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ اِلَيْهِ، حَتَّىٰ قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: اءَلْقَيْتُ اءَوَّلِي مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ اَوْلِي مِنْ دُخُولِ النَّارِ) ترجمه : مردی از قبیله (بنی دارم) تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست . پس تیر را بیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح نگاه داشت و چون پر از خون شد، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات ، مَرَهَم دل مجروح****

ساخت که الها! به سوي تو شکایت مي آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا مي آورند. شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن ، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب ، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کرار، عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر، ملول نمودند. امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود، دُرّه‌های سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت ، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید، نمود. (۲۰) راوي گوید: امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی ، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان آشرا در مقابل فرزند اسدالله حیدر کرار، مي آمد، امام آبرار به ضربت شمشیر آتشبار، او را به یُنس القرار، مي فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کُفار، مقتول عظیمي در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویابود: (الْمَوْتُ... (۲۱) متن عربي : قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَاءَ شَا مِنْهُ، وَإِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَتَشِيدُ عَلَيْهِ فَيَشِيدُ عَلَيْهَا بِسَيْفَةٍ فَتَنَكَّشِفُ عَنْهُ انْكِشَافَ الْمُعْزِي إِذَا شَدَّ فِيهَا الدَّنْبُ. وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ، وَ قَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَعْلَفًا، فَيَهْرَمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمْ الْجَرَادُ الْمُنتَشِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: (لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). قَالَ الرَّاوي : وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهَا سَلَامٌ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْتَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ. فَصَاحَ بِهِمْ: (وَيَحْكُمُ بِأَشْيَعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادِ فَكُونُوا أَهْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَ اِرْجِعُوا إِلَيَّ أَحْسَابِكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ). ترجمه : خلاصه ، بعضي از راويان اخبار در بيان شجاعت آن فرزند حیدر کرار، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند، هرگز ندیدم کسي را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بي شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمنان مقتول گردیده باشند که قوي دل تر باشد از حسين بن علي عليه السلام . در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود، چنان حمله اي که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روي هم مي ریختند و صف ها را مي شکافتند مانند آنکه گرگي بي باک در میان گله بزها، به خشمناکي در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل ، آورد هنگامی که سي هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روي آن حضرت ، مانند انبوه ملخ ها فرار را بر قرار اختیار مي نمودند. سپس آن امام بي یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود: لا حول و لا قوة الا بالله (. امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه ها و سراپرده ها رسیدند، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباه ، زد که : (ويحكم ...؛ اي پيروان آل ابوسفیان ! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید. و رجوع به حسب هاي خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید. متن عربي : قَالَ فَانَادَاهُ شِمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بْنَ فَاطِمَةَ قَالَ: (أَقُولُ: إِيَّا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَ تُقَاتِلُونِي وَ النِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحُ فَأَمْتَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ جِهَالِكُمْ وَ طُعَانِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا) فَقَالَ شِمْرٌ: لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا بْنَ فَاطِمَةَ وَ قَصْدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدِي حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَفَ بِسِتْرِ يَخُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعَفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَنَاهُ حَجْرٌ، فَوَقَعَ عَلَيَّ جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَن جَبْهَتِهِ فَأَنَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثَ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَيَّ قَلْبِهِ، فَقَالَ عَلَيْهَا سَلَامٌ : (بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَيَّ مِلَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ص) ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِ لَي السَّمَاءِ وَ قَالَ: (إِاللَّهُمَّ إِنَّكَ ز تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهٍ الْأَرْضِ إِنْ بِنْتُ نَبِيِّ غَيْرُهُ) ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَأَبْتَعَتِ الدَّمَ كَأَنَّهُ

میزاب، فَضَعَفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ، ترجمه : راوی گوید: شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السّلام چه می گویی؟ امام علیه السّلام فرمود: می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سر کشان و جاهلان و یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفت : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله برگروه اشقیاء نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربتتی از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نبخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید. امام علیه السّلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال ، ضعف بر جنابش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت ، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست ! حضرت فرمود: (بسم الله ...) سپس مبارک به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او. پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت متن عربی : فَكَلَّمَا أَنَاهُ رَجُلٌ انْصَرَفَ عَنْهُ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ يَدِمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - لَعَنَهُ اللَّهُ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَ وَ صَرَبَهُ عَلِي رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَ وَصَلَ ز السَّيْفِ إِلَى رَأْسِهِ وَ امْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا. قَالَ الرَّوَايَ فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ عَ بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَ اسْتَدْعَى بِقَلْنَسُوَةٍ فَلْيَسَهَا وَ اعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلْيَتُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحَاطُوا بِهِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بِنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي ع - وَ هُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النَّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَ ، فَلَجِئْتُهُ زَيْتَبُ ابْنَتُهُ عَلِي عَ لِتَحْبِسَهُ، فَأَبَى وَ امْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ: وَ اللَّهُ لَا أُفَارِقُ عَمِّي ! فَأَهْوَى (ءَبَحَرُ) بِنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ: حَزَمَلَةُ بِنُ الْكَأ هَلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخُبَيْتَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؟! ترجمه : زخمها و جراحات ، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه (کنده) آمد که نام نحسش مالک بن یسر بود آن زنارزاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت . شهادت عبدالله بن حسن علیه السّلام راوی گوید: امام علیه السّلام از اهل حرم دستمالي را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبد که عرب آن را (قلنسوه) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السّلام که طفلی نا بالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان ، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت : به خدا قسم ! هرگز از عموی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم ! در این هنگام ، (بحرین کعب) یا بنا بر قول دیگر (حرمله بن کاهل) همین که خواست شمشیر بر امام علیه السّلام فرود آورد، عبدالله خطاب به او گفت : وای بر تو! ای زنارزاده بی حیا! متن عربی : فَصَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَأَتَقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَاءَطْنَهَا الْآيَ الْجِدِ قَاذَا هِيْمُعَلَّقَةٌ. فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَّاهُ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَ فَصَمَّهُ آيَهُ وَ قَالَ: (يَابْنَ آءِخِي ، اصْبِرْ عَلَي مَا نَزَلَ بِكَ وَ اخْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْجِقُكَ

يَابَايْكَ الصَّالِحِينَ. (قَالَ: فَرَمَاهُ حَرَمَلَةٌ بِنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ، فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حِجْرِ عَمَّةِ الْحُسَيْنِ ع . ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلِيَّ فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ بِالرَّمْحِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَيَّ مَنْ فِيهِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع : (يَا بَنَ ذِي الْجَوْشَنِ، أَعْنَتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَيَّ أَهْلِي ، اءَحْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ.) وَ جَاءَ شَبْتٌ قَوْبَحَهُ، فَاسْتَحْيِي وَأَنْصَرَفَ. قَالَ الرَّاوي : وَ قَالَ الْحُسَيْنُ ع : اِبْتُونِي يَثُوبٍ لَا يُرْعَبُ فِيهِ اءَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي ، لِيَلَّا اءُجَرَّدَ مِنْهُ.) فَأَعْتِي يَثُوبَانِ، فَقَالَ: (لَا، ذَاكَ لِيَأْسُ مَنْ ضُرِبَتْ تَرْجَمُهُ : تو مي خواهي عمويم رابه قتل رساني ولي آن ولدالزنا بي حيا، از خدا و رسول پروا نمود و شمشير را فرود آورد و آن كودك دستش را در پيش شمشير سپر ساخت و دستش به پوست آويخت و فرياد وا امام بر آورد. حضرت امام او را گرفت و بر سينه خود چسانيد و فرمود: اي فرزند برادر! بر اين مصيبت شكيبايي نما و آن را در نزد خدای عزوجل به خير و ثواب احتساب دار كه خدا تو را به پدر گرامي ات ملحق خواهد فرمود: راوي گويد: در اين اثناء حمله كاهل حرام زاده تيري به جانب آن امام زاده معصوم انداخت كه آن تير گلوي آن يتيم را كه در آغوش عموي بزرگوارش بود، بر يد و او جان بر جان آفرين تسليم نمود پس از آن شمر پليد به خيمه هاي حرم مطهر حمله نمود نيزه خود را به خيمه ها فرو برد و گفت : آتش بياوريد تا خيمه ها را با هر كس كه در آن است به شعله آتش سوزانم آن معدن غيرت الله ، حضرت امام فرمود: اي پسر ذي الجوشن ! ايا تو مي گويي آتش آورند كه خيمه ها را بر سر اهل بيت من بسوزاني ، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند. در اين هنگام (شبت) پليد آمد و آن شمر عنيد را از اين كار سرزنش نمود كه آن سگ بي حيا اظهار شرم نموده بر گشت . راوي گويد: امام به اهل بيت خود فرمود: جامه كهنه اي براي من بياوريد كه كسي در آن رغبت نكند، مي خواهم آن جامه را در زير لباسهايم بپوشم تا اينكه دشمنان بدنم را برهنه نسازند. متن عربي : عَلَيْهِ الدِّلَّةُ.) فَأَخَذَ ثُوبًا خَلِيقًا، فَحَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ ع جَرِّدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ اسْتَدْعَى ع بِسَرَاوِيلٍ مِنْ حَبْرَةٍ، فَفَرَزَهَا وَ لَبَسَهَا، وَ إِنَّمَا فَرَزَهَا لِيَلَّا يَسْلُبَهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لعنه الله - وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ ع مُجَرِّدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرِ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَأْسَانِ وَ تَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَ دَمًا إِلَيَّ اءَن اءَاهَلَكَ اللَّهُ تَعَالَى . قَالَ: وَ لَمَّا اءُنْخِنَ الْحُسَيْنُ ع بِالْجِرَاحِ، وَ بَقِيَ كَأَلْفُنْفُذٍ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبِ الْمُزَنِّيِّ عَلَيَّ خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ ع عَن فَرَسِهِ إِلَيَّ اءَأْرَضِ عَلَيَّ حَذِيءِ اءَأْيَمَنِ. ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ الرَّاوي : ترجمه : پس چنين جامه اي آوردند كه عرب آن را (تيان) مي گويند امام حسين عليه السَّلَامُ آن لباس را نپذيرفت و فرمود: نمي خواهم ، اين لباس كسي است كه داغ ذلت و خواري به او زده شده باشد سپس جامه كهنه اي آوردند امام عليه السَّلَامُ آن را پاره نمود و در زير جامه هاي خود پوشيد و علت پاره كردن آن لباس اين بود تا آن را از بدن شريف آن جناب بيرون نياورند و چون به درجه شهادت رسيد، آن را از بدن شريفش بيرون آوردند سپس آن حضرت لباسي كه نام آن در ميان عربا معروف به (سراويل) است و از جنس حبره بود، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشيد و علت پاره كردن آن لباس ، اين بود تا آن را از بدن آن جناب بيرون نياورند ولي وقتي شهيد شد، (بحرين كعب) (آن جامع را به غارت در ربود و امام عليه السَّلَامُ را برهنه از آن لباس رها كرد و از اعجاز آن حضرت اين بود كه دستهاي نحس بحر بن كعب ولدالزنا در فصل تابستان مانند دو چوب ، خشك مي گرديد و در زمستان چنان تر مي بود كه خون و چرك از آنها جاري مي شد و به همين درد مبتلا بود تا اينكه جان به مالك دوزخ سپرد. راوي گويد: چون حضرت امام در اثر زخمها و جراحات بسيار كه در بدن مباركش وارد گرديده بود ضعف و سستي بر حضرتش مستولي شد و از اثر اصابت تيرهاي بسيار بر بدنش ، مانند خارپشت به نظر مي آمد در اين موقع ، صالح بن وهب مري (يا مزني) بي دين با نيزه بر تهيهگاه امام ميبين زد كه آن مظلوم از بالاي اسب بر زمين افتاد و بر گونه راست متن عربي : وَ

(سنان) لعنت کنان و آنا فانا عذابش را مضاعف متن عربی : فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلَتْ حُسَيْنًا عِدَاةَ تُبَيْرُهُ كَفَا سِنَانٍ وَ رَوِي أَبُو طَاهِرٍ مَدْحَمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِيُّ فِي كِتَابِهِ (مَعَالِمِ الدِّينِ)، عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ: (لَمَّا كَانَ مِنَ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ، صَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَيَّ اللَّهُ بِالْبُكَاءِ وَ قَالُوا: يَا رَبِّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ: فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ ع وَ قَالَ: بِهَذَا إِعْتَقَمُ لِهَذَا) وَ رَوِي: أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً ثُمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ أَعْلَى لَهُ قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَ رَمَاهُ فِيهَا وَ هُوَ يَضْطَرِبُ. قَالَ الرَّاوي : وَ ارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا يَرِي فِيهَا عَيْنٌ وَ لَا أُنْرُ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، ترجمه : گردانند. در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان ، شاعر چنین گفته : (فای رزیه ... یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت ، جدا نمود ابوطاهر مجدبن حسن برسی در کتاب (معالم الدین) ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمدالصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظمای شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را افامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگانش نشان داد و فرمود: به این شخص انتقام خواهیم کشید از برای این مقتول ! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بندبند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگی از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون ، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اظطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید. راوی گوید: در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان ، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند. لشکر متن عربی : فَلْيُثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ. وَ رَوِي هَلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفُ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ: أَبَشِرْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنِ ع . قَالَ: فَخَرَجَتْ بَيْنَ الصَّفَيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ ع لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُمْضَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَ لَا أَنْوَرَ وَجْهًا، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالَ هَيَأْتِيهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. فَاسْتَسْقِي فِي تَرْلُكِ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَ اللَّهُ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا!! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا وَيْلَكَ! إِيَّاكَ لَا أَرِدُ الْحَامِيَةَ وَ لَا أَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا، بَلْ أَرِدُ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ، وَ أَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِينٍ، وَ أَشْكُو إِعْيَاءَ لِي مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي (. ترجمه : دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آن نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت . هلال بن نافع روایت کرده که می گفت : من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند: ایها الامیر! تو را بشارت باد که اینکه شمر بن ذی الجوشن ، حسین را به قتل رسانید. هلال گفت : من در میان دو صف لشکر آمدم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه ، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی ! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود: وای بر تو باد! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و

رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملیک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گنبدیده و ناگوار نمی شود، خواهم آشامید و به خدمتش متن عربی : قَالَ: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَاءَنَّ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ إِحْدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا، فَاجْتَرُوا رَأْسَهُ وَ إِيَّاهُ لِيُكَلِّمَهُمْ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قِلَّةِ رَحْمَتِهِمْ وَ قُلْتُ: وَ اللَّهُ لَا إِجَامِعُكُمْ عَلَيَّ إِعْرَابًا. قَالَ : ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَيَّ سَلْبِ الْحُسَيْنِ ع فَأَخَذَ قَمِيصَهُ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الْحَضْرَمِي ، فَلَيْسَهُ فَصَارَ إِعْرَابًا وَامْتَعَطَ شَعْرَهُ. وَ رُوِيَ: إِيَّاهُ وَجَدَ فِي قَمِيصِهِ مَاءً وَ يَضَعُ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَ صَرْبَةٍ وَ طَعْنَةٍ. قَالَ الصَّادِقُ ع : وَجَدَ بِالْحُسَيْنِ ع ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ إِعْرَابًا وَ ثَلَاثُونَ صَرْبَةً. وَ أَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّيْمِي - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ رُوِيَ: إِيَّاهُ صَارَ زَمِينًا مُفْعَدًا مِنْ رَجُلَيْهِ. ترجمه : شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آلودید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت : آن بدکیشان همگی آن چنان به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در قلب یکی از آن بی دینان رحم فرار نداده است ؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم : به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید: پس از آنکه آن گروه لعین ، سبط سیدالمرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند، لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان ، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه حضرمی پرجفا، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز، بدن نحس آن روسیاه به مرض برص سفید مبتلا شد، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدبخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت ، جای زیاده از يك صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند. بحربن کعب تمیمی بد نهاد، شلوار حضرت را به غارت برد و هم متن عربی : وَ أَخَذَ عِمَامَتَهُ إِخْنَسُ بْنُ مُرْتَدٍ بْنِ عُلْقَمَةَ الْحَضْرَمِي فَأَعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتَدُوها. وَ أَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ. وَ أَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سَلِيمِ الْكَلْبِي ، فَقَطَعَ إِصْبَعَهُ ع مَعَ الْخَاتَمِ. وَ هَذَا إِحْدَى الْمُخْتَارِ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رَجُلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ. وَ أَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ ع كَانَتْ مِنْ خَزِّ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَ أَخَذَ دِرْعَةَ الْبِئْرَاءِ، عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَ هَبَّهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عُمَرَ قَاتِلِهِ. وَ أَخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلِيقِ الْأَوْدِي . وَ قِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْأَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ. وَ فِي رِوَايَةٍ ابْنِ سَعْدٍ إِيَّاهُ: أَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَايِسُ النَّهْشَلِي . ترجمه : در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر، پاهای نحسش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابر بن یزید اودی ، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد، نعلین بیضی آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود، از پای حضرت برپود. انگشتر سلیمان ملک شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن ظالم یهودی ، انگشست مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشتر قطع نمود! مختار بن ابی عبیده ، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحسش را برید و آن سگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جبینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود، قیس بن

اشعث ظالم جحود ربود. زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به (بتراء) بد، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سگ بدکردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید، همان زره را به (ابی عمره) قاتل آن لعین، بخشید. شمشیر آن یکه ناز میدان شفاعت را، (جمیع بن خلق اودی) شقاوت انباز، باز نمود و بعضی گفته اند که متن عربی: وَ زَادَ مُحَمَّدٌ بِنُ زَكَرِيَّا: اِنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ اِلَيَّ بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلٍ. وَ هَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ، فَانَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَ مَصُونًا مَعَ اَمَثَالِهِ مِنْ دَخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَ الْاِمَامَةِ، وَ قَدْ تَقَلَّ الرُّوَاهُ تَصَدِيقَ مَا قُلْنَا وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ. قَالَ الرَّاوي: وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ حَيْمِ الْخُسَيْنِ ع. فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ: يَا اِمَمَةَ اللهِ اِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ. قَالَتْ الْجَارِيَةُ: فَاَسْرَعْتُ اِلَيَّ سَيِّدَاتِي وَ اَنَا اَصِيحُّ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِ وَ صَحْنٍ. قَالَ: وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَيَّ تَهَبُ بِيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَقَةَ الْمَرَاءَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللهِ ص وَ حَرِيمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَيَّ الْبُكَاءِ وَ يَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاةِ وَالْاِحْبَاءِ. فَرَوَى حُمَيْدٌ بِنُ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي تَرْجَمَةَ: مُرَدِي اَزْ بَنِي تَمِيمٍ كَهْ نَامِ اَنْ رُوسِيَا (اسودبن حنظله) دین تباہ بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد، شمشیر را (فلافس نهشلی) برداشت و مجد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به دختر حبیب بن بدیل رسید. البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب سیدالشهداء - علیه الاف التحية والثناء - در کربلا به غارت رفت سواي ذوالفقار حیدر کرار است؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکیناه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند. راوی گوید: کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السلام بیرون آمد. مردی به او رسید گفت: یا امة الله! اقايت كشته شد! آن کنیزك گفت: من صیحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناك را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند. راوی گوید: لشکر اشقیبا، مسارعت در غارت اموال آل رسول و قرت العین بتول نمودند و کار غارت به جایی رسید که از سر زنها، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم به گریه و ناله مشغول شدند و گریه در فراق کسان و احبا و دوستان خود می نمودند حمید بن مسلم گوید: دیدم زنی از قبیله بکرین وائل که با همسر خود در میان اصحاب عمر سعد لعین بود، وقتی دید که متن عربی: بَكَرُ بِنِ وَاِئِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي اَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ افْتَحَمُوا عَلَيَّ نِسَاءَ الْخُسَيْنِ ع فِي فُسْطَاطِهِنَّ وَ هُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، اءَخَذَتْ سَيْفًا وَ اءَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَ قَالَتْ: يَا آلَ بَكَرٍ بِنِ وَاِئِلٍ اءَسْلَبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللهِ؟! لَا حُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ، يَا لِنَارَاتِ رَسُولِ اللهِ، فَاَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا اِلَيَّ رَحْلِي. قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ اءَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَاَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسْلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي اَسْرِ الدَّلَّةِ. وَ قُلْنَ: يَحَقُّ اِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَيَّ مَصْرَعِ الْخُسَيْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ النِّسْوَةُ اِلَيَّ الْقَتْلِي صَحْنٍ وَ صَرَبِنَ وُجُوهُنَّ. قَالَ: فَوَ اللهُ لَا اءُنْسِي رَيْتَبَ اِبْنَةِ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَنْدُبُ الْخُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَنِيْبٍ: تَرْجَمَةَ: لشكریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل بکرین وائل! آیا سزاوار است که دختران رسول صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند؟! غیرت شما کجاست؟! (لا حکم الا لله، یالثرات رسول الله!!) شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید. راوی گوید: پس از غارت خیمه ها طاهرات، آن گروه شقاوت سمات، زنان آل طاهرا را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده گریه کنان بیرون آمدند و در حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام بگذرانید،

دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید: به خدا سوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد: ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد، اینک این حسین است که به خون خود آغشته شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم متن عربی : **وَأَمَحَّمَدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ. هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مَرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَاتِّكَلَاهُ، وَ بَنَائِكَ سَبَايَا، أَلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ أَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفِيِّ وَ أَلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضِيِّ وَ أَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَ أَلَى خَمَزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَأَمَحَّمَدَاهُ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفِي عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَأَحْزَنَاهُ، وَكَرْبَاهُ عَلَيَّ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، أَيْ لِيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ . يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفِيِّ يُسَافُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. وَ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: وَأَمَحَّمَدَاهُ، بَنَائِكَ سَبَايَا، وَ ذُرِّيَّتِكَ مُقْتَلَةٌ تَسْفِي عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَاءِ، وَ هَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُونُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ. يَا بَيْ مَنِ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْأَثْنَيْنِ تَهَبًا. يَا بَيْ مَنِ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى . يَا بَيْ مَنِ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجَى ، وَ لَا جَرِيحٌ فَيَدَاوَى . يَا بَيْ مَنِ تَفْسِي لَهُ الْفِدَاءِ. يَا بَيْ الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى . يَا بَيْ الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى .** ترجمه : و ستم ها به خداوند و به خدمت مجدد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء علیه السلام شکایت می برم ، یا مجد! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنازادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من ! امروز احساس می کنم که جد بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت نمود! کجا باید ای اصحاب مجد صلی الله علیه و اله؟! اینک این بی کسان ، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت : یا مجد! اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند. پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت . شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده . پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بریدند. پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توانم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت . پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت . پدرم به فدای او که جدش مجدد مصطفی است . متن عربی : **يَا بَيْ مَنِ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالِدِّمَاءِ، يَا بَيْ مَنِ جَدُّهُ رَسُولُ إِلَهِ السَّمَاءِ، يَا بَيْ مَنِ هُوَ سَبِطُ نَبِيِّ الْهُدَى ، يَا بَيْ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفِيِّ ، يَا بَيْ عَلِيِّ الْمُرْتَضِيِّ ، يَا بَيْ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى ، يَا بَيْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ، يَا بَيْ مَنِ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى . قَالَ الرَّاوي : فَأَبُكَتَ وَ اللَّهُ كُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِيقٍ! ثُمَّ أَعَنَّ سَكِينَتَهُ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ ع ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُؤَطِّي الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَأَنْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَ هُمْ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنِ ع قَمِيصَهُ، وَأَخَسُّ بْنُ مَرْثَدٍ، وَ حَكِيمُ بْنُ طُقَيْلٍ السَّنَيْسِي ، وَ عَمْرُ بْنُ صَبِيحٍ الصَّيْدَاوِي ، وَ رَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِي ، وَ سَالِمُ بْنُ خَتِيمَةَ الْجُعْفِي ، وَ وَا حِطُّ بْنُ نَاعِمٍ، وَ هَانِي بْنُ شَبِّثِ الْحَضْرَمِي ، وَ أَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ ع بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ. ترجمه :**

پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست . پدرم به فدای او که سبط نبی هدی است جانم به فدای مجدد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان . جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد. راوی گفت : به خدا سوگند! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و

دشمن را بگریاند سپس سکینه خاتون ، جنازه پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید، پس گروهی از اعراب جمع شدند و آن مظلومه را از روی نعش پدر جدا نمودند. راوی گوید: پس از شهادت امام مبین ، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد: کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن ملعونها عبارت است از: اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام ، بیرون آورد؛ اخنس بن مرثد بدائین ؛ حکیم بن طفیل سننسی لعین ؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر؛ رجاء بن منفذ عبیدی ؛ سالم بن خثیمه جعفی پلید؛ واحظ بن ناعم شقی ، صالح بن وهب جعفی جفاگر، هانی بن شبت حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین - پس آن لعینان ، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : وَ جَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَي ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ اءَسَيْدُ بِنِ مَالِكٍ اءَحَدُ الْعَشْرَةِ: نَحْنُ رَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ يَكُلُّ يَعْبوبِ شَدِيدِ الْاسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ اءَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الَّذِيْنَ وَطِنَا يَخْيُولُنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَّنا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ. قَالَ: فَاَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةِ يَسِيرَةٍ. قَالَ: اءَبُو عَمْرٍ الرَّاهِدُ: فَتَنَزَّلْنَا اِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا اءَوْلَادِ زَنَا. وَ هَوْلَاءِ اءَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ، فَشَدَّ اءَيْدِيَهُمْ وَ اءَرْجُلَهُمْ بِسُكِّكَ الْحَدِيدِ، وَ اءَوْطَأَ الْحَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا. وَ رَوَى ابْنُ رِبَاحٍ قَالَ: لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع . فَسُئِلَ عَنْ ذَهَابِ بَصَرِهِ؟ فَقَالَ : كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةِ، غَيْرَ اءَنِّي تَرَجَمَهُ : راوی گوید: ده نفری که جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حیدر تاختند به نزد ابن زیاد بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعین ایستادند یکی از آن روسپاهان که نام نحسش اسید بن مالک بود این بیت را بخواند: (نحن رضنا...)؛ یعنی ما بیم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به وسیله اسبهای تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل ، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید: شما چه کسانیید؟ گفتند: ما بیم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گوید: عبیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه ای ناچیز به آنها دادند از ابو عمرو زاهد مروی است که گفت : آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ سپردند. از ابن رباح روایت است که گفت : مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در لشکر ابن زیاد حضور داشت ، از او سؤال می کردند از سبب نابینا شدنش ، او در جواب گفت : من با نه نفر دیگر از لشکریان در روز عاشورا در کربلا حاضر بودم جز آنکه من ته شمشیر زدم نه تیر انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسید من به سوی خانه خود برگشتم و نماز عشا را به جای متن عربی : لَمْ اءَطَعَنَّ وَ لَمْ اءُضْرِبْ وَ لَمْ اءَزْمِ، فَلَمَّا قُبِلَ رَجَعْتُ اِلَى مَنْزِلِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْاٰخِرَةَ وَ نَمُتُ. فَاَتَانِي آتٍ فِي مَنْامِي ، فَقَالَ: اءَجِبْ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ ! فَقُلْتُ: مَا لِي وَ لَه؟ فَاَءَخَذَ بِتَلَابِيبي وَ جَرَّنِي اِلَيْهِ، فَاَءَا النَّبِي ص جَالِسٌ فِي صَحْرَاءٍ، حَاسِرٌ عَنْ ذِرَاعِيهِ، اَخِذٌ بِحَرْبَةٍ، وَ مَلِكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نَارٍ فَقَتَلَ اءَصْحَابِي التَّسْعَةَ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَةَ التَّهْبَتِ اءَنفُسُهُمْ نَارًا. فَذَنُوتُ مِنْهُ وَ جَنُوتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قُلْتُ: اءَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، وَ مَكَثَ طَوِيْلًا. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: يَا عَدُوَّ اللهِ اِنْتَهَكْتَ حُرْمَتِي وَ قَتَلْتَ عِنْتَرَتِي وَ لَمْ تَرْعَ حَقِّي وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللهِ، وَ اللهُ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفِي، وَ لَا طَعَنْتُ. بِرُمْحٍ وَ لَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ. تَرَجَمَهُ : آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رویا شخصی به نزد من آمد و به من گفت : رسول خدا علیه السلام تو را طلب نموده ، به نزد پیامبر بیا. گفتم : مرا با رسول چه کار است !! پس آن شخص گریبان مرا گرفت و

کشان کشان تا به خدمت پیامبر آورد. پس آن جناب را دیدم در صحرايي نشسته و آستين هاي خود را تا مرفق بالا زده و حربه اي در دست دارد و فرشته اي در پيش روي آن حضرت صلي الله عليه واله ايستاده و شمشيري از آتش در دست دارد و آن نه نفر ديگر هم حاضر بودند. آن فرشته آن نه نفر را به اين كيفيت به قتل رسانيد كه هر يك را ضربتي كه مي زد شعله آتش او را فرو مي گرفت و به درك مي رفت . پس من نزديك خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم :

(السلام عليك يا رسول الله !) آن حضرتت جواب سلام مرا نفرمود. مدتي دراز سر مبارك را به زير افكند سپس سرش را بلا نمود و فرمود: اي دشمن خدا! حرمت مرا شكستي و عترت مرا به قتل رسانيدي و رعايت حق را نمودي و كردي آنچه كردي !!! پس من گفتم : يا رسول الله ! به خدا سوگند كه من نه شمشير زدم و نه نيزه به كار بردم و نه تير انداختم . متن عربي : فَقَالَ: صَدَقْتَ، وَ لَكِنَّ كَثْرَتَ السَّوَادِ، اِذْ دُنُّ مَيِّ قَدَتَوْتُ مِنْهُ، فَاِذَا طَشْتُ مَمْلُوءًا. فَقَالَ لِي : هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ ع ، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ، فَانْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةِ لَا اَبْصُرُ شَيْئًا. وَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع ، يَرْفَعُهُ اِلَى النَّبِيِّ ص اِنَّهُ قَالَ: (اِذَا كَانَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُسَبَ لِفَاطِمَةَ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ، وَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنُ ع وَ رَأْسُهُ فِي يَدِهِ. فَاِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ اِلَّا بَكَى لَهَا. فَيَمْتَلِئُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي اَحْسَنِ صُورَةٍ (٢٣) وَ هُوَ يَخَاصِمُ قَتَلَتَهُ يَلَا رَأْسٍ. فَيَجْمَعُ اللهُ لِي قَتَلَتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ، فَاَقْتُلُهُمْ حَتَّى اَتِيَعَلِي اَخْرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص . ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ترجمه : رسول خدا فرمود: راست مي گويي و لكن سياهي لشكر بودي و بر تعداد آنها افزودي آنگاه فرمود: به نزديك من بيا و چون نزديك شدم در خدمتش طشتي پر از خون ديدم ، پس حضرت فرمود: اين خون فرزندم حسين است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم كشيد و وقتي از خواب بيدار گشتم ، ديدم ديگر چشمم جايي را نمي بيند از حضرت صادق عليه السلام مروي است كه مرفوعا از رسول خدا صلي الله عليه واله روايت نموده كه چون روز قيامت شود از براي فاطمه زهرا قبه اي از نور نصب مي نمايند و حسين عليه السلام به محشر مي آيد در حالي كه سر خود را بر روي دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه عليه السلام او را به اين شكل ببيند يك نعره مي زند كه هيچ فرشته مقرب و نه پيغمبر مرسل نمي ماند مگر آنكه همي به گريه مي افتند. سپس خدای عزوجل ، حسين عليه السلام را به بهترين صورتها از براي فاطمه زهرا عليه السلام مثل مي نمايد و در آن حال ، حسين عليه السلام در حالي كه سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه مي كند سپس خداوند، كشنندگان او را و آنانكه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و يا به نحوي در ريختن خون آن مظلوم شركت داشته اند در مكاني جمع مي كند و من همه آنان را به قتل مي رسانم . سپس خدای عزوجل آنان را زنده مي كند باز جناب امير مؤمنان عليه السلام همه ايشان را مقتول مي نمايد؛ باز زنده مي شوند و امام حسن عليه السلام آن اشقي را به قتل مي رساند و باز خدا ايشان را زنده مي كند پس امام متن عربي : ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ دُرِّيَّتِنَا اِءْحَدٌ اِءْلًا قَتَلَهُمْ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْتَشِفُ الْعَيْظُ وَ يُنْسَى الْحَزَنُ). ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع : (رَحِمَ اللهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا، هُمْ وَ اللهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُمْ الْمُشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُسِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَ الْحَسْرَةِ) وَ عَنِ النَّبِيِّ ص اِنَّهُ قَالَ: (اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتِي فَاطِمَةَ ع فِي لَمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا. فَيَقَالُ لَهَا: اِءْذُخْلِي الْجَنَّةَ. فَتَقُولُ: لَا اِءْذُخْلُ حَتَّى اِءْعَلِمَ مَا صَنَعَ يَوْلَدِي مِنْ بَعْدِي . فَيَقَالُ: لَهَا اِءْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ، فَتَنْظُرُ اِلَى الْحُسَيْنِ ع فَاِيْمَا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَاَصْرُخُ لِصِرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا). وَ فِي رِوَايَةٍ اِءْخَرِي : (وَ تُنَادِي وَا وَلَدًا، وَ اَثْمَرَةً فُو اِدَاةً). ترجمه : حسين عليه السلام آنان را به قتل مي آورد و باز زنده مي گردند پس احدي از ذريه ما باقي نمي ماند مگر آنكه هر کدام يك مرتبه آنها را به قتل مي رساند در اين هنگام عيظ و خشم ما فرو مي نشيند و اندوه و مصيبت

حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود (۲۴) پس از آن ، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم ! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان ، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندم حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند. پس به او گفته می شود: (انظري في قلب القيامة ؛) یعنی به وسط صحرائی محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد. در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند. و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای (واولاده ، واثمة فواداه) بر می آورد. متن عربی : قَالَ: (فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبِّبْ قَدْ أَوْفَدَ عَلَيْهَا أُمَّ لَفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ أَبَدًا وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا عَمُّ أَبَدًا. فَيَقَالُ لَهَا: التَّقَطِّي قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ ع ، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَأَذَا صَارُوا فِي حَوْصَلَتِهَا صَهَلَتْ وَ صَهَلُوا بِهَا وَ شَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَ زَفَرَتْ وَ زَفَرُوا بِهَا. فَيَنْطَفُونَ بِأَلْسِنَتِهِ دَلِقَةً نَاطِقَةً: يَا رَبِّ بِمِ أَوْجَبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عِبْدَةِ الْأَوْثَانِ؟ فَيَأْمُرُهُمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: لَيْسَ مَنْ عَلِمَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ). رَوَى هَذِهِ الْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهِ فِي كِتَابِ (عِقَابِ الْأَعْمَالِ). وَ رَأَيْتُ فِي الْمُجَلَّدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ (تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بَعْدَادَ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَبِي الْعَبَّاسِ الْأَزْدِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ : إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَمَّلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ أَعْخِي هَارُونَ مَاتَ فَأَعْفِرْ لَهُ تَرْجَمَهُ : در آن هنگام خدای عزوجل از برای داد خواهی فاطمه علیه السلام ، به غضب می آید، پس امر می کند آتشی را که نام او (هب هب) است و هزار سال افروخته شده تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد و هیچ غم و اندوهی از درون آن خارج نمی شود پس خطاب به آن آتش می رسد که به مانند دانه ، آن کسانی را که حسین علیه السلام را کشتند، بر چین ؛ آتش آنان را از میان مردم بر می چیند و چون در میان آتش هَبْ هَبْ جای گرفتند، آن آتش مانند اسب شیهه می کشد و ایشان نیز به شیهه او، شیهه می کشند و (هَبْ هَبْ) به نعره می آید و آنان هم به نعره او، نعره می کشند و (هَبْ هَبْ) به شعله خویش به فریاد می آید و آنها نیز به فریاد او، فریاد می کنند. پس ایشان به زبان گویا به سخن می آیند که پروردگار را، به چه علت ما را قبل از بت پرستان (۲۵) ، مستوجب آتش نمودی ؟ از جانب رب العزة جواب به ایشان می رسد که آن کس که می داند مانند کسی که نمی داند، نیست . سید ابن طاووس - اعلي الله مقامه - می گوید: این خبر را ابن بابویه در کتاب (عقاب الاعمال) ذکر نموده و فرموده که آن را در مجلد سوم کتاب (تذیل) شیخ محدثین بغدادی مجدبن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس اززدی است ، دیده ام شیخ مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت : شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرمود: موسی بن عمران - علی نبینا و علیه السلام - متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا-. ترجمه : از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیمارز پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیمارزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام متن عربی : فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي

طالب - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا- . ترجمه : از پرودگار خود سوال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرزد. پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران ! اگر از من در خواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم ، می آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی ابی طالب علیه السلام . المسلك الثالث في الأمور الممتآخرة عن قتله ع وَ هِيَ تَمَامُ مَا أَشْرْنَا إِلَيْهِ. متن عربی : قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عَمَرَ بْنَ سَعْدٍ- لَعَنَهُ اللَّهُ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - مَعَ خَوْلِي بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِي وَ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِي إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَتَطَّقَتْ وَ سَرَّحَ بِهَا مَعَ شَيْمِرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ. وَ أَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ، ثُمَّ رَحَلَ يَمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ، ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ ص عَلِيٍّ إِحْلَاسٍ أَقْتَارِبِ الْجَمَالِ يَغْيِرُ وَطَاءً ترجمه : مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامسآل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعا میا از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندم خاتم النبیین ، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم اززدی - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر شهداء - رضوان الله علیهم اجمعین - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاك و پاکیزه نمودند و آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا اقامت نمود و بعد از زوال ، آن اهل بیت غم آمل و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیاء در سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسهایی متن عربی : وَ لَا غِطَاءٍ مُكَشَّفَاتِ الْوُجُوهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ، وَ سَافُوهُنَّ كَمَا يُسَاقُ سَبْيُ التُّرْكِ وَ الرَّومِ فِي أَشَدِّ الْمَصَائِبِ وَ الْهُمُومِ. وَ لِلَّهِ دَرْ قَائِلِهِ : يُصَلِّي عَلَي الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُغْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا لَعَجِبُ وَ قَالَ آخَرُ: أَعْتَرَجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ رُوِيَ: أَعْتَرَجُو وَسَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا، فَأَقْتَسَمَتْهَا الْقَبَائِلُ، لِتَقَرَّبَ بِذَلِكَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ: فَجَاءَتْ كِنْدَةَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَ جَاءَتْ هَوَازُنُ بِأَثْنِي عَشَرَ رَأْسًا، وَ صَاحِبُهُمْ شَيْمِرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. لَعَنَهُمُ اللَّهُ. وَ جَاءَتْ تَمِيمُ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا. ترجمه : بی هودج شتران ، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که امانتهای انبیاء بودند مانند اسیران ترك و روم با شدت مصیبت و کثرت غم و غصه ، به اسیری می بردند. شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده : (یصلي علي المبعوث من ...!) این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است ، تحیت و درود بر روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!! آیا آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رساندند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت ، در میان خود قسمت نمودند به این نحو که طایفه (کنده) سیزده سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله (هوازن) دوازده سر مؤ من ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تمیم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند. متن عربی : و

جَاءَتْ بَنُو آءَسَدٍ بِسَيِّئَةِ عَشْرَةِ رَأْسَا وَ جَاءَتْ مَدْحُجٌ بِسَبْعَةِ رُؤُوسٍ وَ جَاءَ سَائِرُ النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشْرَ رَأْسَا. قَالَ الرَّاوِي : وَ لَمَّا انْقَضَ ابْنُ سَعْدٍ لَعْنَهُ اللَّهُ عَنْ كَرْبَلَاءِ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي آءَسَدٍ فَصَلُّوا عَلَي تِلْكَ الْجُنَّتِ الطَّوَاهِرِ الْمُزْمَلَةِ بِالِدِّمَاءِ، وَ دَفَنُوهَا عَلَي مَا هِيَ الْأَنَّ عَلَيَّهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبِي الْمُشَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ آءَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِنَّ. قَالَ الرَّاوِي :

فَأَشْرَفَتْ إِمْرَأَةٌ مِنْ الْكُوفِيَّاتِ، فَقَالَتْ: مِنْ آءِي الْأَسَارِيِّ آءَتْتَنَ؟ فَقُلْنَا نَحْنُ آءَسَارِي آلِ مُحَمَّدٍ ص. فَتَزَلَّتْ مِنْ سَطْحِهَا، فَجَمَعَتْ مَلَاءً وَ آءُزْرًا وَ مَقَارِعَ، فَأَعْطَتْهُمْ فَتَغَطَّيْن. قَالَ الرَّاوِي : وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع ، قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ، وَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي ، وَ كَانَ قَدْ وَاسِيَ عَمَّهُ وَ آءَمَّهُ فِي الصَّبْرِ عَلَي ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرَّمَاكِ، وَ إِنَّمَا أُزْتُتْ وَ قَدْ آءُخِنَ بِالْجِرَاحِ. ترجمه : به خاکسپاري شهداي گلگون كفن راوي گويد: چون ابن سعد لعين بيرون آمد از آن سرزمين ، رفت به سوي كوفه با دستهاي خونين ، جماعتي از طايفه بني اسد از خانه هاي خود بيرون آمدند و بر آن اجساد طيبه و طاهره ، نماز گزارند و آن شهدا را به خاك سپردند در همان مكاني كه اينك قبرهاي آنهاست ابن سعد لعين ، اسيران آل رسول صلي الله عليه و آله را برداشت و قبه همراه خود به كوفه رسانيد و چون اهل بيت نزديك كوفه رسيدند، مردم براي تماشاي اسيران به اطراف شهر آمدند در اين هنگام زني از زنان كوفه بر پشت بام آمد و فرياد زد: (من اي الاساري اتن؟) شما اسيران از کدام قبيله و خاندانيد؟ اسيران گفتند: (نحن اساري آل محمد!) ما اسيران از آل محمد هستيم ! در اين موقع آن زن از پشت بام پائين آمد و چندين قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقديمشان نمود آنان آن لباس و پوشاكها را پذيرفتند و آنها را حجاب و پرده خويش نمودند. راوي گويد: امام سجاد عليه السلام هم همراه زنان اهل بيت ، اسير اشقياء لئام ، بود، در حال يكه مرض او را ضعيف و ناتوان ساخته بود و حسن مثني فرزند امام حسن عليه السلام نيز با زنان اسير بود و او شرط مواسات در خدمت عموي بزرگوار و امام عالي قدر خود به جاي آورده و صبر بسيار بر ضربت شمشير و زخم نيزه نموده بود و در اثر زخماي بسيار كه بر بدن شريفش رسيده بود، ضعيف و ناتوان گرديد. متن عربي : وَ رَوِيَ مُصَيِّفُ كِتَابِ (الْمَصَابِيحِ): آءَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُثَنِّي قَتَلَ بَيْنَ يَدَي عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ آءَصَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ جِرَاحًا، فَأَخَذَهُ خَالُهُ آءَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ، فَحَمَلَهُ آءِي الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَأَ، وَ حَمَلَهُ إِلَي الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ آءَبْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَ لَدَا الْحَسَنِ السَّبِيطُ ع . فَجَعَلَ آءَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَوَحَّوْنَ وَ يَتَّبِعُونَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (آءَتَّوَحَّوْنَ وَ تَتَّبِعُونَ مِنْ آءَجْلِنَا؟! فَمَنْ الَّذِي قَتَلْنَا. قَالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الْأَسَدِيِّ وَ نَظَرْتُ إِلَي زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ، فَلَمْ آءَرْ خَفِرَةً قَطُّ آءَنْطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفَرِّعُ مِنْ لِسَانِ آءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ، وَ قَدْ آءَوَمَّآتُ آءِي النَّاسِ آءَنِ اسْكُنُوا، فَآءَتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ: آءَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَي جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ آءِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ. آءَمَّا بَعْدُ: يَا آءَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا آءَهْلَ الْخَنْزَلِ وَ الْعَدْرِ، ترجمه : مصنف كتاب (مصباح) روايت کرده كه حسن مثني فرزند امام حسن عليه السلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقيا را به جهنم فرستاد و هيچده زخم بر بدن شريفش وارد آمد و در آن حال ، دايمي او اسماء بن خارجه او را از ميان معرکه برداشت و به سوي كوفه آورد و زخماي بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود يافت و او را روانه مدينه ساخت همچنين در ميان اسيران ، زيد و عمرو، فرزندان امام حسن عليه السلام بودند هنگامي كه اهل كوفه اهل بيت را ديدند، شروع به گريه و زاري نمودند امام زين العابدين عليه السلام فرمود: (اتنوحون و تبكون... اي اهل كوفه ! در اينجا اجتماع نموده ايد و بر حال ما گريه مي كنيد؟ و چه كسي عزيزان ما را به قتل رسانيده؟! سخنراني زينب عليه السلام در كوفه بشير بن حدلم اسدي مي گويد: در آن روز به سوي زينب دختر امير المومنين عليه السلام متوجه شدم ، به خدا سوگند! در عين حال كه سخنوري توانا و بي نظيري بود، حيا و متانت سراپاي او را فرا گرفته بود و گويا سخنان گهربار علي

علیه السلام از زبان رسای او فرو می ریخت و او علی وار سخن می راند به مردم اشاره نمود سکوت را مراعات نمایند در این هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهای شتران از صدا افتاد پس زینب کبری علیه السلام شروع به سخنرانی نمود: (الحمد لله....) اما بعد، ای مردم کوفه ! ای اهل خدعه و غدر! آیا برای گرفتاری ما گریه می کنید؛ پس اشک چشمانتان خشک مباد! متن عربی : **اَتَّبِكُونَ؟** فَلَآ رَقَاةَ الدَّمْعَةِ، وَ لَا هَدَاةَ الرَّثَةِ، **إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ النَّبِيِّ تَقَصَّتْ عَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ اءِنكَاثَا، تَتَّخِذُونَ اءِئِمَانَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ، اءَلَا وَ هَلْ فِیْكُمْ اَلَا الصَّلْفَ وَ النَّطْفَ، وَ الصَّدْرُ الشَّيْفُ، وَ مَلَقُ اَلَامَا، وَ عَمَزُ اَلْعِدَا؟** اءُو كَمَرَعِي عَلِي دِمْنَةً. اءُو كَوْضَةَ عَلِي مَلْحُوذَةً، اءَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِءِئِنْفُسِكُمْ اءَن سَخَطَ اَللَّهُ عَلَیْكُمْ وَ فِي اَلْعَذَابِ اءِئْتُمْ خَالِدُونَ. **اَتَّبِكُونَ وَ تَتَّحِبُونَ؟** اِی وَ اَللَّهُ قَابِكُوا كَثِیْرًا، وَ اَصْحَكُوا قَلِیْلًا. فَلَئَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَ سَنَارِهَا، وَ لَنْ تَرَحَّصُوهَا یَغْسَلُ بَعْدَهَا اءَبَدًا. وَ اءَتَّي تَرَحُّصُونَ قَتَلَ سَلِیْلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ، وَ سَیِّدِ شَبَابِ اءَهْلِ اَلْجَنَّةِ، وَ مَلَازِ خَیْرَتِكُمْ، وَ مَفْرَعِ نَازِلَتِكُمْ، وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ، وَ مِدْرَةَ سُنَّتِكُمْ. اءَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ، وَ بَعْدَا لَكُمْ وَ سُحْقَا، فَلَئَقَدْ تَرْجَمَهُ : وَ نَالَهُ هَايْتَانِ فَرُو مَنَشِیْنَادَا! جز این نیست که مثل شما مردم مثل آن زن است که رشته خود را بعد از آنکه محکم ناییده شده باشد تاب آن را باز گرداند شما ایمان خود را مایه دغلی و مکر و خیانت در میان خود می گیرید؛ آیا در شما صفتی هست الا به خود بستن بی حقیقت و لاف و گزاف زدن و به جز الایش به آنچه موجب عیب و عار است و مگر سینه ها مملو از کینه و زبان چاپلوسی مانند کنیزکان و چشمک زدن مانند کفار و دشمنان دین. (۲۶) یا گياهي را مانيد که در منجلابها مي رويد که قابل خوردن نيست يا به نقره اي مانيد که گور مرده را به آن آرايش دهند. ظاهره چون گور کافر پر حلال باطنه قهر خدا عزوجل (۲۷) آگاه باشید که بد کاری بوده آنچه را که نفس های شما برای شما پیش فرستاد که موجب سخط الهی بود و شما در عذاب آخرت ، جاویدان و مخلد خواهید بود. آیا گریه و ناله می نمایید، بلی به خدا که گریه بسیار و خنده کم باید بکنید؛ زیرا به حقیقت که به ننگ و عار روزگار آلوده شدید که این پلید را به هیچ آبی نتوان شست ؛ لوث گناه کشتن سلیل خاتم نبوت و سید شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! کشتن همان کسی که در اختیار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فریاد رس شما و در مقام حجت با خصم ، رهنمای شما و در آموختن سنت رسول الله صل الله علیه و اله را، بزرگ شما بود. (۲۸) متن عربی : **خَابَ السَّعْيُ، وَ تَبَّتِ اَلْاِئِدِي، وَ خَسِرَتِ الصَّفَقَةُ، وَ بُؤْتُمْ بِغَضَبِ مَنِ اَللَّهُ، وَ ضُرِبَتْ عَلَیْكُمْ اَلذِّلَّةُ وَ اَلْمَسْكَنَةُ. وَ یَلِكُمْ يَا اءَهْلَ الكُوفَةِ، اءَتَذَرُونَ اءَيَّ كَیِّدِ لِرَسُولِ اَللَّهِ قَرِیْبْتُمْ؟** وَ اءَيَّ كَرِیْمَةٍ لَّهُ اءَبْرَزْتُمْ؟! وَ اءَيَّ دَمٍ لَّهُ سَفَكْتُمْ؟! وَ اءَيَّ حُرْمَةٍ لَّهُ اَنْتَهَكْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنفَاءَ سَوْدَاءَ فَعْمَاءَ. وَ فِي بَعْضِهَا: حَرْفَاءَ شَوْهَاءَ، كَطِلاَعِ اَلْاَرْضِ وَ مِلاَءِ السَّمَاءِ. اءَفَعَجِبْتُمْ اءَن مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، وَ لَعَذَابُ اَلْاٰخِرَةِ اءَحْزِي وَ اءِئْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ، فَلَآ یَسْتَخَفِّقُكُمْ اَلْمَهْلُ، فَاِنَّهُ لَا یَحْفَرُهُ اَلْبِدَا وَ لَا یَخَافُ قُوَّةَ النَّارِ، وَ اِنَّ رَبَّكُمْ لِیَاَلْمَرْصَادِ. قَالَ الرَّاُوِي : فَوَّ اَللَّهُ لَقَدْ رَاَءْتُ النَّاسَ یَوْمَئِذٍ حِیَارِی یَبْكُونَ، وَ قَدْ وَصَّعُوا اءِئْدِیَهُمْ فِي اءَفْواهِهِمْ. ترجمه : آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید، هلاکت و دروي از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد، ای اهل کوفه ! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و اله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید. آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یاورى نخواهد بود؛ پس به واسطه آنکه خدایتان

مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که ببر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود. به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند). راوی گوید: به خدا سوگند! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند. متن عربی : وَ رَأَيْتُ شَيْخًا وَاقِفًا إِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبِي أُمَّتُمْ وَ أُمَّي كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ، وَ شَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَ نِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ، وَ نَسَلُكُمْ خَيْرُ نَسَلٍ، لَا يُخْزِي وَ لَا يَنْزِي . وَ رَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ جَدِّي ع قَالَ: خَطَبْتُ فَاطِمَةَ الصُّغْرَى بَعْدَ أَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَتْ: زَاءَلِحْمَدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَزَيْتَةُ الْعَرْشِ الْآلِي الثَّرِي ، أَعْظَمُهُ وَ أَعْوَمُنْ بِهِ وَ أَعْتَوَكُلَّ عَلَيْهِ. وَ أَعْشَهُدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ أَنَّ ذُرِّيَّتَهُ ذِيحُوا بِسَطِّ الْفُرَاتِ يَغْيِرُ دَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَعْتَرِي عَالِيكَ الْكُذِبَ، وَ أَنْ أَعُوذُ بِكَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ مِنْ أَعْجُودِ لَوْصِيَّةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع ، الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ، أَلْمَقْتُولِ يَغْيِرُ تَرْجَمَهُ : پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت : پدر و مادرم به فدای شما باد؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد. سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت : پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود: فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید، خطبه ای به این مضمون خواند: (الحمد لله...؛) حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان ، تا سطح زمین و آسمان ! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک ، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا، به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از امت ، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام ، متن عربی : ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَ لَدُهُ بِالْأُمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِيهِ مَعَشَرٌ مُسْلِمَةٌ يَا لَسَيْتِيهِمْ ، تَعَسَا لِرءوسِهِمْ مَا دَفَعْتَ عَنْهُ فِي حَيَاتِهِ وَ لَا عِنْدِ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ مُحَمَّدَ النَّقِيَّةِ طَيِّبَ الْعَرِيكَةِ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ، مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَ لَا عَدْلٌ عَادِلٍ. هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا، وَ حَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا، وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُولِكَ حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيئَةً فَاحْتَرْتَهُ وَ هَدَيْتَهُ إِلَيَّ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. أَمَا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَ الْعَدْرِ وَ الْخِيَلَاءِ. فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِبْرَاهِيمَ بِنَا، فَجَعَلْ بَلَاءَنَا حَسَنًا، وَ جَعَلْ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ فَهْمَهُ لَدَيْنَا. فَتَحْنُ عَيْبَةَ عِلْمِهِ وَ وَعَاءَ فَهْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ حُجَّتِهِ عَلَيَّ أَهْلِ الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ. ترجمه : آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند، به قتل رسانیدند. (قتل علی علیه السلام) در خانه ای از خانه های خدا (یعنی مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع نمودند و نه آن هنگام که از این دنیای فانی به سراي جاودانی رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و

پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود. خداوندا، او چنان بود که هیچ گاه ملامت ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت ، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی . او لذائد دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود. تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی ، (اما بعد...؛) ای جماعت کوفه ! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ماییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل متن عربی : **اَعْرَمْنَا اللّٰهَ بِكَرَامَتِهِ وَ فَضَّلْنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص عَلِيٍّ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلاً بَيْنَا. فَكَذَّبْتُمُونَا، وَ كَفَرْتُمُونَا. وَ رَاَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَ اَمْوَالَنَا نَهَابًا. كَاَتْنَا اَوْلَادُ تُرْكٍ وَ كَا بُلٍ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْاَمْسِ، وَ سُوْفُوكُمْ تَغَطُّ مِنْ دِمَائِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ لِجِدِّ مُتَقَدِّمٍ. قَرَّتْ لِيْذِكَ عُيُوْبُكُمْ، وَ فَرِحَتْ قُلُوْبُكُمْ. اِفْتِرَاءً عَلَيَّ اللّٰهِ وَ مَكْرًا مَكْرُومًا وَ اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِيْنَ. فَلَا تَدْعُوْتَكُمْ اَنْ تُفْسِكُمْ اِلَيَّ الْجَدَلَ يَمَا اَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ نَالْتُمْ اَعْيُوْبَكُمْ مِنْ اَمْوَالِنَا. فَاِنَّ مَا اَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيْلَةِ وَ الرَّزَايَا الْعَظِيْمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَبْرَاَهَا اَنْ ذَلِكْ عَلَيَّ اللّٰهِ يَسِيْرٌ. لِيَكِيْلًا تَاَسُوْا عَلَيَّ مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوْا يَمَا اَتَاكُمْ وَ اللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ.** ترجمه : ما را (به تحمل و صبري و ظلم هاي شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداريم) امتحان نمود و امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ماییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باري تعالي و ماییم حجت حق بر روي زمین در بلاد او از براي بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واطسه مجد مصطفى صل الله عليه و اله بر بسياري از مخلوقات فضیلت داد به فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است ، مصل آنکه ما از اسیران ترك و تاتاريم همچنان که در روز گذشته جد ما علي عليه السلام راکشتید و هنوز خونهاي ما اهل بيت ، از دم شمشيرهاي شما مي چکد به واسطه عدوات و کينه دیرينه که از زمان جاهليت داشتید و براي همين نیز چشمانتان و دلهايتان شاد رديه از روي افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکري که انگيختید و خدا بهترين مکر کنندگان است ؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوی فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختید و دست شما به اموال ما رسید به درستی که این مصیبت هاي بزرگ که به ما رسیده است خداند متعال پیش از خلفت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن مي فرماید: (ما اصاب من مصيبة....؛) يعني هيچ مصيبتی در زمین و نه در وجود شما روي نمي دهد مگر اينکه همه آنها قبل از متن عربي : **تَبَا لَكُمْ، فَانْتَرَوْا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ، وَ تَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ تَفْمَاتٌ، فَيُسْجِئُكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَذِيْقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْاَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَمَا ظَلَمْتُمُونَا، اِلا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَيَّ الطَّالِمِينَ. وَبَلَّغْتُمْ، اَعْتَدْتُمْ اَيْتَهُ يَدِ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ؟! وَ اَيْتَهُ نَفْسِي نَزَعْتُ اِلَيَّ قِتَالِنَا؟! اَمْرٌ بِاَيْتِهِ رَجُلٌ مَشِيئْتُمْ اِلَيْنَا تَبْعُونَ مَحَارِبَتِنَا؟! قَسَتْ وَ اللّٰهُ قُلُوْبُكُمْ، وَ غَلَطْتَ اَكْبَادُكُمْ، وَ طَبَعَ عَلَيَّ اَفْنِدَتُكُمْ، وَ خَنِمَ عَلَيَّ اَسْمَاعُكُمْ وَ اَبْصَارُكُمْ (سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانَ وَ اَعْمَلِي لَكُمْ وَ حَعَلَ عَلَيَّ بَصْرَكُمْ) غِشَاوَةً فَاَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ. فَتَبَا لَكُمْ يَا اَهْلَ الْكُوفَةِ، اَيْ تِرَاتٍ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ ص قَبْلَكُمْ وَ دُخُولٍ لَهٗ لَدَيْكُمْ يَمَا عَدَرْتُمْ بِاَخِيهِ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَ بَنِيهِ وَ عِيْرَةَ النَّبِيِّ الْاَخِيَارِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ، وَ افْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ فَاقَالَ: ترجمه : آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد! زبان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب**

الهي را چنان عذابي که گویا الان بر شما رسیده و نعمت هايي را که گویا پي در پي از آسمان نازل مي شود؛ پس ريشه وجود شما را به تيشه هاي عذاب بيرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر (که سختی عذاب را براي همدیگر بچشانید) از آن پس همگی در عذاب دردناک جاويدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم کردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشته وای بر شما باد! ایا می دانید که چه دستي از شما و چه نفسي سابق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلبهائیان سخت و جگرهائیان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظلال بر دلهايتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده ؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای اهل کوفه ! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلي الله عليه و آله و فرزندان و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما اهل بیت ، فخر و مباهات می کنید! و به این مضمون گویا هستید که : متن عربي : نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَ بَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفٍ هِنْدِيَّةٍ وَ رِمَاحٍ وَ سَبَيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبِي تَرْكٍ وَ نَطَخْنَاهُمْ فَأَيُّ نِطَاحٍ بِفَيْكٍ أَيْبَهَا الْقَائِلُ الْكَنْكَتُ وَ الْأَنْلَبُ، افْتَخَرَتْ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَاهُمْ اللَّهُ وَ أَدَهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَأَعْظِمُ وَاقِعَ كَمَا أَعْفَى أَيْبُوكَ، فَأَتَمَّا لِكُلِّ امْرِءٍ مَا اكْتَسَبَ وَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ. إِعْسَدْتُمْوْنَا - وَيَلَا لَكُمْ - عَلِي مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ. شِعْرٌ: فَمَا ذَنْبُنَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ. (قال: وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَالتَّحْيِبِ، وَ قَالُوا: حَسْبُكَ يَا بَنَةَ الطَّيِّبِينَ، فَقَدْ أَعْرَفْتَ قُلُوبَنَا وَ أَعْضَخْتَ نُحُورَنَا وَ أَعْزَمْتَ أَعْجَاقَنَا، فَسَكَتَتْ. ترجمه : (نحن قتلنا...) يعني ما کشتيم علي و فرزندان علي را با شمشيرهاي هندي و نیزه ها و زنان ايشان را اسير نموديم مانند اسيران ترك و ايشان را شکست داديم چه شکستي ! اى گوينده چنين سخنان ، خاک بر دهانت باد! اى بخر مى کنى به کشتن گروهى که خداوند تعالي ايشان را پاک و پاکيزه گرداننده است و رجس و پليدي را از ايشان برداشته اى شخص پليد! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر دم خود بنشين چنانکه پدرت نشست . همانان براي هر کي همان جزاي است که کسب نموده و به دست خویش به سوي قيامت پيش فرستاده است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت داده و این شعر را ذکر فرمود: (فما ذنبنا...؛) يعني ما را چه گناه است اگر چند روزي (به امر الهي) درياي شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و درياي اقبال تو آرام باشد به قسمي که که کفچليز (دعموص) (۲۹) در آن نتواند پنهان بماند. (ذَلِكَ فَضْلٌ... (۳۰) (و من لم... (۳۱) ؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد مي دهد و خداوند صاحب فضل عظيم است و هر کسي که خدا نوري براي او قرار نداده ، نوري براي او نيست راوي گويد: چون آن مخدره مکره اين کلمات را ادا فرمود، صداها به گريه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافي است اين فرمايشات اى دختر طيبين ! به تحقيق که دلهاي ما را کباب نمودی و گردنهاي ما را نرم کردی و آتش اندوه به اندرون و باطن ما افروختی . متن عربي : قال: وَ حَطَبَتْ أَيْمٌ كُتُومِ ابْنَةَ عَلِيٍّ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَرَاءِ كَلْبِهَا، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ، فَقَالَتْ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، سُوءًا لَكُمْ، مَا لَكُمْ خَدَلْتُمْ حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ انْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَ وَرِثْتُمُوهُ وَ سَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَ تَكَبَّيْتُمُوهُ؟! فَتَبَّ لَكُمْ وَ سُحْقًا. وَيَلَاكُمْ، إِعْتَدَرُونَ أَيْ دَوَاةٍ دَهْتُمْ؟ وَ أَيْ وَرٍ عَلِيٍّ طَهَّرَكُمْ حَمَلْتُمْ؟ وَ أَيْ دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا؟ فَتَلْتُمْ خَيْرَ رِحَالٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ص ، وَ نُزِعَتِ الرَّحْمَةُ مِنْ قُلُوبِكُمْ إِلا أَنْ حَزَبَ اللَّهُ هُمُ الْعَالِيُونَ وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. ثُمَّ قَالَتْ: فَتَلْتُمْ إِخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لِمِكُمْ سَنْجَزُونَ نَارًا حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكَهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ إِلا فَأَبْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ عَدَا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا ترجمه : پس آن مخدره مکره خاموش گردید. سخنراني ام کلثوم عليه السلام راوي گويد: عليا مکره ام کلثوم دختر امير مومنان

علي عليه السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالي که صدا به گريه بلند کرده بود فرمود: اي اهل کوفه ! رسوايي بر شما باد! چه شد که حسين عليه السلام را خوار ساختيد و او را بکشتيد و اموالش را به غارت برديد و آن را متصرف شديد مانند تصرف ميراث و زنان او را اسير نموديد و ايشان را به رنج و سختي افکنديد؛ پس زيان و هلاکت بر شما باد! آيا مي دانيد چه داهيه و جنابت بزرگي مرتکب شديد و چه بارگناه بر دوش گرفتيد و چه خونها که ريختيد و چه حرمني را مصيبت زده نموديد و چه دختراني را غارت نموديد و چه اموالي را به تاراج برديد، کشتيد آن مرداين را که بعد از رسول صلي الله عليه و آله بهترين خلق بودند و ترحم از دلهايتان کنده شده آگاه باشيد که رستگاري براي لشکر خدای ست و لشکر شيطان خاسر و زيانکارند نگاه اين ابیات را خواند: (قتلتم اخي ...؛) برادر عزيزم را بي تقصير با ازار و شکنجه کشتيد همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزايتان واويلا گويد! زود است که جزاي شما آتش جهنم خواهد بود؛ اتشي که شعله اش فرو نمي نشيند و خونهايي را ريختيد که خدا ريختن آنها را حرام کرده و قرآن مجيد و رسول حميد صلي الله عليه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردي متن عربي : وَ اَنَّيْ لِابْكِي فِي حَيَاتِي عَلِيَّ اَخِي عَلِيَّ حَيْرٍ مَنْ بَعَدَ النَّبِيِّ سَيُولَدُ بِدَمْعِ غَرِيْزٍ مُسْتَهْلٍ مُكْفَكِفٍ عَلَيَّ الْخَدِّ مَنِيَّ دَائِمًا لَيْسَ يُحْمَدُ قَالَ الرَّاوي : فَصَحَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيْبِ وَالنُّوحِ ، وَ تَشَرَّ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَيَّ رُؤِوسِهِنَّ ، وَ حَمَسَ وَجُوهُهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُوذَهُنَّ ، وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُوْرِ ، وَ بَكَي الرَّجَالُ وَ تَتَفَوَّا لِحَاهُمْ ، فَلَمْ يَرِ بِاَكِيَّةٍ وَ بَاكِ اَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ . ثُمَّ اَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِيْنَ عِ اءِوْمَاءِ اَلِي النَّاسِ اءَنِ اسْكُتُوا ، فَسَكُتُوا ، فَاقَامَ قَائِمًا ، فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اءَنَّيْ عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ اءَهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : (اَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَاَنَا اءَعْرِفُهُ بِنَفْسِي : اءَنَا عَلِيُّ بِنُ الْحُسَيْنِ بِنِ عَلِيِّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ . اءَنَا ابْنُ الْمَذْبُوْحِ بِشَطِّ الْغُرَاتِ مِنْ غَيْرِ دَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ . ترجمه : قيامت در دوزخ سقر، به يقين و حق ، جاويدان خواهيد بود و اينك من در مدت زندگاني خود گريانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسين عليه السلام اشك خواهم ريخت ، بر آن كس گريه مي كنم كه پس از رسول صل الله عليه و الهه بهترين مردم روي زمين بود پيوسته از چشمانم اشك مانند باران بر گونه هايم جاري است كه آن را تامامي نيست . راوي گويد: مردم همگي صداها به گريه و نوحه بلند نمودند و زنان كوفه موها پريشان و خاك مصيبت بر سر ريختند و صورتها خراشيدند و لطمه بر روي خود زدند و فرياد و اوويلا بر آوردند و مردان كوفي نيز به گريه افتادند و ريش ها را كندند هيچ روزي به مانند آن روز در گريه و ناله نبودند. سخنراني امام سجاد عليه السلام سپس امام سجاد عليه السلام به اهل كوفه اشاره نمود كه ساكت باشيد. پس همه ساكت شدند پس امام سجاد عليه السلام حمد و ثنای الهي به جا آورد و نام نامي رسول گرامي صلي الله عليه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلي الله عليه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: اي مردم ! هر كس مرا مي شناسد كه مي شناسد و آنكه نمي شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را براي او معرفي مي كنم : منم علي بن حسين بن علي بن ابي طالب ! منم فرزند آن كسي كه او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنكه گناهي مرتكب شده باشد يا آنكه سبب قتل كسي گرديده باشد؛ منم فرند كسي كه هنگ حرمت او را نمودند متن عربي : اءَنَا ابْنُ مَنْ اَنْتَهَكَ حَرِيْمُهُ وَ سَلِبَ تَعِيْمُهُ وَ اَنْتَهَبَ مَالُهُ وَ سِيِي عِيَالُهُ . اءَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفِيَ بِذَلِكَ فَخْرًا . اءِيُّهَا النَّاسُ ، نَاشِدْتُكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اءَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ اِلَيَّ اَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ اَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ اَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ اَلْمِيْنَاقَ وَ اَلْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَدَلْتُمُوهُ؟! فَتَبَّ لِمَا قَدَّمْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَ سَوَّءًا لِرِءَايِكُمْ بِاَيَّةٍ عِيْنٍ تَنْظُرُونَ اِلَيَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص اِذْ يَقُوْلُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِيْرَتِي وَ اَنْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ اُمَّتِي؟! قَالَ الرَّاوي : فَارْتَفَعَتْ اَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ ، وَ يَقُوْلُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا

تَعْلَمُونَ. قَالَ: (رَجَمَ اللَّهُ أُمَّرَاءَ قَبِيلِ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ صِ
 اءَسْوَهُ حَسَنَةً). فَقَالُوا يَا جَمْعَهُمْ: نَحْنُ كُلُّنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِيِمَامِكَ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ
 عَنكَ، فَمَرْنَا يَا مَرِّكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَأَتَا تَرْجَمَهُ : وَ حَقَّ نِعْمَتُش رَا نَاسِپَاسِي كَرَدَنَد وَ اَمَوَالِش رَا بَه غَارَت بَرَدَنَد وَ عِيَالِش رَا اَسِير
 نَمُودَنَد؛ مَنَم فَرزَنَد اَن كَسِي كَه بَه شَكَل (صَبِر) اَو رَا كَشْتَنَد. اِيَن قَدَر زَخَم بَر بَدَنِش زَنَدَن كَه طَاقَت وَ تَوَانَايِش بَرَفَت وَ
 هَمِيَن شَهِيَد شَدَنِش بَا ظَلَم وَ سَتَم دَر خَفَرِيَه مَا اَهْل بِيَت كَفَايَت مِي كَنَد. اِي مَرْدَم ! شَمَا رَا بَه خُدا سَوَگَنَد كَه اَبَا بَر اِيَن
 مَدْعَا اِگَاه وَ مَعْتَرِفِيَد كَه نَامَه هَا بَه پَدَرَم نَوَشْتِيَد وَ بَا اَو غَدَر كَرْدِيَد وَ مَكْر نَمُودِيَد وَ عَهْد وَ مِيثَاق بَا بَه اَو دَاوِيَد (كَه اَو رَا يَارِي
 كَنِيَد وَ بَا دَشْمَنَانِش جَنَگ نَمَايِيَد) وَ دَر عَو، بَا اَو قَتَال كَرْدِيَد تَا اَو رَا شَهِيَد نَمُودِيَد پَس بَدِي وَ زِيَان بَاد مَرَا اَنچَه رَا كَه اَز بَرَاي
 اَخْرَت خُود اَز پِيَش فَرَسْتَايَد وَ قِيِيح بَاد رَايِ شَمَا! بَه كَدَام دِيَدَه بَه سَوِي رَسُولِ خُدا صَلِي اَللّٰهُ عَلِيَه وَ اَلَه نَظَر خَوَاهِيَد نَمُود،
 كَه دَر رُوز قِيَامَت بَه شَمَا خَوَاهَد كَفت : شَمَا عَتْرَت مَا رَا كَشْتِيَد وَ هَتَك حَرْمَت مَن نَمُودِيَد؛ پَس شَمَا اَز اَمَت مَن نِيَسْتِيَد.
 رَوَاي كُويَد: اَز هَر جَايِي صَدَاي نَالَه بَلَنَد شَد وَ گَرُوهِي اَز كُوفِيَان بَه گَرُوهِي دِيگَر هَمِي كَفتَنَد كَه هَلَاك شَدِيَد وَ خُود نَمِي
 دَانِيَد. پَس اَن حَضْرَت فَرْمُود: خُدا رَحْمَت كَنَد اَن مَرْد رَا كَه اَندَرز مَرَا بِيذِيَرَد وَ وَصِيَتَم رَا دَر رَاه رِضَايِ خُدا وَ رَسُولِش وَ اَهْل
 بِيَتِش قَبُول نَمَايَد؛ زِيَرَا مَا رَا دَر تَاسِي بَه رَسُولِ صَلِي اَللّٰهُ عَلِيَه وَ اَلَه كَرْدَار نِيكُو اَسْت . مَرْدَم كُوفَه هَمَگِي كَفتَنَد: اِي فَرزَنَد
 رَسُول ! مَا هَمَه كُوش بَه فَرْمَان تُوِيَم وَ حَرْمَت تُو رَا نَگَهَبَانِيَم وَ اَز خَدْمَت رُو بَر نَمِي كَرْدَانِيَم ؛ اَنچَه اَمَر اَسْت رَجُوع بَغْرَمَا،
 خَدَايَت رَحْمَت كَنَد؛ مَا بَا دَشْمَنَانَت مَتَن عَرَبِي : حَرَبُ لِيَحْرَبِكَ وَ سِلْمٌ لِيَسْلِمِكَ، لِنَاءُ خُذَّتْ يَزِيَد وَ تَبْرَأُ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا.
 فَقَالَ ع : (هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، اءَيْتَهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ اءَنْفُسِكُمْ، اءَثْرِيُدُونَ اءَنْ تَأْتُوا اَلِيَّ كَمَا اءَاتَيْتُمُ اَلِي
 اءَبِي مِنْ قَبْلُ؟! كَلَا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ، فَإِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُبِيلَ اءَبِي صِ بِالْاَمْسِ وَ اءَهْلُ بَيْتِي مَعَهُ، وَ لَمْ يُنَسْ ثَكْلُ رَسُولِ اَللّٰهُ
 صِ وَ ثَكْلُ اءَبِي وَ بَنِي اءَبِي ، وَ وَجَدَهُ بَيْنَ لِيَهَاتِي وَ مِرَارْتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي ، وَ غُصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي . وَ
 مَسَاءَلْتِي اءَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا). ثُمَّ قَالَ: (لَا عَرَوْا اِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَ شَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ اءَكْرَمَا فَلَا تَفْرَحُوا
 يَا اءَهْلَ كُوفَانِ بِالَّذِي اءَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ اءَعْظَمًا قَتِيلًا بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي اءَزْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ) ثُمَّ قَالَ:
 رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسِي، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا). تَرْجَمَهُ : دَشْمَنِيَم وَ بَا دُوسْتَانَت دُوسْتِيَم مَا يَزِيَد پَلِيَد رَا بَه فَتْرَاك بَسْتَه بَه
 خَدْمَت اُورْدِيَم وَ اَز اَن كَسِي كَه بَر تُو وَ دَر حَقِيَقَت بَر مَا سَتَم رُوَا دَاشْت اَز اَو بِيزارِي مِي جُويِم اَمَام سَجَاد عَلِيَه السَّلَام
 فَرْمُود: (هِيَهَاتَ هِيَهَاتَ؟! يَعْنِي هِيَهَاتَ هِيَهَاتَ ! اِي مَرْدَم غَدَار مَكَار، اَنچَه نَفْس شَمَا بَه اَن مِيَل نَمُودَه ، نَخَوَاهِيَد
 رَسِيَد؛ تَصْمِيَم دَارِيَد هَمَانَطُور كَه بَه پَدْرَانَم سَتَم نَمُودِيَد بَر مَن نِيَز هَمَان سَلُوك رُوَا دَارِيَد؟ (كَلَا رُورِب الرَّاقِصَاتِ (۳۲) ؛ بَه
 پَرُورِدگَار شَتْرَان هَرُولَه كَنَنَدَه سَوَگَنَد! كَه چَنِيَن اَمَرِي وَاَقَع نَخَوَاهَد شَد؛ زِيَرَا هَنَزَم جِرَاحَت مَصِيَبَت پَدَر بَهْهُودِي نِيَاَفْتَه دِيروز
 پَدَرَم بَا يَارَانِش بَه دَسْت شَمَا كَشْتَه شَد هَنُوز مَصِيَبَت شَهَادَت رَسُولِ صَلِي اَللّٰهُ عَلِيَه وَ اَلَه وَ عَلِي عَلِيَه السَّلَام وَ فَرزَنَدَان
 پَدَرَم فَرَامُوشَم نَگَرْدِيَدَه وَ اِيَن غَم غُصَه هَا هَنُوز دَر كَام مَن بَاقِي اَسْت وَ تَلْخِي اَن رَاه نَفْس وَ كُلوِيَم رَا كَرَفْتَه وَ دَر سِيَنَه اَم
 گَرَه بَسْتَه اَكُنُون دَر خَوَاسْتَم اَن اَسْت كَه نَه يَاُور مَن بَاشِيَد وَ نَه دَشْمَن مَا اَنگَاه اَمَام سَجَاد عَلِيَه السَّلَام اِيَن اَبِيَات رَا
 خَوَانَد: (لَا عَرُو اَن ...؟! يَعْنِي عَجَب نِيَسْت اِگَر حُسَيْن عَلِيَه السَّلَام رَا كَشْتَنَد؛ زِيَرَا پَدَر اَو عَلِي عَلِيَه السَّلَام رَا نِيَز كَه بَهْتَر اَز
 اَو بُوَد بَه شَهَادَت رَسَانَدَنَد. پَس خَشْنُود نَبَاشِيَد اِي كُوفِيَان كَه حُسَيْن عَلِيَه السَّلَام شَهِيَد شَد؛ زِيَرَا گَنَاه اِيَن خُوشحَالِي وَ
 خَشْنُودِي بَسِيَار بَزْرَگ اَسْت فَرزَنَد رَسُولِ صَلِي اَللّٰهُ عَلِيَه وَ اَلَه دَر كَنَار نَهْر فَرَات بَه شَهَادَت نَائِل اَمَد، جَانَم بَه فِدَايِش بَاد!
 جَزَايِ اَن كَس كَه اَو رَا شَهِيَد كَرْدَه ، اَتَش جَهَنَم اَسْت سِپِيس اَمَام سَجَاد عَلِيَه السَّلَام فَرْمُود: (رَضِينَا....؟! مَا خَشْنُودِيَم اَز

شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَ آذَنَ اَدْنَا عَامًا، وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ آدَخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَ وَ صَبِيَّاتُهُ إِلَيْهِ. فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِي ع مُتَنَكِّرَةً، فَسَاءَلَهَا عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِي ع . فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَ قَالَ: أَلَحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ آءَكَذَّبَ آءُحْدُوْتَكُمْ!!! فَقَالَتْ: إِنَّمَا يَغْتَضِخُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِآءِخِيكَ وَ آءِهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ الْآءِ جَمِيلًا، هَوْلَاءَ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا إِلَي مَضْجِعِهِمْ، وَ سَيَجَمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَانظُرِي لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ، هَبْلَتِكَ آءُْمَلِكُ يَابْنَ مَرْجَانَةَ. ترجمه : اهل بيت عليه السلام امام در مجلس ابو زياد راوي گوید: پس ار ورود اهلي بيت عليه السلام ، ابن زياد بد بنياد در قصر دار الاماره نشست و صلاي عام در داد كه در آن مجلس عموم اهل كوفه حاضر گردند حكم نمود كه سر مطهر امام حسين عليه السلام را در پيش روي آن لعين نهادند و زنان و دختران اهلي بيت حضرت امام عليه السلام و كودكان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گرديدند؛ پس عليا مكرمه حضرت زينب خاتون عليه السلام به قسمي كه او را نشناسند و ملتفت حال او نگردند نشست ابن زياد شقي از حال آن مخدره سؤ ال كرد، به او گفتند: اين عليا مكرمه زينب خاتون دختر امير المومنين عليه السلام است ابن زياد لعين متوجه آن جناب شد و به زبان بريده اين كلمات را بگفت : حمد خدا را كه شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زينب در جواب ابن زياد نانچيب ، فرمود: روسايي براي فاسقان است و دروغگويي درشان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنين نيستيم باز ابن زياد گفت : ديدي خدا با برادرت و اهل بيت تو چه كرد! زينب كبري فرمود: من بجز خوبي از پروردگارم نديدم ، شهداي كربلا گروهي بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را براي ايشان مقرر فرموده بود و آنها به سوي آرامگاه ابدي خود شتافتند و به زودي خدای تعالی بين تو و آنها جمع نمايد و به حسابرسی پردازد و آنان عليه تو حجت اودند و با تو دشمني نمايند؛ پس نظر نما كه در روز رستاخيز رستگاري و پيروي از آن كيست ؟ اي ابن مرجانه ! مادرت به عزايت نشيند. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : فَغَضِبَ وَ كَأَتْهُ هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ عِمْرُو بْنُ حُرَيْبٍ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا إِمْرَأَةٌ، وَالْمَرَأَةُ لَأَتْوُ حَدْ بِشِيءٍ مِنْ مِنْطِقِهَا. فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاعِيَتِكَ الْحُسَيْنِ وَ الْعَصَاةِ الْمَرَدَّةِ مِنْ آءِهْلِ بَيْتِكَ!!! فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي ، وَ قَطَعْتَ قَرْعِي وَ آجْتَرْتَّتَ آءْصَلِي فَإِن كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ آشْتَقَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ آءُبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَابْنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرَأَةِ وَ السَّجَاعَةِ. ثُمَّ التَّقَتْ ابْنَ زِيَادٍ إِلَي عَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلِي بْنُ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: آءَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَا بْنَ الْحُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِي ع : (قَدْ كَانَ لِي آءُخٌ يُسَمِّي عَلِي بْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ). ترجمه : راوي گوید: با شنيدن اين گفتار از دختر حيدر كرار، ابن زياد بدر كردار در خشم شد چون مار، چنانكه مي نمود كه تصميم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حريث به آن ملعون ، گفت : اي ابن زياد! اين زن است و طائفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمي كنند. باز ابن زياد شقي بي حيا، زبان بريده به اين سخنان گويا نمود كه به تحقيق كه خدا سینه مرا شفا داد با كشتن حسين و سر كشان اهل بيتش زينب كبري عليه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولاي مرا كشتي و شاخ هاي درخت خاندان مرا برديد و ريشه زندگي مرا قطع كردي ، پس اگر اينها مایه شفای درد تو است ، اکنون شفا یافته اي؟! ابن زياد پليد گفت : اين زنا قافيه گواست ، به جان خود سوگند كه پدر او هم شاعر و قافيه ساز بود. زينب كبري عليه السلام فرمود: اي ابن زياد! زنان را با قافيه سازي و شعرپردازي چه كار است ! سپس ابن زياد متوجه به جانب امام زين العابدين عليه السلام گرديد و گفت : اين كيست ؟ گفتند: اين علي بن الحسين است . ابن زياد گفت : مگر خدا علي بن الحسين را نكشت ؟ امام زين العابدين عليه السلام

فرمود: مرا برادری بود نامش علی بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد. متن عربی : فَقَالَ: بَلِ اللَّهِ قَتَلَهُ.
 فَقَالَ عَلِي ع : اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جُرْأَةٌ عَلِي جَوَابِي إِذْ هَبُوا بِهِ
 فَاصْرُبُوا عُنُقَهُ. فَسَمِعَتْ ط بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبَ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا أَحَدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلِي قَتْلَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ.
 فَقَالَ عَلِي ع لِعَمَّتِي: (اَسْكُنِي يَا عَمَّةَ حَتَّى اَكَلَمَتَهُ) ثُمَّ اَقْبَلَ ع فَقَالَ (اِبَالِقْتُلِ تُهَدِّدْنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ الْقَتْلَ لَنَا
 عَادَةٌ وَ كَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ. ثُمَّ اَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِي بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ اَهْلِهِ بَيْتَهُ فَحَمَلُوا اِلَيْ بَيْتِ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْاَعْظَمِ.
 فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِي ع : لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَةٌ اِلَّا اَمْرٌ وَاوَلَدٌ اَوْ مَمْلُوكَةٌ فَاِنَّهِنَّ سُبَيْنَ كَمَا سُبِينَا. ثُمَّ اَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَأْسِ
 الْحُسَيْنِ ع ، فَطِيفَ بِهِ فِي سُكَّ الْكُوفَةِ. ترجمه : ابن زیاد گفت : چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد. آن حضرت
 این آیه را تلاوت فرمود: (اللَّهُ يَتَوَفَّى) ؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام
 خواب می گیرد. ابن زیاد گفت : آیا تو را جرات بر جواب من است ، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید. زینب خاتون علیه
 السَّلَام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدي را زنده نداشتي ، اگر مي خواهي او را بکشي پس مرا هم به قتل برسان !
 حضرت سید الساجدين عليه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: اي عمه ! لحظه اي آرام باش تا با اين لعين سخن گويم
 سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: اي پسر زیاد! همانا مرا به کشتن مي ترساني ، آیا نمي دانني کشته شدن براي ما
 عادت است و کرامت ما در شهادت است ؟ آنگاه ابن زیاد بد بنياد حکم خود که سيد سجاد عليه السلام و ساير اهل بيت
 امام عباد را در خانه اي که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون عليه السلام فرمود: هيچ کس از زنان
 کوفه به نزد ما نمي آمد مگر ام ولد و کنيزکان ؛ زيرا ايشان هم مانند ما به بلای اسيري مبتلا شده بودند و به اين مرد لعين
 حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سيد المرسلين را در کوچه هاي شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که
 اشعار يکي از دانشمندان را که در مصيبت فرزند متن عربي : وَ يَحِقُّ لِي اِنَّ اَنْ اَتَمَّمَلَ هُنَا اَبِيَاتَا لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ، يَرْتِي بِهَا
 قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ: رَأَسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيهِ لِلنَّاطِرِينَ عَلِي قَنَاةٌ يُرْفَعُ وَ الْمُسْلِمُونَ بِمَنْطَرٍ وَ بِمَسْمَعٍ لَا مُنْكَرُ
 مِنْهُمْ وَ لَا مُتَفَجِّعٌ كَحَلَّتْ بِمَنْطَرِكَ الْعُيُوثُ عَمَائِيَّةً وَ اَصَمَّ رُزْءُكَ كُلِّ اءُذُنٍ تَسْمَعُ اءِ يَقَطَّتْ اءِ جَفَانَا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِي وَ اءَتَمَّتْ عَيْنَا
 لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهَجُّعٌ مَا رَوْضَةٌ اِلَّا تَمَّتْ اءْتَهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحْطٍ قَبْرِكَ مَضْجَعٌ قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعِدَ الْمُنْبَرِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ
 اءْتَنِي عَلَيْهِ وَ قَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اءَظْهَرَ الْحَقَّ وَ اءَهْلَهُ وَ نَصَرَ اءَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اءَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكُذَّابَ بْنَ
 الْكُذَّابِ!!! ترجمه : رسول خدا صلي الله عليه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم : (راس ابن ...). يعني بسيار شگفت
 است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصي پیامبر را بر بالاي نيزه نمايند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه
 خود را از اهل اسلام مي دانند اين داهيه عظمي را ببيند و به گوش خود بشنوند و مع ذلك نه در مقام انکار اين امر تشنيع
 باشند و نه بر اين مصيبت عظمي گريه و ناله نمايند اي نور چشم زهرا ديدار رويت چشمان کور را بينا و اندون ذکر مصيبت
 تو گوشهاي شنوا را کر نموده . تو با شهادت چشمان دوستانت را که از خيال تو راحت بودند، بيدار کردی و چشمان
 دوستانت را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمي رفت خوابانیدی اي حسين ! هيچ بقعه اي در روي زمين نيست مگر
 آنکه تمنا مي کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدي تو باشد. شهادت عبدالله عفيف ازدي راوي گويد: سپس ابن زياد بر
 بالاي منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن ، سپاس و حمد الهي را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر
 زبان بریده براند اين بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امير المؤمنین يزيد و پيروانش را نصرت بخشيد و
 کذاب فرزند کذاب را بکشت . متن عربي : فَمَا زَادَ عَلِي هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا، حَتَّى قَامَ اِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَفِيْفٍ الْاَزْدِي وَ كَانَ مِنْ

خِيارِ الشَّيْعَةِ وَ زُهَّادِهَا وَ كَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرِي ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَ الْأَخْرِي فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَ كَانَتْ يَلِازِمُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ
 قَيْصَلِّي فِيهِ الْيَلِيلِ فَقَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، أَنَّ الْكُذَّابِ اءَنْتَ وَ اءَبُوكَ وَ مَنِ اسْتَعْمَلَكَ وَ اءَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اءَتَقْتُلُونَ اءَوْلَادَ
 النَّبِيِّينَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَي مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ الرَّاوِي : فَعَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ: مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ؟ فَقَالَ: اءَنَا الْمُتَكَلِّمُ
 يَا عَدُوَّ اللَّهِ، اءَتَقْتُلُ الدَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ اءَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَزَعَمُ اءَنَّكَ عَلَي دِينِ الْأَسْلَامِ. وَاغْوَاةُ اءَبَيْنِ اءَوْلَادِ
 الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاعِيَتِكَ اللَّعِينِ بِنِ اللَّعِينِ عَلَي لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . قَالَ الرَّاوِي : فَأَزْدَادُ
 عَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ تَرْجَمَهُ : پس مجال زياده از اين سخنان بر ابن زياد نماند كه عبدالله بن عفيف ازدي - رضوان الله عليه - از
 جاي برخاستت و او مرددي بود از اخيار شيعة شاه اولياء علي مرتضي عليه السلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در
 ركاب حضرت امير عليه السلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و ديده ديگرش را هم در جنگ صفيين تقديم امير المؤ منين
 عليه السلام نموده بود و پيوسته ايام را در مسجد جامع كوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود: اي ابن زياد! كذاب
 تويي و پدر و آن كسي كه تو را امير كرده و پدر آن لعين . همانا اي دشمن خدا، اولاد انبيا را مقتول ساخته و بر بالاي منبر
 مؤ منان اين چنين سخنان مي رانيد؟ راوي گويد: ابن زياد بد بنياد در غضب شد گفت : اين سخنگو كيست ؟ عبدالله فرمود:
 منم سخنگو اي دشمن خدا، آيا به قتل مي رساني ذريه طاهره رسول صلي الله عليه و آله را كه خدای عزوجل رجس و
 پليدي را از آنان برداشته و با اين همه گمان داري كه بر دين اسلام هستي و مسلماني ؟ آنگاه عبدالله فرياد و اغوايه بر
 آورد كه كجايند فرزندان مهاجرين و انصار كه داد آل رسول را از جبار متكبر لعين يزيد بن معاويه بي دين ، بستانند انتقام از
 آن ناستوده بي دين كه رسول رب العالمين او را لعنت كرده است ، بگيرند. راوي گويد: از سخنان آتشين عبدالله عفيف ،
 رگهاي گردن ابن زياد ملعون باد كرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت : اين مرد متن عربي : حَتَّى اَنْتَفَخْتَ اءَوْدَاجَهُ وَ
 قَالَ: عَلَي يَه فَتَبَادَرَتِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَأْخُذُوهُ ، فَقامتِ الاشرافُ مِنَ الْأَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَّصُوهُ مِنْ اءَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ
 وَ اءَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَ اَنْطَلَقُوا بِهِ اِلَي مَنْزِلِهِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اِذْهَبُوا اِلَي هَذَا الْأَعْمِي اءَعْمَي الْأَزْدِ، اءَعْمَي اللَّهِ قَلْبُهُ
 كَمَا اءَعْمَي عَيْنَهُ فَأءْتُونِي بِهِ. قَالَتْ: فَأَنْطَلَقُوا اِلَيْهِ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدَ اجْتَمَعُوا وَ اجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا
 صَاحِبَهُمْ. قَالَ: وَ بَلَغَ ذَلِكَ ابْنُ زِيَادٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مَضَرَ وَ صَمَّهْمُ اِلَي مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ اءَمَرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ. قَالَ الرَّاوِي :
 فَأَقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ. قَالَ: وَ وَصَلَ اءَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ اِلَي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَفِيْفٍ فَكَسَرُوا
 الْأَبَّابَ وَ اَفْتَحَمُوا عَلَيْهِ. فَصَاحَتْ اِبْنَتُهُ: اءَتَاكَ الْقَوْمَ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ. فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاوليني سَيْفِي ، فَنَاولَتْهُ اِيَّاهُ، تَرْجَمَهُ : جسور
 را به نزد من بياوريد! در اين هنگام ماموران ابن زياد از هر جاني دويدند كه عبدالله را بگيرند و از سمت ديگر بزرگان و
 اشراف قبيله بني ازد كه عمو زادگان وي بودند به حمايت او برخاستند و عبدالله را از دست ايشان رهايي دادند و از در
 مسجد بيرونش بردند و به خانه اش رسانيدند. ابن زياد لعين گفت : برويد آن كور قبيله ازد را به نزد من آورديد كه خداوند
 قلب او را نيز چون چشمانش كور كرده است راوي گفت : ماموران ابن زياد به سوي او رفتند تا دستگيرش نمايند اين خبر
 به طائفه ازد رسيد و آنها جمع شدند و قبائل يمن نيز به آنها پيوستند تا عبدالله را از آن مهلكه ها برهانند. راوي گويد: چون
 ابن زياد از اين اجتماع و وحدت مطلع شد، قبائل (مضر) را جمع كرده و مجد بن اشعث را فرمانده آنها كرده و امر نمود كه با
 قبيله بجنگند. راوي گويد: جنگ عظيمي فيمابين ايشان در گرفت تا آنكه جمع كثيري از قبائل عرب به قتل رسيد و لشكر
 ابن زياد تا درب خانه عبدالله پيشروي كرده و در را شكسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عفيف هجوم آوردند
 دختر عبدالله فرياد بر آورد كه پدرجان ، مواظب باش لشكر دشمن از آنجايي كه بيم داشتني اينك وارد شدند. عبدالله گفت :

ای دخترم نترس و شمشیر مرا به من برسان چون متن عربی : فَجَعَلَ يَدْبُ عَنْ نَفْسِهِ وَ يَقُولُ: اِنَّا ابْنُ ذِي الْقُصَلِ عَفِيفِ الطَّاهِرِ عَفِيفُ شَيْخِي وَ ابْنُ اَمِّ عَامِرٍ كَمَّ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَ حَاسِرٍ وَ بَطَلٍ جَدَلْتُهُ مُغَاوِرٍ قَالَ: وَ جَعَلَتْ اِنْتَهُ تَقُولُ: يَا اَبَتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا اَخَاصِمُ بَيْنَ يَدَيْكَ هُوَلاءِ الْقَجْرَةِ قَاتِلِي الْعِتْرَةِ الْبَرَّةِ قَالَ: وَ جَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ حَهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَ اءَحَاطُوا بِهِ. فَقَالَتْ اِنْتَهُ: وَ اذْلَاهُ يُحَاطُ بِاَبَيْهِ وَ لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ. فَجَعَلَ يُدِيرُ سَيْفَهُ وَ يَقُولُ: اءُقْسِمُ لَوْ يَفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمُ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي تَرْجَمَهُ : شمشیر را به دست گرفت ماءموران را از خود دور می ساخت و این ابیات را به رجز می خواند: (انا ابن ذی)؛ یعنی منم فرزند عقیف که پاك از عیوب است و صاحب فضیلتهاست پدرم (عقیف) و من فرزند ام عامرم (که در نجابت و اصالت معروف است) چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم (و ایشان را به خاک هلاکت انداختم). راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت : ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غیور، با دشمنان بدتر از کافر، می جنگیدم ! راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر می گفت : دشمن از فلان سمت به تو رسید و او فوراً آنها را دفع می نمود تا اینکه همگی در يك آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذلاہ بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یآوری ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاك دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: (اقسم لو....)؛ یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی بود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محروم . متن عربی : قَالَ الرَّاوي فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى اءَحَذُوهُ، ثُمَّ حُمِلَ فَاَدْخَلَ عَلَيَّ ابْنُ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءَخْزَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بَنُ عَفِيفٍ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ وَ يَمَاذا اءَخْزَانِي اللّٰهُ. اءُقْسِمُ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمُ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُولُ يَا عَبْدَ اللّٰهِ فِي اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ بَنِ عَفَانَ؟ فَقَالَ يَا عَبْدَ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ سَتَمَهُ مَا اءَنَّتْ وَ عُثْمَانَ بَنِ عَفَانَ اءَسَاءَ اَمِّ اءَحْسَنَ وَ اءَصْلَحَ اَمِّ اءُقْسَدَ وَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِي خَلْقِهِ يَقْضِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلَّنِي عَنْكَ وَ عَنْ اَبِيكَ وَ عَنْ يَزِيدَ وَ اَبِيهِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَ اللّٰهُ لَا سَاءَ لُتُّكَ عَنْ شَيْءٍ اءَوْ تَذُوقَ الْمَوْتِ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بَنُ عَفِيفٍ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّي الْعَالَمِينَ، اءَمَا اَنِي قَدْ كُنْتُ اءَسَاءَ لِلّٰهِ رَبِّي اءَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ اءَنْ تَلِدَكَ اءُمَّكَ تَرْجَمَهُ : راوی گوید: لشکر دست از احاطه او بر نداشتند تا آنکه آن مؤ من متغی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبیدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت : حمد خدا را که تو را خوار نمود! عبدالله گفت : ای دشمن خدا! از چه جهت خدا مرا خوار نمود؟ والله ! اگر چشمان من بینا بود، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم ابن زیاد گفت : ای دشمن خدا! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست ؟ عبدالله گفت : ای پسر غلام قبیله بنی عیلام و ای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت : تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکوکردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارک و تعالی والی و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد ولیکن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش بیبرس . ابن زیاد گفت : به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤ ال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بچشی . عبد الله گفت : (الحمد لله رب العالمين !) من همیشه از درگاه باری تعالی استادعا کرده ام که شهادت را نصیب سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی ؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد. چون (در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم

(از رسیدن به فیض شهادت . متن عربی : وَ سَاءَلْتُ اللَّهَ اِنَّ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَيَّ يَدِي اَلْعَنِ خَلْقِهِ وَ اَبْعَضِهِمْ اِلَيْهِ فَلَمَّا كُفَّ بَصْرِي يَتَسَيْتُ مِنَ الشَّهَادَةِ وَ الْاَنَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقْنِيهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اِضْرِبُوا عُنُقَهُ فَضْرِبَتْ عُنُقَهُ وَ صَلَبَ فِي السَّبْحَةِ. قَالَ الرَّوِي : وَ كَتَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بَنُ زِيَادٍ اِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ خَبَرَ اَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ اَيْضًا اِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ اَمِيرِ الْمَدِينَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَأَمَّا عَمْرُو، فَحِينَ وَ صَلَّى الْخَبْرُ صَعِدَ الْمُنْبَرِ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ اَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ فَعَظَّمَتْ وَاِعْيَةُ بَنِي هَاشِمٍ وَ اَعْقَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَ الْمَاءِ تَمِيمٍ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ اَبِي طَالِبٍ تَتَدَبُّ الْحُسَيْنَ ع وَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ اِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ اءَنْتُمْ اَخِرُ الْاَمَمِ يَعْتَرْتِي وَ اَهْلِي مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ اَسَارِي وَ مِنْهُمْ ضَرْجُوا يَدَمِ ترجمه : نومید شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیبم ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم . ابن زیاد حکم نمود که گردنش را بزیند پس به حکم آن لعین ، آن مؤ من پاک اهل یقین را شربت شهادت چشاندند و در موضعی که آن را (سبخه) و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند. راوی گوید: عبدالله بن زیاد لعین يك نامه به جانب یزید بن معاویه روانه داشت مستمل بر خبر قتل سید شباب اهل جنت امام حسین علیه السلام و اسیری اهل بیت آن حضرت ؛ و نامه دیگر متضمن همین خبر به سوی مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والی مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبت سیدالشهداء علیه السلام آگاه گردانید، با شنیدن این خبر، فریاد ناله بنی هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداری و سوگواری پرداختند. زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواری نمود و این ابیات را در عزای امام حسین علیه السلام همی خواند: (ماذا تقولون); یعنی ای گروه اشقیاء که مرتکب قتل حسین علیه السلام شده اید در فردای قیامت چه جوابی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید: ای امت آخر الزمان ! پس از رحلت من ، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاری بود که به جا آوردید. بعضی متن عربی : ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم اءن تخلفوني بسوء في ذوي رحمتي قال: فلما جاء الليل سمع اءهل المدينة هاتفا ينادي و يقول: اءيها القاتلون جءلا حسينا اءبشروا بالعذاب و التنكيل كل اءهل السماء يدعو عليكم من نبي و مالك و قنيل و اءما يزيد بن معاوية فائنه لما وصل كتاب عبيد الله بن زياد و وقف عليه اءعاد الجواب اليه ياءمره فيه بحمل رءس الحسين و رؤوس من قتل معه و بحمل اءنقاليه و نسايه و عياليه. فاستدعي ابن زياد بمحقر بن ثعلبة العائذي ، فسلم اليه الرؤوس و الأ ساري و النساء. فسار بهم محقر آلي الشام كما يسار بسبايا الكفار، يتصفح و جوههن اءهل الأ قطار. ترجمه : در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید؛ این قسم رفتار پاداش نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبدا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید! چون آن روز به شب رسید، جمیع اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند: (ایها.....); یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت ، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملائکه برای شما نفرین می کنند. شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم . فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویة -، چون نامه ابن زیاد بدنها به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاها و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب ، روانه شام نماید. ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید، محقر بن ثعلبه عائذی را طلب نمود و سرهای مقدس و اسیران و زنان را

به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود. آن شقی ، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند، به شام خراب شده آورد. متن عربی : رَوِيَ ابْنُ لَهَيْعَةَ وَ غَيْرُهُ حَدِيثًا إِذْ خَدْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ، قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَإِذَا آتَا بِرَجُلٍ يَقُولُ: اءَلَلَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ مَا أَرَكَ فَاعِلًا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقُلْ هَذَا، فَإِنَّ دُتُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ غَفَرَهَا لَكَ، إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قَالَ: فَقَالَ لِي : اءِذْنُ مِنِّي حَتَّى اءُخِيرَكَ يَقْصَتِي ، فَأَءْتَيْتُهُ، فَقَالَ: اءَلَّمْ اءِنَّا كُنَّا خَمْسِينَ نَقْرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع الي الشَّامِ، فَكُنَّا إِذَا اءَمْسَيْنَا وَصَعْنَا الرَّأْسَ فِي تَابُوتٍ وَ شَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ، فَشَرِبَ اءَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكَرُوا، وَ لَمْ اءَشْرَبْ مَعَهُمْ. فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا وَ رَأَيْتُ بَرْقًا، فَإِذَا اءَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ، وَ نَزَلَ آدَمُ ع وَ نُوحُ وَ اِبْرَاهِيمُ وَ اسْحَاقُ وَ اِسْمَاعِيلُ وَ تَيْيْبًا مُحَمَّدٌ ص وَ عَلَيْهِمُ اءَجْمَعِينَ، وَ مَعَهُمْ جَبْرَائِيلُ وَ خَلَقُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. ترجمه : (ابن لهيعة) و غیر او روایت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که می گوید: در بیت الله الحرام طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که گفت : خداوندا! مرا بیامرز؛ اگر چه گمان ندارم که بیامرزی ! من به او گفتم : ای بنده خدا! از خدای تعالی بپرهیز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران یا برگ درختان باشد و تو استغفار نمایی ، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحیم است . آن مرد گفت : به نزد من بیا تا قصه خویش را به تو حکایت نمایم . من به نزدش رفتم گفتم : بدان که من با چهل و نه نفر دیگر همراه سر نازنین حضرت امام علیه السلام به شام رفتم و برنامه ما این بود که چون شب می شد آن سر مبارک را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شرابخواری می پرداختیم . پس شبی از شبه رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مست گشتند و من آن شب لب به شراب ندم و چون شب کاملاً تاریک شد، او از رعدي به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند. متن عربی : قَدْنَا جَبْرَائِيلُ مِنَ التَّابُوتِ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَ صَمَّهُ اَلْي تَفْسِيهِ وَ قَبْلَهُ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْاَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ، وَ بَكَى النَّبِيُّ ص عَلَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَزَاهُ الْاَنْبِيَاءُ. وَ قَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ: يَا مُحَمَّدُ، اِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اءَمَرَنِي اءَنْ اءُطِيعَكَ فِي اءَمَّتِكَ، فَإِنَّ اءَمْرَتَنِي زَلَزَلَتْ اَلْاَرْضَ بِهِمْ، وَ جَعَلْتُ اَعَالِيهَا سَاقِلًا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ. فَقَالَ النَّبِيُّ: لَا جَبْرَائِيلُ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحْوَنَا لِيَقْتُلُونَا. فَقُلْتُ: اءَلَامَانَ، اءَلَامَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: اءْهَبْ، فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ. وَ رَأَيْتُ فِي (تذليل) مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بِبَغْدَادَ فِي تَرْجَمَةِ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَقَطَةً؛ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ حَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَ يَحْيِي ءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالرَّأْسِ فَخَرَجَتْ يَدٌ وَ كَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيدٍ عَلَي الْحَائِطِ: ترجمه : جبرئیل به نزدیک آن تابوت که سر مطهر در آن بود رفته و آن را بیرون آورد و بر سینه خود چسباند و بوسید سایر انبیاء علیه السلام هم مانند جبرئیل ، آن سر مبارک را زیارت می کردند و حضرت رسول به محض دیدن سر نازنین ، گریه می نمود و انبیاء علیه السلام به او تعزیت می گفتند. جبرئیل به خدمتش عرضه داشت : یا مجد! به درستی که خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق آمت خود بفرمایی به جا آوردم ؛ اگر می فرمایی زمین را به زلزله در آورم تا سطح زمین از زیر ایشان برگردانم چنانکه بر قوم لوط چنین کردم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان پس ملائکه به سوی ما آمدند تا ما

را به قتل رساند، من فریاد الامان به سوی پیامبر عالمیان ، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: برو خدا تو را نیامرزد! در کتبا (تذییل) مجد بن نجار شیخ المحدثین بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکی ، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتی این الفاظ که مذکور می گردد که گفت : چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوی شام خراب ، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند، حمل کنندگان آن سر مقدس ، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد، پس در آن حین دستی از غیب بیرون آمد و با قلم آهنی این شعر را بر دیوار نوشت : متن عربی : شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْجِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكُوا الرَّأْسَ وَ هَزَمُوا. قَالَ الرَّاوي : وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَالْاَسْرِي مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ اِئْمُرُ كَلْثُومٍ مِنَ الشِّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ جُمَلِيهِمْ - فَقَالَتْ: لِي الْيَكُ حَاجَةٌ. فَقَالَ: وَ مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَتْ: اِذَا دَخَلَتْ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلُنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَ تَقَدَّمِ اَيْهَمُ اَنْ يُخْرَجُوا هَذِهِ الرَّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يَنْحُونَا عَنْهَا، فَقَدْ خَزِنَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ الْاَيْنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ. فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤَالِهَا: اَنْ تُجْعَلَ الرَّؤُوسُ عَلَي الرِّمَاحِ فِي اءِوَسَاطِ الْمَحَامِلِ بَغْيَا مِنْهُ وَ كُفْرًا - وَ سَلَكَ بِهِمُ النَّظَارَةَ عَلَي تِلْكَ الصِّفَةِ، حَتَّى اَتَى بِهِمْ بَابِ دِمَشْقَ، فَوَقَفُوا عَلَي دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْيِ. ترجمه : (اثر جو امه....؛ یعنی آیا امتی که حسین علیه السلام را کشتند چون در روز قیامت امید شفاعت جد او را دارند؟! ماءموران ابن زیاد چون این صحنه را دیدند، همگی بگریختند، (۳۳) راوی گوید: گماشتگان ابن زیاد، اسیران و اهل بیت عصمت علیه السلام و مبارک امام علیه السلام را به سمت شام شوم حرکت دادند همین که به نزدیک دمشق رسیدند، ام کلثوم علیه السلام به شمر بن ذی الجوشن ، فرمود: مرا به تو حاجتی است . شمر گفت : حاجت چیست ؟ ام کلثوم فرمود: چون ما را داخل شهر می نماید از دروازه ای بپرید که تماشا چیان و تردد کنندگان در آن کم باشند؛ و به لشکریان خود بسپار که سرها را از میان محمل ها و کجاوه ها بیرون آوردند و اندکی از ما دور ببرند؛ تا خواری و خفت ما مقداری کم شود. آن نانجیب از راه بغی و عدوان و کفر و طغیان بر ضد خواهش آن مکرمه دوران ، امر نمود که سرها را بر بالای نیزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همین حال از راهی وارد دمشق نمودند که ازدحام خلق در آن بسیار بود. سپس ایشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند، در آن مکانی که اسیران کفار را نگاه می داشتند! متن عربی : وَ رُوي اَنَّ بَعْضَ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ع بِالشَّامِ اءَخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ اءَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ اذْ فَجَدُوهُ سَاءَلُوهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ، فَقَالَ: اءَلَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ اءُنشَاءَ يَقُولُ: جَاؤَا بِرَأْسِكِ يَا بَنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ مُتْرَمِلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً وَ كَأَنَّما يَكُ يَا بَنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ فَتَلَّوْا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسولًا قَتَلُوكَ عَطَشَانَا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلِ وَ التَّاءِوِيلَا وَ يُكَبِّرُونَ بِاَنَّ قُتِلْتَ وَ اءَنَّما قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا قَالَ الرَّاوي : جَاءَ شَيْخٌ، فَذَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَ قَالَ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ اءَهْلَكَكُمْ وَ اءَرَا حَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ اءَمَكَنَ اءَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ!!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (يا شَيْخُ! هَلْ تَرْجَمَهُ : روایت شده است که یکی از فضیلا تابعین اصحاب رسول صلی الله علیه و آله چون سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در میان آن جمع مشاهده کرد، مدت يك ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواری گشته و پنهان شد؛ چون او را یافتند و علت اختفایش را پرسیدند، گفت : آیا نمی بینید که چه خاك بر سر ما ریخته شد و چه مصیبت بزرگی بر ما نازل گردید! بعد از آن اشعاری را آشناء نمود که معنی اش چنین است : ای دختر زاده رسول خدا! مردم سر نازنین به خون آغشته ات را آوردند و این عمل چنان است که آشکارا و از روی عمد، رسول خدا را کشته باشند؛ تو را با لب تشنه شهید نمودند که نه ظاهر قرآن را در حق تو رعایت کردند و نه باطن آن را.(۳۴) اینک

مردم برای اظهار شادی در کشتن تو، الله اکبر می گویند در حالی که با کشتن تو، قول الله اکبر والا اله الا الله را کشته اند و اثری از آن باقی نگذاشته اند. توبه و شهادت پیر مرد شامی راوی گوید: در آن اثناء که اهل بیت را نزدیک درب مسجد نگاه داشته بودند، پیر مردی به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و این سخنان را به زبان راند: حمد خدا را که شما را بکشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امیر المومنین یزید را بر شما مسلط ساخت حضرت . سید الساجدین علیه السلام در جواب او، فرمود: ای شیخ ! آیا قرآن متن عربی : قَرَأَتِ الْقُرْآنَ؟ (قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: (فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ إِعْجَابًا إِلَّا الْوَدَّ فِي الْقُرْبَى)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع : (نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟. فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: (فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى). قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ ع : (فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ، وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟. قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلِيُّ ع : (نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ حَصَّنَا اللَّهُ بِأَيَّةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ). ترجمه : خوانده ای ؟ گفت : بلی حضرت فرمود: این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده : (قل لا اسئلكم... (۳۵)؛) یعنی ای پیغمبر! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجری نمی خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایید. آن شیخ عرض کرد: بلی ، این آیه شریفه را تلاوت نموده ام . امام سجاد علیه السلام فرموده : ما ییم (ذوی القربی) که خدا در قرآن فرموده است سپس فرمود: ای شیخ ! آیا این آیه را خوانده ای (و آن ذالقربی حقه (۳۶) ؛) یعنی ای پیغمبر ما، حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت : بلی ، این آیه را هم قرائت کرده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود: ما خویشان پیامبر هستیم . امام علیه السلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده ای : (واعلموا انما... (۳۷)؛) یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است). پیر مرد گفت : آری ، این آیه را نیز خوانده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود: آن (ذوی القربی) ما هستیم . سپس امام فرمود: آیا آیه تطهیر را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید: (انما یزید... (۳۸)؛) یعنی خداوند می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزاید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد. پیر مرد گفت : این آیه را نیز تلاوت کرده ام امام فرمود: ما ییم آن اهل بیت که خدا تخصیص داد ما را به نزول آیه تطهیر. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَيَّ مَا تَكَلَّمْتُ بِهِ، وَ قَالَ: تَاللَّهِ أَنْتُمْ هُمْ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ، وَ حَقَّ جَدِّنا رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ). قَالَ: فَبَكَي الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمَامَتَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ: اءَللَّهِمَّ إِنِّي اءَبْرءُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنَ الْجَنِّ وَالْأَنْسِ. ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: (نَعَمْ، إِنْ تُبْتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ اءَنْتَ مَعَنَا). فَقَالَ: اءَنَا تَائِبٌ. فَبَلَغَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَمَرَ بِهِ فُقِّيلَ. قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ اءُذْخِلَ ثَقَلُ الْحُسَيْنِ ع وَ نِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اءَهْلِهِ عَلَيَّ يَزِيدَ، وَ هُمْ مُقَرَّبُونَ فِي الْحَبَالِ. ترجمه : راوی گوید: آن پیر مرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفت و تحجب ، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل بیت حضرت رسول هستید؟! امام زین العابدین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که ما همان اهل بیت پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شك و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله سوگند که ما ییم اهل بیت خاتم الانبیاء پیر مرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشك از چشمانش جاری گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوند! من بیزارم از آن کسی که دشمن آل مجد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود: آیا توبه من قبول می شد؟

امام علیه السلام فرمود: اگر تو به نمایی ، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود: من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزیدین معاویه - علیهما الهایه - رسید، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رساندند. سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید: بعد از آن ، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین ، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به یک ریسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس متن عربی : فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَي تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : (اَنْشِدْكَ اللهُ يَا يَزِيدُ، مَا طَنَنْتَ بِرَسُولِ اللهِ ص لَوْ رَأَى عَلِيٌّ هَذِهِ الصِّفَةَ)، فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْجِبَالِ فَقَطَعَتْ. ثُمَّ وَصَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ع بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ اَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِنَلَا يَنْظُرْنَ اِلَيْهِ، قَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع قَلَمٌ يَأْكُلُ الرُّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ اَبَدًا. وَ اَمَّا زَيْنَبُ، فَأَتَاهَا لَمَّا رَأَتْهُ اَهُوَتْ اِلَيْهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يَفْرَعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللهِ، يَا بِنْتَ مَكَّةَ وَ مِنِي ، يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، يَا بِنْتَ الْمُصْطَفَى ، قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكَتْ وَاللَّهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَ يَزِيدُ سَاكِتٌ. ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي : يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَاهُ، يَا سَيِّدَاهُ ، يَا سَيِّدَ اَهْلِ بَيْتَاهُ، يَا بِنْتَ مُحَمَّدَاهُ، يَا رِبِيعَ الْارَامِلِ وَ الْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَ اَوْلَادِ الْاِدْعِيَاءِ. قَالَ الرَّاوي : فَأَبْكَتْ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا. ترجمه : یزید شدند در مقابلش ایستادند و حضرت سجاده علیہ السلام فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می دهم به گمان تو اگر پیامبر، ما را به این هیئت دیدار نماید چه می کند؟ یزید حکم کرد ریسمانها را بردند و آل طه و یاسین را از قید طناب رها ساختند سپس یزید، سر مبارک امام علیه السلام را در پیش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا چشم ایشان به سر انور امام حسین علیه السلام نیفتد و لیکن جناب سیدالساجدین علیه السلام چشمش بر آن سر نازنین افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش ، دیگر تا آخر عمرش گوشت کله حلال گوشتی تناول نفرمود. و اما زینب خاتون علیه السلام چون سر مبارک برادر خود را بدید از شدت ناراحتی دست در گریبان برد چاک زد سپس به آواز غمناک فریاد و احسیناه برآورد به قسمی که ناله اش دلها را خراشید. راوی گوید: به خدا سوگند که همه آن کسانی که در مجلس یزید حضور داشتند از ناله جانسوز او به گریه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پلید لب از گفتار فرو بست و ساکت بود. پس یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود بی اختیار برای امام حسین علیه السلام بگریست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت : یا حبیباه ! یا سید اهل بیتاه یابن مجده ! راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می شنید بی اختیار گریه می کرد. متن عربی : قَالَ: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ خَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُبُ بِهٖ ثَنَائِيَا الْحُسَيْنِ ع . فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ اَبُو بَرَزَةَ الْاسْلَمِي وَ قَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ، اَتَنَكْتُ بِقَضِيْبِكَ تُغَرُّ الْحُسَيْنِ ع ابْنِ فَاطِمَةَ؟ اَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَرْشِفُ ثَنَابَاهُ وَ ثَنَائِيَا اَخِيهِ الْحَسَنِ ع وَ يَقُوْلُ: اَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللهُ فَاتِلَيْكُمَا وَ لَعْنَةُ وَ اَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا. قَالَ الرَّاوي : فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ اَمَرَ بِاَخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَخْبًا. قَالَ: وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِاَبْنِيَاتِ ابْنِ الزَّبْعَرِيِّ وَ يَقُوْلُ: لَيْتَ اَشْيَاخِي بَدَرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْاسْلُ فَأَهْلُوهُ وَ سَتَهَلُّوْا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوْا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاعْتَدَلْ ترجمه : در این بین یزید لعین چوب خیزران طلبید مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد. در این هنگام ابو برزه اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی ، نمود و گفت : وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتي می نمایی و با چوب ، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی ؟ من گواهی می دهم که به چشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دندهای ثنایای حسن و حسن را می بوسید و می فرمود: (انتما سیداه... شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند

آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است . روای گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که (ابوبرزه) را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشان کشان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبیری را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود، همی ترنم و زمزمه داشت : (لیت اشیای بیدر...؛ یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند (مانند عتبہ ، شیبہ ، ولید، ابوجهل و غیره) در اینجا حاضر بودند و مشاهده می کردند چگونه طائفه خزرج که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده اند، تا از دیدن این صحنه ، صداها به شادی بلند نمایند و صورتهایشان از شدت سرور و خرسندی ، درخشنده متن عربی : لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَ لَا وَحْيٍ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ اِنْ لَمْ اَءْتَقِمَ مِنْ بَنِي اِءْحَمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ قَالَ الرَّاوي : فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَ قَالَتْ: اءَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اَسَاؤُا السُّوَايِ اِنَّ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ). اءَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ - حَيْثُ اءَخَذْتَ عَلَيْنَا اءَظْطَارَ الْاَرْضِ وَ اَفَاقَ السَّمَاءِ فَاَءَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْاِمَاءُ - اءَنَّ بِنَا عَلَيَّ اللهُ هَوَانًا، وَ يَكُ عَلَيَّهِ كِرَامَةٌ!! وَ اءَنَّ ذَلِكَ لِعَظِيمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ!! فَشَمَخْتَ بِاَنْفِكَ وَ نَطَرْتَ فِي عَطْفِكَ، جَذَلَانَ مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً، وَ الْاُمُورَ تَرْجَمَةً : شود و بگویند م یزید دستت شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی . (این بیت از اشعار خود یزید است). ما بزرگان خزرج را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی ننمود. بنی هاشم به لعب ، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارتت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله) از نسل خندف نبودمی اگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر را نمی کشیدم . (۳۹) سخنرانی زینب کبری علیه السلام درمجلس یزید راوی گوید: در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مزین کاخ ایقان است ، ادا فرمود: (الحمد لله ...؛ سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزاست که ذرات ماسوی را به قبول اشته انوار وجود، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد. خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود: (ثم كان ...)(۴۰) ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال د مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند! ای یزید! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سر انجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران متن عربی : مُتْسِقَةً، وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا، اءَنَسِبْتَ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اءَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّاَنفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزِدُوْا اِنْتِمَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ). اءَمِنَ الْعَدْلِ يَابْنَ الطُّلُقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ اَمَاتُكَ وَ سَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللهِ سَبَايَا؟! قَدْ هَتَكَتَ سُتُورَهُنَّ، وَ اءَبَدَيْتَ وُجُوهُهُنَّ، تَخَدُو بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اءَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ، وَ الدَّيْنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَ لِي، وَ لَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ. وَ كَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقِبَةٌ مِنْ لَقَطِ قُوَّةِ اءَكْبَادِ الْاَزْكِیَاءِ، وَ نَبَتَ لِحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟! وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطِءُ فِي بُغْضِنَا اءَهْلَ النَّبْتِ مَنْ نَطَرَ الْبِنَا بِالشَّنْفِ وَالشَّنَانِ وَ الْاَحْنِ وَ الْاَضْغَانِ؟! ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَتِّمٍ وَ لَا مَسْتَعْظِمٍ: ترجمه : کفار ما را دیار به دیار کشانندی ، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و کرامت تو خواهد بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تکبر را بالا کشیدی و به اطهار شادمانی پرداختی و مانند متکبران به دامانت نظر عجب و خود بینی افکندی که اینک دست روزگار را به مراد خویش بسته

و امور را منظم می پنداری ، مگر نه این است که سلطنت حقه ما خانواده رسول است که تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی؟! اینک آرام باش و به خود آی و فرمان واجب الازعان حضرت سبخان را از خاطر نسیان منما که فرموده (و لا یحسبن)(۴۱) ؛ آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم ، به سودشان است ! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای اسیری چو غلامان آزادشان نمود؛ اینک ادعای تو عدالت و دادگستری است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمایی (ولې) دختران پیغمبر را در حالی که پوششش مناسب ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی که از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تا یارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید رعایت از گروهی داشت که پاره های جگر پاکان متن عربی : لَاهَلُوا وَسَتَّهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُسَلِّ مُنْتَحِيَا عَلَيَّ ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتُهَا بِمِخْصَرَتِكَ. وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَ قَدْ نَكَأَتِ الْقَرْحَةَ، وَ اسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِرَافِقِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟! وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ، زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكَ مَوْرِدَهُمْ، وَ لَتَوَدََّنَّ أَنَّكَ شِلْتَّ وَ بُكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اءَللَّهُمْ خُذْ بِحَفْنَا، وَ انْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا، وَ اخْلُ عَضْبِكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَائِنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا. فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ، وَ لَا حَزَزْتَ إِلَّا لِحْمَكَ، وَ لَتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ص يَمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَ لِحْمَتِهِ، وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعَثَهُمْ ترجمه : از دهان آنها فروریخته و گوشت تن هایشان از خون شهیدان روییده ! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی ما نگریسته و اینک تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابی عبدالله سید شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمردی و نه این امر شنیع را عظیم می پنداری ! ای یزید! اینک تو به پدران خود مباحات داری و همی گویی که (اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای یزید، دستت شل مباد که چنین انتقام از بنی هاشم کشیدی!) اینک هم با تکبر و غرور چوب بر دندانهای مبارک سید و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی که خون ذریه رسول مختار بریختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کندی و زمین را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمین بودند، زندگین ساختی و به پدران کافر خود همی صدا بر می آوری ، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شتافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جای نیارودی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما برگیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و یاران ما را بکشتند. ای یزید! به خدا سوگند که با این جنایت عظیم ، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی ! و در فردای قیامت به متن عربی : وَ يَا خُذْ بِحَقِّهِمْ: (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَمْواتًا بَلْ اَعْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ). وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَ بِمُحَمَّدٍ ص حَصِيمًا وَ بِجَبْرِئِيلَ ظَهِيرًا. وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَتَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ. يَنْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ اَيْكُمُ شَرُّ مَكَانًا وَ اَضْعَفُ جُنْدًا. وَ لَئِنْ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ، اءَنِّي لَاسْتَصْعِرُ قَدْرَكَ، وَ اءَسْتَعِظُمُ تَفْرِيعَكَ، وَ اءَسْتَكْثِرُ تَوْبِيحَكَ، لَكِنَّ الْعُيُونَ عُبْرِي ، وَ الصُّدُورُ حَرِّي . اءَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلُقَاءِ. فَهَذِهِ الْاَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا، وَ الْاَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا. وَ تِلْكَ الْجُنُثُ الطَّوَاهِرُ الرَّوَاكي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ ترجمه : نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایي در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسامبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او

را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده ، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: (ولا تحسبن... (٤٢)()); هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارش روزی داده می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو مجد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل ، کافی است . به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان ، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دوزخ کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم متن عربی : وَ تَعَفَّرْهَا اِئْمَهَاتُ الْفِرَاعِلِ . وَ لَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَعْنَمَا لَتَجِدُنَا وَشِيكَا مُغْرَمَا، حِينَ لَا تَجِدُ اِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَ مَا رَبُّكَ يَطْلَمُّ لِلْعَبِيدِ . فَالْيَ اللّٰهُ الْمُسْتَوْكِي ، وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ . فَكَيْدُ كَيْدِكَ، وَاسْعَ سَعْيِكَ، وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ، فَوَ اللّٰهُ لَا تَمُحُوَنَّ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتْ وَحِينَا، وَ لَا تُدْرِكْ اِمَدَنَا، وَ لَا تَرَحُّضْ عَنكَ عَارَهَا. وَ هَلْ رَأَيْتُكَ اِلَّا قَنَدَا، وَ اِءْيَامُكَ اِلَّا عَدَدَا، وَ جَمْعُكَ اِلَّا بَدَدَا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِ: اِءِلَّا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَي الطَّالِمِينَ . فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَتَمَ لاولِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لِاٰخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ . وَ نَسَاءُ اللّٰهُ اِنَّ يَكْمِلَ لَهُمُ النَّوَابَ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيْدَ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ، اِنَّهُ رَحِيْمٌ وَدُوْدٌ، وَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ . فَقالَ يَزِيْدُ - لَعْنَةُ اللّٰهُ: ترجمه : و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم ؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است ؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از زمره طلقاء و آزاد شدگانند، شهید شوند اینک خون ما از دستان شما ریزان است و گوشت ما از بن دندانان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گل‌های سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و ان در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایتمن به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست . ای یزید! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدت را به کاربر اما به خدا سوگند که نام ما را از صفحه روزگار نتوانی برداشتو بر خاموشی نور وحی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشست حال رای واندیشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانت مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا مر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین متن عربی : يا صَيِّحَةً تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ ما اَهْوَوْنَ الْمَوْتَ عَلَي النَّوَائِحِ قالَ الرَّاوي : ثُمَّ اسْتَشَارَ اَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ . فَقَالُوا: لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سُوءَ جَرَوْا . فَقَالَ لَهُ التُّعْمَانُ بِنُ بَشِيرٍ: اِءِنظُرْ ما كَانَ الرَّسُوْلُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعْ بِهِمْ . وَ تَطَّرَ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ اِلَي فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ: يا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ . فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا: يا عَمَّتاهُ اِءِيْتِمْتُ وَاِءُسْتَحْدَمْتُ؟ فَقَالَتْ زَيْتَبُ: لا، وَ لَا كَرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ . فَقَالَ الشَّامِي: مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيْدُ: ترجمه : مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید و بر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد؛ زیرا حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و (حسبنا الله ... (٤٢) (٤٤) . خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید، یزید

پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به انجام رسید، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک اوباش این شعر را بخواند: (یا صیحة ...؛) بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زنانی که از درد مصیبت می نالند. راوی گوید: سپس یزید عنید با اهل شام مشورت در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتی گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخنی که ذکر آن نشاید، ولی نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : ای یزید! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار می بود چه قسم با ایشان رفتار می نمود، اکنون تو همان رفتار را نما. داستان مرد شامی در مجلس یزید مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین ع افتاد، در این هنگام به یزید گفت : ای امیر مومنان ! این کنیزک را به من ببخش . فاطمه مکرمه رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که ای عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند! زینب کبری به او تسلی داده فرمود: خاطر آسوده دار که چنین امری برای این متن عربی : هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ، وَ تِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةِ عَلِيٍّ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: اءَلْحُسَيْنُ بِنُ فَاطِمَةَ ع وَ عَلِيُّ بِنُ اَبِي طَالِبٍ؟! قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعَنَكَ اللهُ يَا يَزِيدُ، اءَتَقْتُلُ عَيْتَرَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ، وَ اللهُ مَا تَوَهَّمْتُ اِلَّا اءَنَّهُمْ سَبِي الرُّومِ. فَقَالَ يَزِيدُ: وَاللَّهِ لَأَلْحِقَنَّكَ بِهِمْ، ثُمَّ اءَمَرَ بِه فَضْرَبَ عُنُقَهُ. قَالَ الرَّاوي : وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ، وَ اءَمَرَهُ اءَن يَصْعَدَ الْمُنْبَرِ فَيَذَمُّ الْحُسَيْنَ وَ اءَبَاهُ ص فَصَعَدَ، وَ بَالَعَ فِي ذَمِّ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، وَ الْمَدْحِ لِمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ. فَصَاحَ بِه عَلِيُّ بِنُ الْحُسَيْنِ ع : (وَيْلَكَ اءَيْهَا الْخَاطِبُ، اَشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَفْعَدَكَ مِنَ النَّارِ). ترجمه : فاسق میسر نیست . مرد شامی گفت : مگر این کنیزک کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد. مرد شامی گفت : آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علی بن ابی طالب است؟! یزید گفت : آری ، چنین است ! مرد شامی گفت : ای یزید! لعنت حق بر تو باد؛ عترت پیغمبر را به قتل می رسانی و آنان را اسیر می نمائی؟! به خدا سوگند که هیچ خیالی درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم ! یزید گفت : تو را نیز به اینان ملحق سازم . آنگاه حکم نمود آن مرد شامی را گردن زدند. راوی گوید: یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتی نام برد. سخنران به حکم آن ملعون ، بر منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد. سپس امام سجاد ع با صدای بلند فریاد زد که : (ویلک ...؟! یعنی ای خطیب ! وای بر تو، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی ! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است . متن عربی : وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ ابْنُ سَيِّدَاتِ الْخَفَاجِي فِي وَصْفِ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص حَيْثُ يَقُولُ: اءَعْلَى الْمَنَابِرِ تُعْلِنُونَ بِسَبِيهِ وَ بِسَيْفِهِ نُصِبَتْ لَكُمْ اءَعْوَادُهَا قَالَ الرَّاوي : وَ وَعَدَ يَزِيدُ - لَعَنَهُ اللهُ - عَلِيًّا بِنُ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ اءَنَّهُ يَقْضِي لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ. ثُمَّ اءَمَرَ بِهِمُ اَلِي مَنَزِلٍ لَا يَكْنُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرَدٍ، فَاَقَامُوا فِيهِ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وَجُوهُهُمْ، وَ كَانُوا مُدَّةَ مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمَشَارِ اَلِيهِ يَتَوَخَّوْنَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ ع . قَالَتْ سَكَيْتُهُ: فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ، وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيلًا تَقُولُ فِي آخِرِهِ: وَ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَيَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَيَّ رَأْسِهَا، فَسَاءَلْتُ عَنْهَا، فَقِيلَ لِي : فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص اءُمُّ اءَبِيكَ. ترجمه : حسن بن سنان خفاجی چه نیکو در مدح امیر مؤمنان سروده است : (اعلی المنابر...؛) (خطاب به بنی امیه و اتباع ایشان کرده می گوید:) شما آشکار بر بالای منبر ما به امام علی ع ناسزا می گوئید و حال آنکه با شمشیر او منبرها برای شما مهیا گردیده . راوی گوید: یزید به امام زین

العابدین ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حکم کرد که آل رسول ع را در منزلی جای دادند که نه از سر ما و نه از گرما، آنان را حفظ نمی نمود و ایشان در آن منزل مقیم بودند چندان که چهره های ایشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی که در شهر شام اقامت داشتند، کار ایشان گریه و نوحه بر شهید کربلا بود. خواب دیدن سکینه سلام الله علیها در شهر شام سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت ، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود، و در آخر آن فرمود: زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته ، پرسیدم که این زن کیست ؟ گفتند: فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی ص جده تو است . گفتم : به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر می دهم . متن عربی : فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَ لَأَخْبِرَنَّهَا مَا صَبَّحَ بِهَا. فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَ أَقُولُ: يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَ اللَّهُ حَقِّنَا، يَا أُمَّتَاهُ بَدُّوا وَ اللَّهُ شَمَلْنَا، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهُ حَرَمْنَا، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَ اللَّهُ الْحُسَيْنِ أَبَانَا. فَقَالَتْ لِي: كَفَى صَوْتِكَ يَا سَكِينَةُ، فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي، وَ أَفْرَحْتَ كَبْدِي، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ ع لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقِيَ اللَّهَ بِهِ. وَ رَوَى ابْنُ لَهَيْعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقِيَنِي رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ دَاوُدَ سَبْعِينَ أَعْبَاءَ، وَ أَنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتُعْظِمُنِي، وَ أَعْتَمُّ لَيْسَ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أَبٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمُ وِلَدَهُ.!! وَ رَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: (لَمَّا أُتِيَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع الْيَزِيدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ، وَ يَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ يَضَعُهُ بَيْنَ تَرَجمه : آنگاه به سوی او شتافتم و در حضورش ایستادم و گریه کردم و گفتم : مادر جان ! به خدا سوگند که مردم حق ما را انکار کردند؛ مادر جان ! به خدا سوگند که جمعیت ما را پریشان نمودند؛ مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند؛ ای مادر عزیزم ! به خدا قسم که پدر ما حسین را کشتند؛ در این هنگام به من فرمود: (کفی ... سکینه جانم ! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما که رگ قلبم را پاره کردی ، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم . (ابن لهیعه) از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان ، روایت کرده که گفت : رأس الجالوت یهودی مرا ملاقات نمود و گفت : به خدا سوگند که میان من و داود پیغمبر، هفتاد پدر واسطه است و جماعت یهود چون مرا ملاقات می نمایند، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از یک نفر واسطه نیست او را به شهادت می رسانید؟! سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود: چون سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سر انور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت . روزی سفیر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید. متن عربی : بَدِيهِ وَ يَشْرِبُ عَلَيْهِ. فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَ عَظْمَائِهِمْ، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: مَا لَكَ وَ لِهَذَا الرَّأْسِ؟ فَقَالَ: اتِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَي مُلْكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَعْجَبْتُ أَنْ أُخْبِرَهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَ صَاحِبِهِ، حَتَّى يُشَارِكَكَ فِي الْفَرْحِ وَ السُّرُورِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ. فَقَالَ الرَّومِيُّ: وَ مَنْ أُمَّتُهُ؟ فَقَالَ: فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ: أَيْ لَكَ وَ لَدِينِكَ، لِي دِينُ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكَ، إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ، وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أَبَاءٌ كَثِيرَةٌ، وَ النَّصْرَانِيُّ يُعْظِمُونَنِي وَ يَأْخُذُونَ مِنْ ثَرَابِ أَعْقَامِي تَبْرُكًا بِي يَأْتِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَ أَعْتَمُّ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمَّمٌ وَاحِدَةٌ، فَأَيْ دِينِ دِينِكُمْ؟! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ: هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنَيْسَةَ الْحَافِرِ؟ تَرْجمه : گفت : ای پادشاه عرب ! این سر کیست ؟ یزید گفت : تو را با او چه کار است ؟ سفیر گفت : سؤال من به این خاطر است که وقتی به نزد پادشاه خود بر می گردم از همه

اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود. یزید لعین گفت : این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است . رومی گفت : مادرش کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر رسول خدا ص است . نصرانی گفت : اف بر تو و دین تو باد! دین من از دین تو بهتر است ؛ زیرا پدر من از نبیره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازند و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز يك مادر فاصله نیست ؛ پس این چه دینی است که شما دارید؟! بعد از آن . مرد نصرانی گفت : آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای ؟ متن عربی : قَالَ لَهُ : قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ . فَقَالَ : إِنَّ بَيْنَ عَمَانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرُهُ سَنَةٌ ، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ إِلَّا بَلَدَةٌ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرْسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرْسَخًا ، مَا عَلَيَّ وَجْهِ الْأَرْضِ بَلَدَةٌ أَكْبَرُ مِنْهَا ، وَ مِنْهَا يُحْمَلُ الْكَافُورُ وَالْيَاقُوتُ ، إِشْجَارُهُمُ الْعُودُ وَالْعَنْبَرُ ، وَ هِيَ فِي أَيْدِي النَّصَارِيِّ ، لَا مَلِكٌ لَاحِدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ ، وَ فِي تَلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسٌ كَثِيرَةٌ ، أَعْظَمُهَا كَنَيْسَةُ تُسَمَّى كَنَيْسَةَ الْحَافِرِ ، فِي مِحْرَابِهَا حُقَّةٌ ذَهَبٌ مُعَلَّقَةٌ ، فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ : إِنَّهُ حَافِرُ جِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع ، وَ قَدْ زَيَّنُوا حَوْلَ الْحُقَّةِ بِالذَّهَبِ وَالذَّبِيحِ ، يَقْضُودُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارِيِّ ، وَ يَطُوفُونَ حَوْلَهَا وَ يَقِيلُونَهَا وَ يَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَهَا ، هَذَا شَاءَتْهُمْ وَ دَاءَتْهُمْ بِحَافِرِ جِمَارٍ يَزْعُمُونَ أَنَّ حَافِرُ جِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع نَبِيَّهُمْ ، وَ أَيْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ ، فَلَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِينِكُمْ . فَقَالَ يَزِيدُ : إِئِفْتُلُوا هَذَا النَّصْرَانِي لَيْلًا يَفْضَحَنِي تَرْجَمَهُ : يَزِيدُ كَقَوْلِهِ : بَكَوْنَا بِشَنُومٍ . نصرانی گفت : بین عمان و چین ، دریایی است که عبور از آن يك سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است ، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین ، شهری نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملا در دست نصاری است و هیچ يك از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند. در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن ، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه ، سم خری است که عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی ، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میبوسند و حاجتهای خود را از خدای می طلبند. این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع ، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین بی حرمتی می کنید! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند! یزید چون این سخن بشنید گفت : رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند. متن عربی : فِي بِلَادِهِ . فَلَمَّا أَحَسَّ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ ، قَالَ لَهُ : أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : أَعْلَمْتُ أَنَّ رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيَّكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ : يَا نَصْرَانِي أَيْتٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ ، وَ إِنَّا إِشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ . ثُمَّ وَتَبَ إِلَيَّ الرَّأْسِ الْحُسَيْنِيِّ ع ، وَ صَمَّهُ إِلَيَّ صَدْرِهِ وَ جَعَلَ يَقِيلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قُتِلَ . قَالَ : وَ خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع يَوْمًا يَمْشِي فِي أَسْوَاقِ دِمَشْقَ ، فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو ، فَقَالَ : كَيْفَ أَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ؟ قَالَ : (إِمْسَيْنَا كَمِثْلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ ، يُدْبِحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ . يَا مِنْهَالُ أَمْسَيْتَ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَيَّ الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ ، وَ أَمْسَيْتَ فُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَيَّ سَائِرِ تَرْجَمَهُ : نصرانی گفت : ای یزید! اینک می خواهی مرا به قتل برسانی ؟ یزید : گفت : آری . نصرانی گفت : پس گوش کن تا خواب خود را در این باب بر تو بازگو نمایم . شب گذشته حضرت رسول ص را

در خواب دیدم ، به من فرمود: ای نصرانی! تو از اهل بهشت هستی . من از فرمایش حضرت مجد ص در تعجب شدم و اینک شهادت می دهم که (اشهد ان لا اله الا الله و ان مجدا رسول الله .) سپس این تازه مسلمان برخاست و سر مطهر امام شهید را بر داشت و به سینه چسباند و پیوسته آن را می بوسید و گریه می کرد تا اینکه به شهادت نائل آمد.

فرمایش امام سجاد ع به منهل بن عمرو راوی گوید: روزی امام زین العابدین ع در بازار شام راه می رفت ، منهل بن عمرو به خدمتش رسید و عرضه داشت : ای پسر رسول خدا! چگونه روز را به شب می آوری ؟ امام سجاد ع فرمود: اینک حال ما چون حال بنی اسرائیل است که در دست فرعونیان گرفتار بودند، مردانشان را می کشتند و زنانشان را برای خدمت نگاه می داشتند. ای منهل ! عرب همیشه بر عجم فخر می کرد برای اینکه رسول خدا ص از میان عرب مبعوث گردیده بود و قریش نیز بر جمیع عرب فخر می نمود به جهت اینکه مجد ص فریشتی بود و اکنون ما که اهل متن عربی : الْعَرَبِ يَاءَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَ اَمْسَيْنَا مَعْشَرَ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ، فَاَتَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا اَمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ(. وَ لِلّٰهِ ذُرٌّ مَهْيَارٍ حَيْثُ يَقُولُ: يُعْظِمُونَ لَهُ اَعْوَادَ مَنَبْرِهِ وَ تَحْتَ اَعْقَادِهِمْ اَوْلَادُهُ وَضِعُوا يَايَ حُكْمِ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فَخْرُكُمْ اَتَكُمْ صَحْبٌ لَّهُ تُبِعَ وَ دَعَا يَزِيدٌ يَوْمَا يَعْليَ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَمْرُو بْنُ الْحَسَنِ، وَ كَانَ عَمْرُو صَغِيرًا يُقَالُ: اِنَّ عُمَرَةَ اَحَدِي عَشْرَةَ سَنَةً. فَقَالَ لَهُ: اءِئْصَارُ هَذَا، يَعْنِي ابْنَهُ خَالِدًا؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: لَا، وَ لَكِنْ اَعْطَيْتَنِي سِكِّينًا وَ اَعْطَيْتَنِي سِكِّينًا، ثُمَّ اِقَاتِلْهُ. فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللّٰهِ: شَيْئِينَ اَعْرِفُهَا مِنْ اَعْزَمِ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ وَ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع : اءَذْكَرُ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ النَّبِيَّ وَ عَدْتُكَ بِفَضَائِلِهِنَّ؟ فَقَالَ لَهُ: تَرْجَمُهُ : بيت آن پیامبریم ، بین چگونه حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده ساختند و آواره نمودند، از این حالی که ما راست باید گفت : (انا لله و انا اليه راجعون .) ابن طاووس گوید: خدای پاداش خیر دهد مهابر دپلمی را که چه نیکو در این مناسبت سروده است : (يعظمون له ...)(٤٥) يزيد پلید در بعضی از این ایام که اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو طفل صغیر بود، گویند یازده سال بیشتر نداشت ، يزيد به او گفت : با پسر من کشتی می گیری ؟ عمرو یازده ساله گفت : نه ، ولكن حاضرم خنجری به او بدهی و خنجری به من ، تا با هم بجنگیم ! يزيد ضرب المثل معروف عرب را گفت که این عادت طبیعتی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود.(٤٦) سه درخواست امام سجاد علیه السلام از يزيد راوی گوید: سپس يزيد به امام سجاد علیه السلام گفت : آن سه حاجت را که وعده کرده ام بر آورده سازم بگو. متن عربی : (اى لاولي : اءَنْ تُرِنِّي وَجَهَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ اَبِي ، اءَلْحُسَيْنِ فَاَءْتَرُوذُ مِنْهُ وَ اءَنْظُرُ اِلَيْهِ وَ اءُوَدِّعُهُ. وَالثَّانِيَةُ: اءَنْ تُرَدَّ عَلَيْنَا مَا اءَخَذَ مِنَّا، وَالثَّالِثَةُ: اِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِي اءَنْ تُوجِّهَ مَعِ هَوْلَاءِ النَّسْوَةِ مَنْ يَرْدُهُنَّ اِلَيَّ حَرَمَ حَدِيثِهِنَّ). فَقَالَ: اءَمَّا وَجْهَ اَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اَبَدًا، وَ اَمَّا قَتْلُكَ فَقَدْ عَقَوْتُ عَنكَ، وَ اَمَّا النَّسَاءُ فَلَا يَرْدُهُنَّ اِلَيَّ الْمَدِينَةَ غَيْرَكَ، وَ اَمَّا مَا اءَخَذَ مِنْكُمْ فَاتِي اءَعْوِضُكُمْ عَنْهُ اءَضْعَافَ قِيَمَتِهِ. فَقَالَ ع : (اءَمَّا مَالُكَ فَلَا تُرِيْدُهُ، وَ هُوَ مُوقَّرٌ عَلَيْكَ، وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اءَخَذَ مِنَّا، لِأَنَّ فِيهِ مِعْرَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ مَفْعَنْتَهَا وَ قِلَادَتَهَا وَ قَمِيصُهَا.) فَاَمَرَ بِرَدِّ ذَلِكَ، وَ زَادَ عَلَيْهِ مَاءَتَي دِينَارٍ، فَاَءَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع وَ فَرَّقَهَا عَلَيَّ الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ. ثُمَّ اَمَرَ بِرَدِّ الْاَسَارِي وَ سَبَايَا الْبُتُولِ اِلَيَّ اءَوْطَانِهِمْ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ. وَ اَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع ، فَرَوِي اِنَّهُ اُءْعِيدَ قَدْ فُئِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ، وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَيَّ هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ اِلَيْهِ. وَ رُوِيَ اَنَّ كَثِيرَةً مُخْتَلِفَةً غَيْرُ مَا ذَكَرْنَاهُ تَرَكْنَا وَضَعَهَا كَيْلًا يَنْفَسِحَمَا شَرْطَنَاهُ مِنْ اَخْتِصَارِ الْكِتَابِ. تَرْجَمُهُ : حضرت عليه السلام فرمود: اول آنکه سر مبارك سید و پدر و مولای من حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش مستفیض شوم ؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی ؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری شخص امینی را با این زنان

روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند. یزید گفت : اما سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو درگذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می دهم امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم ؛ بلکه مطلب این است که در میان آن اموال وسیله ریسندهی و گردنبد و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود داشته که به یغما برده اند. یزید حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دینار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس یزید امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام ؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای امامیه موافق این قول است ، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در این باره وجود دارد که از ذکر آنها خودداری می کنیم تا شرط اختصار در این کتاب رعایت شود. متن عربی : قَالَ الرَّاوي : وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا آلِي الْعِرَاقِ ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ : مَرُّنَا عَلِي طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ . فَوَصَلُوا إِلَي مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ ، فَوَجَدُوا جَابِرًا بَنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رَجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ قَدْ وَرَدُوا لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ ، وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَاللَّطْمِ وَ آءَقَامُوا الْمَائِمَةَ الْمُفْرَحَةَ لِلْكَبَادِ ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ ، وَ آءَقَامُوا عَلَي ذَلِكَ آءَبَامًا . فَرَوَى عَنْ أَبِي حَبَابِ الْكَلْبِيِّ قَالَ : حَدَّثَنِي الْجَصَّاصُونَ قَالُوا : كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع ، فَتَسْمَعُ الْجِنَّ يَتَوَخَّوْنَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ : مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ آءَبَوَاهُ مِنْ عَلِيَا فَرِيَشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ تَرْجَمَهُ : ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا راوی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السلام از شام محنت فرجام آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده اند و در يك زمان آن بی کسان با حبر و خویشان ، در آن رشك جنان ، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگواری پرداختند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهاي كباب را به اشك دیده هاي بي خواب ، سیراب کردند و سینه هاي تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه ، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السلام عبور می نمودیم ، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است (خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فزع و حیرانی برگونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است .) متن عربی : قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ . قَالَ بَشِيرٌ بَنَ حَدَلَمٍ : فَلَمَّا قَرَّبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَي بَنُ الْحُسَيْنِ ع ، فَحَطَّ رَحْلَهُ وَ صَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ آءَنزَلَ نِسَاءَهُ . وَ قَالَ : (يَا بَشِيرُ ، رَحِمَ اللَّهُ آءَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا ، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَي شَيْءٍ مِنْهُ؟) . قُلْتُ : بَلَي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنِّي لَشَاعِرٌ . قَالَ : (فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعِ آءَبَا عَبْدِ اللَّهِ) . قَالَ بَشِيرُ ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ رَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ ، وَ آءَنشَأْتُ آءُقُولُ : يَا آءَهْلَ يَثْرَبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتِيلَ الْحُسَيْنِ فَأَءْذَمْعِي مِذْرَأَ آءَلْجِسْمِ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُصْرَجٌ وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَي الْفَنَاءِ يُدَارُ قَالَ : ثُمَّ قُلْتُ : هَذَا عَلَي بَنُ الْحُسَيْنِ ع مَعَ عَمَاتِهِ تَرْجَمَهُ : راوی گوید: ال رسول صلی الله علیه و آله بعد از ادای وظایف ماتمداری و سوگواری ، از زمین

کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوی مدینه خاتم انبیاء رو آوردند بشیرین حذلم گوید: چون به حوالی مدینه رسیدم ، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود، آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی ؟ بشیر عرضه داشت : من نیز طبع شعری ام گویاست . امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوی مدینه رو و به اهل مدینه خبر شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رت بازگو نما. بشیر گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوی مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم : (یا اهل ...؛ یعنی ای اهل یثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده ؛ زیرا امام حسین علیه السلام را کشتند و اینکه سیلاب اشک از دیدگان روان داردم چگونه توانید در مدینه اسوده باشید درحالی که جسم نازنین فرزند رسول صلی الله علیه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نیزه رفته است و دشمنان ، شهر به شهر آن سر انور را می گردانند) بعد از آنکه خبر مصیبت جانگداز شهدای کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم : اینک علی بن الحسین علیه السلام رحل متن عربی : وَ اَخَوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِغِنَائِكُمْ، وَ اَنَا رَسُوْلُهُ الْبَيْكُمُ اَعْرِفُكُمْ مَكَاتَهُ. قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِيْنَةِ مُخَدَّرَةٌ وَ لَا مُحَجَّبَةٌ اِلَّا بَرَزْنَ مِنْ حُدُوْرِهِنَّ مَكْشُوْفَةً شُعُوْرُهُنَّ مُخَمَّشَةً وَجُوْهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ حُدُوْدَهُنَّ، يَدْعُوْنَ يَا لَوَيْلٍ وَالثُّبُوْر، فَلَمْ اَرَ بِاِكْيَا وَ لَا بِاِكْيَةً اءَكْتَرَّ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ لَا يَوْمًا اَمَرَ عَلِي الْمُسْلِمِيْنَ مِنْهُ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُوْلِ اللهِ ص . وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تَتَوَحُّ عَلَي الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُوْلُ: نَعِي سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوْجَعَا فَاَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوْجَعَا وَ عَيْنِي جُودًا بِالذَّمُوْعِ وَ اسْكِيَا وَجُودًا يَدْمَعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلِي مَنْ دَهَي عَرْشَ الْجَلِيْلِ فَرَعَزَعَا وَ اَصْبَحَ الدِّبْنِ وَالْمَجْدِ اءَجْدَعَا عَلَي ابْنِ نَبِيِّ اللهِ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ وَ اِنْ كَانَ عَتَا شَاحِطَ الدَّارِ اءَشْسَعَا ثُمَّ قَالَتْ: اءُيُّهَا النَّاعِي جَدَّدْتَ حُزْنَنا ترجمه : اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل شاخته و منم فرستاده آن حضرت به سوی شما که محل اقامت آن حضرتت را به شما نشان دهم ، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت : وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آنکه همه باموی پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واویلا و ناله و اثورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: (نعی سیدی ناع نعا فواجعا) یعنی خبر دهنده ، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من ، از ریختن اشک چشم بخل نمایید و بخشش کنید به اشک روان همواره اشک را جاری سازید؛ بر آن کس گریه نمایید که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نمابر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نوردیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است . سپس ان بانو خطاب بر آورد که ای خبر مرگ آورنده ! غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی ، آن جراحتی متن عربی : يَا بَيْبِي عَبْدَ اللهِ ع ، وَ حَدَّثَتْ مِنَّا فُرُوْحًا لَمَّا تَدْمَلُ، فَمَنْ اءَنْتَ يَرْحَمُكَ اللهُ؟ قُلْتُ: اءَنَا بَشِيْرٌ بِنُ حَذَلِمٍ وَحَهْنِي مَوْلَايَ عَلِي بِنُ الْحُسَيْنِ، وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ اَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ. قَالَ: فَتَرَكُوْنِي مَكَانِي وَ بَادَرُو، فَصَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ اَيْلَهُمْ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ اءَخَذُوا الطَّرْقَ وَالْمَوَاضِعَ، فَتَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ، حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ،

وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسُحُ بِهَا دُمُوعَهُ، وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتَمَالِكُ مِنَ الْعُبْرَةِ، فَارْتَفَعَتْ آصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَيْنِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْزُونَهُ، فَصَحَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ صَجَّةً شَدِيدَةً. فَأَؤْمَاءٌ بِيَدِهِ آءُنْ اسْكُنُوا، فَسَكَنَتْ قُورُثُهُمْ. فَقَالَ: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، يَا رِيَّ الْخَلَائِقِ اَجْمَعِينَ، ترجمه : که بهبودیش نبود؛ تو کیستی ، خدا بر تو رحمت کناد؟ گفتم : من بشیر حذلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان ، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السّلام و زنان ، فرود آمده اند. بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السّلام شتافتند؛ من نیز تازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم ، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده ؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردنهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت ، در این هنگام امام سجاد علیه السّلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه ، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید! سخنرانی امام سجاد علیه السّلام در نزدیک مدینه امام سجاد علیه السّلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند. امام علیه السّلام فرمود: (الحمد لله... (سپس فرمود: حمد می نمایم متن عربی : الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، وَ قَرَّبَ فَشَهَدَ النَّجْوَى ، نَحْمَدُهُ عَلَي عَظَائِمِ الْأُمُورِ، وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ، وَ آءَلَمِ الْقَوَاجِعِ، وَ مَضَاضَةِ اللَّوَادِعِ، وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ، وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِطَةِ الْكَاطِطَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ. آءِئِبْهَا الْقَوْمُ، اِنَّ اللّٰهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ اِبْتِلَانًا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ، وَ ثُلْمَةٍ فِي الْاِسْلَامِ عَظِيمَةٍ: قُتِلَ آءَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسِينِ ع وَ عِزَّتُهُ، وَ سُبِّي نِسَاؤُهُ وَ صَبِيئَتُهُ، وَ دَاوُوا بِرَءْءِئِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقَ عَامِلِ السِّنَانِ، وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ. آءِئِبْهَا النَّاسُ، فَأَءَيُّ رِحَالَاتٍ مِنْكُمْ يُسِيرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ؟! آءَمَّ آءَيُّ فُوٍّ اِذٍ لَا يَحْزُنُ مِنْ آءَجْلِهِ آءَمَّ آءِئِبَّةٌ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَجَسُّسُ دَمْعَهَا وَ تَضَنُّ عَنْ اِنْهَمَالِهَا؟! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِآءَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَوَاتُ بِآءَرْكَانِهَا، وَ الْاَرْضُ بِآءَرْجَائِهَا، وَ الْاَشْجَارُ بِآءَعْصَانِهَا، وَالْحَيْتَانُ وَ لُجَجِ الْبِحَارِ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ آءَهْلُ السَّمَوَاتِ اَجْمَعُونَ. آءِئِبْهَا النَّاسُ، آءَيُّ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّعُ لِقَتْلِهِ؟! ترجمه : خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسیم که اندوهش بیکران و بار محنتش گران و دشواریش از بیخ بر آورنده صبر داغ دیدگان است . ای گروه مردم ! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است ، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله الحسین علیه السّلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سر انورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است . ای مردم ! چگونه پس از شهادت او، شاد توانید بود و کدام دل از داغ این درد صوری تواند نمود؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند. و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است ، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هاییشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند! ای مردم ! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السّلام از هم نشکافت ؟ متن عربی : آءَمَّ آءَيُّ فُوٍّ اِذٍ لَا يَحْزُنُ الْاِيَّهٖ؟! آءَمَّ آءَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ

هَذِهِ الثُّلَمَةُ الَّتِي ثَلِمَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا يُصَمُّ؟! أَيْهَا النَّاسُ، أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأُمُصَارِ، كَأَنَّنَا أَوْلَادُ تُرْكٍ أَوْ كَابِلٍ، مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَلَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ، وَلَا ثُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ تَلَمَّنَاهَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، إِنَّ هَذَا الْأَخْتِلَاقُ. وَاللَّهِ، لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا، قَاتَا إِلَهَهُ وَآتَا إِلَهَهُ رَاجِعُونَ، مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا وَءَاوَجَعَهَا وَءَاْفَجَعَهَا وَءَاَكْطَهَا وَءَاَفْطَعَهَا وَءَاَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيهَا أَعْصَابَنَا وَءَابَلَّغَ بِنَا، إِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. (قَالَ الرَّاوي : فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ - وَكَانَ زَمِينًا - فَأَعْتَدَرَ إِلَيْهِ صَ مَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رَجُلَيْهِ، فَأَجَابَهُ يَقْبُولُ مَعِزَّتِهِ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِهِ وَشَكَرَ لَهُ وَتَرَحَّمَ عَلَيَّ أَبِيهِ. ترجمه : کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت ؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید، بشنید و گریه نکرد؟ ای مردم ! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار، شهره هر دیار گردیدیم ، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم ، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم . همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما، فرمان جنگ با ما را می داد، زیاده از آنچه به جا آوردند، نمی توانستند ظلمی نمایند؛ (فانه لله ...). (آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانبار است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم ؛ (فانه ...). (راوی گوید: سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاهای زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود. متن عربی : قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسٍ جَامِعٌ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ إِنَّهُ صَ رَحَلَ الْآيَ الْمَدِينَةَ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ، وَ نَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رَجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَتَوَحُّ بِلِسَانِ أَعْوَالِهَا، وَ تَبُوحُ بِأَعْلَانِ الدَّمُوعِ وَ أَرْسَالِهَا، لِقَفْدِ حُمَاتِهَا وَ رَجَالِهَا، وَ تَتَدَبُّ عَلَيْهِمْ تَدَبُّ التَّوَاكِلِ، وَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ، وَ تُهَيِّجُ أَعْزَانَهُ عَلَيَّ مَصَارِعَ قِتْلَاهُ، وَ تُنَادِي لِأَجْلِهِمْ: وَا تَكْلَاهُ، وَ تَقُولُ: يَا قَوْمُ، أَعْذِرُونِي عَلَيَّ التِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَ سَاعِدُونِي عَلَيَّ الْمَصَابِ الْجَلِيلِ. فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ أَعْتَدُوا لِفِرَاقِهِمْ وَ أَعَجُنُ الْإِي كَرَمِ أَعْلَاقِهِمْ. كَانُوا سُمَّارَ لَيْلِي وَ نَهَارِي ، وَ أَعْوَارَ طَلْمِي وَ أَسْحَارِي ، وَ أَعْطَنَابَ شَرْفِي وَ أْفِتْخَارِي ، وَ أَسْبَابَ قُوَّتِي وَ انْتِصَارِي ، وَ الْخَلْفَ مِنْ شَمُوسِي وَ أَعْقَمَارِي . ترجمه : ورود قافله به مدینه مؤلف کتاب لهوف ، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس - علیهم الرحمة من الرب الروف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالیبه زبال حال ، نوحه و ناله بر ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگواری و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلاه بلند می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تک تک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست : ای مردم ! این نکته بر من نگرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله می کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگواری ، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگاهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان

خیمه شرف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند. متن عربی : كَمْ لَيْلَةٍ شَرَدُّوا بِأَكْرَامِهِمْ وَ حَسَنَتِي ، وَ شَيَّدُوا بِأَنْعَامِهِمْ حُرْمَتِي ، وَ أَسْمَعُونِي مُنَاجَاةَ أَسْحَارِهِمْ ، وَ أَمْتَعُونِي بِإِدْعَاءِ أَسْرَارِهِمْ؟ وَ كَمْ يَوْمٍ عَمَّرُوا رَبَّعِي بِمَحَافِلِهِمْ ، وَ عَطَّرُوا طَبْعِي بِقَضَائِلِهِمْ ، وَ أَوْرَقُوا عُودِي بِمَاءِ عُثُودِهِمْ وَ أَدَهَبُوا نُحُوسِي بِتَمَاءِ سَعُودِهِمْ؟ وَ كَمْ عَرَسُوا لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ ، وَ حَرَسُوا مَحَلِّي مِنَ النَّوَائِبِ؟ وَ كَمْ أَصْبَحْتُ بِهِمْ أَتَشَرَّفَ عَلَيَّ الْمَنَازِلِ وَ الْقُصُورِ ، وَ أَمِيسُ فِي تَوْبِ الْجَدَلِ وَالسُّرُورِ؟ وَ كَمْ أَعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنَ أَمْوَاتِ الدُّهُورِ . وَ كَمْ أَتَنَاشُوا عَلَيَّ أَعْتَابِي مِنَ زُفَاتِ الْمَحْدُورِ .

فَقَصَدَنِي فِيهِمْ سَهْمُ الْجِمَامِ ، وَ حَسَدَنِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْإِيَّامِ ، فَأَصْبَحُوا غُرَبَاءَ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ ، وَ عَرَضَا لِسِهَامِ الْأَعْتِدَاءِ ، وَأَصْبَحْتُ الْمَكَارِمُ تَقَطُّعُ بِقَطْعِ أَعْنَامِهِمْ ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُو لِقَعْدِ شِمَائِلِهِمْ ، وَ الْمَحَاسِنُ تُزُولُ بِزَوَالِ أَعْضَائِهِمْ وَ الْأَحْكَامُ تَتَوَخُّ لِيَوْحِشَةِ أَعْرَاجِهِمْ . ترجمه : چه شبها که وحشت تنهایی من به اکرام آنان نبود شده و بنیان حرمت من به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروح را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگاری که به محفل انس آنان خانه دلم معمر و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان ، بروی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان ، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده ، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده ، بیرون نمودند.(۴۷) زیرا حاصل فقرات بعد این است : (تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان ، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان ، زبان شکایت گشوده ، احکام خدا از وحشت تاءخیر اجزای آنها، نوحه و گریه سرداده ؛ دریغ متن عربی : فَيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ أُرِيقَ دَمُهُ فِي تِلْكَ الْحُرُوبِ وَ كَمَالٍ نَكَسَ عِلْمُهُ بِتِلْكَ الْخُطُوبِ . وَ لَئِنْ عُدِمْتُ مُسَاعَدَةَ أَهْلِ الْمَعْقُولِ ، وَ خَذَلَنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلُ الْعُقُولِ ، فَانَّ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْأَعْلَامِ الطَّامِسَةِ ، فَانَّهَا تَنْدُبُ كَنْدَبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي . فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَتَوَخَّ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ ، وَ يَجْنُ إِلَيْهِمْ أَنْسَانُ الْخَلَوَاتِ ، وَ تَشْتَأْفُهُمْ طَوِيَّةُ الْمَكَارِمِ ، وَ تَرْتَاخُ إِلَيْهِمْ أَعْدِيَّةُ الْإِكْرَامِ ، وَ تَبْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ ، وَ تُنَادِيهِمْ مَنَارِبُ الْفَوَائِدِ ، لِشَجَاكُمُ سِمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ . بَلْ ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجْدَتِي وَانْكِسَارِي وَ خُلُوقَ مَجَالِسِي وَ أَثَارِي ، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوجِعُ قَلْبَ الصَّبُورِ وَ يُهَيِّجُ أَعْزَانَ الصُّدُورِ ، وَ لَقَدْ شَمَتَ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ ، وَ ظَفَرَتْ بِي أَعْكَفُ الْأَخْطَارِ . فَيَا شَوْقَاهُ الْآيِ مَنْزِلِ سَكَنُوهُ ، وَ مَنْهَلِي أَعْقَامُوا تَرْجَمَهُ : از این شخص ورع که خونش در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، یاوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده) . زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنوید که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقدانشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است . البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه

بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده ، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی بال مرده دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همنشینان را مشاهده می نمودید، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دل‌های ثبور و هیجان اندوه صدور است . سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود. بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند.

متن عربی : عِنْدَهُ وَاسْتَوَطْنُوهُ، لَيْتَنِي كُنْتُ اِنْسَانًا اَفْدِيهِمْ حَزَّ السُّيُوفِ، وَ اَدْفَعُ عَنْهُمْ حَزَّ الحُتُوفِ، وَاَعْوَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَهْلِ الشَّنَانِ، وَ اَرْزُدُ عَنْهُمْ سِيَهَامِ العُدْوَانِ. وَ هَلَا اِذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ المُوَاسَاةِ الوَاجِبَةِ، كُنْتُ مَحَلًا لِصَمِّ جُسُومِهِمِ الشَّاحِبَةِ، وَ اَهْلًا لِحِفْظِ شَمَائِلِهِمْ مِنَ البَلَاءِ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعَةِ هَذَا الهَجْرِ وَ القَلَاءِ. فَاهُ ثُمَّ آه، لَوْ كُنْتُ مَحَطًّا لِتِلْكَ الاجْسَادِ وَ مَحَطًّا لِنُفُوسِ اَوْلِيَاكَ الاجْوَادِ، لَبَدَلْتُ فِي حِفْظِهَا غَايَةَ المَجْهُودِ، وَ وَقَيْتُ لَهَا بِقَدِيمِ العَهْدِ، وَ قَصَيْتُ لَهَا بَعْضَ الحُقُوقِ الاوَالِ، وَ وَقَيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَقَعِ تِلْكَ الجَنَادِلِ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ العَبْدِ المَطْبِيعِ، وَ بَدَلْتُ لَهَا جُهْدَ المُسْتَطْبِيعِ، وَ قَرَشْتُ لِتِلْكَ الخُدُودِ وَ الاوْصَالِ فِرَاشَ الاكْرَامِ وَ الاجْلَالِ، وَ كُنْتُ اَبْلُغُ مُنِيَّتِي مِنْ اعْتِنَاقِهَا وَ اَتَوَّرْتُ طُلْمَتِي بِاشْرَاقِهَا. فَيَا شَوْقَاهُ الي تِلْكَ الامَانِي ، وَ يَا قَلْفَاهُ لِغِيْبَةِ اَهْلِي وَ سُكَّانِي ، فَكُلُّ حَنِينٍ يَقْصُرُ عَن حَنِينِي ، وَ كُلُّ تَرْجَمَةٍ : اي كاش از جنس بشر بودي تا خود را به دم شمشير داده فداي ايشان نمودي تا خرمن عمر آنان به آتش مرگ نسوختي و از آنان که نيزه بر رویشان کشيدند، جوشش سينه خود را به انتقام فرومي نشانيدم و تير دشمن را از ايشان بر مي گردانيم و افسوس که چون اين شرف مواسات واجب از من فوت گرديد. اي كاش آرامگاه آن پيكرهاي پاك بودم و اجساد آنها را حفظ مي نمودم . آه اگر من منزلگاه اين اجساد شهدا بودم ، البته در محافظت آنها نهايت كوشش را مي نمودم و عهد قديم را رعايت كرده بودم و حقوق ديرين را به جا آورده و از افتادن سنگهاي گور بريدنهاي پر از نور آنان ، جلوگيري مي كردم و همچون بندگان فرمانبردار خدمت مي كردم و به قدر استطاعت خود بذل جهد مي نمودم و براي آن گونه هاي بر خاك افتاده و پاره هاي بدن كه از هم پاشيده ، فرش اكرام و اجلال مي گسترانيدم و بهره خويش را از هم آغوشي آنها بر مي داشتم و ظلمت كاشانه ام را به اشراق انوارشان منور مي ساختم . چه بسيار براي رسيدن به اين آرزوها مشتاقم و چسان از نابودي اهل و ساكنان خويش در سوز و گدازم ، به قسمي كه هيچ ناله اي به اندازه ناله من نيست و هيچ دوايي شافي دردم نيست . اينك در شهادت آنان ، پلاس مصيبت در تن كردم و پس از ايشان در لباس اندوه به سر مي برم و از شكيبايي خود نا اميدم و چنين متن عربي : دَوَاءٌ غَيْرِهِمْ لَا يَشْفِينِي ، وَ هَا اَنَا قَدْ لَيْسْتُ لِغَدِيهِمْ اءُنُوبَ الاحْزَانِ، وَ اءَتَسْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجَلْبَابِ الاشْجَانِ، وَ يَيْسْتُ اَنَّ يَلِمَ بِي التَّجَلُّدُ وَ الصَّبْرُ، وَ قُلْتُ: يَا سَلْوَةَ الايَّامِ مَوْعِدِكَ الحَشْرِ. وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ ابْنُ قُتَيْبَةَ رَحْمَةَ الله وَ قَدْ بَكَى عَلَيِ المَنَازِلِ المَشَارِ اليهَا، فَقَالَ: مَرَرْتُ عَلَيِ اءَبْيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ اءَرَهَا اءَمثالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يُبْعِدُ الله الدِّيَارَ وَ اءَهْلَهَا وَ اِنَّ اءَضْبَحَتْ مِنْهُمْ يَرْعَمِي تَحَلَّتْ اءَلَا اِنَّ قَتْلِي الطِّفْلِ مِنَ آلِ هاشِمٍ اءَدَلَّتْ رِقَابَ المُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ اءَضْحَوُا رَزِيَّةً لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ حَلَّتْ اءَلَمٌ تَرَا اءَنَّ الشَّمْسَ اءَضْحَتْ مَرِيضَةً لِقَدْحِ حُسَيْنِ وَ اَلْبِلَادُ اَفْشَعَرَتْ فَاءَسْأَلُكَ اءَيْهَا السَّمِيعُ بِهَذِهِ المَصَائِبِ مَسَلَكَ القُدُوءِ مِنْ حَمَاةِ الكِتَابِ. ترجمه : مي گويم : اي مايه تسلي روزگارم ، ديدار ما و تو در روز قيامت خواهد بود. چه نيكو سروده است (ابن قتيبه) (آن هنگام كه به آن منزلهاي بي صاحب نظر انداخته و اشك حسرت از ديدگان جاري ساخته و اين اشعار را گفته) (مررت علي ابيات آل محمد....)؛ يعني بر خانه هاي بي صاحب آل رسول ، گذر نمودم ديدم كه حال ايشان نه بر منوال آن روزي است كه در آن بودند؛ خدا اين خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نكند؛ به درستي كه مصيبت شهداي كربلا از آل بني هاشم ، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذليل نموده كه هنوز اثر ذلت در آنها هويد

است ؛ بنی هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصیبتی بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصیبت بزرگی ؛ آیا نمی بینی که خورشید جهان تاب رخساره اش از درد مصیبت حسین علیه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و همچنین شهرها از وحشت این مصیبت ، لرزان و در اضطراب است ؟ ای شنوندگان خبر مصیبت فرزند بتول ، در میدان اندوه چنان قدم استوار دارید که جانشینان رسول صلی الله علیه و آله که حامیان کتاب خدا بودند، استوار می داشتند. متن عربی : فَقَدْ رُوي عَنْ مُولانا زَيْنِ العائدينَ ع وَ هُوَ ذُو الحِلمِ الَّذي لا يَبْلُغُ الوَصفُ اليه - ائته كانَ كَثيرَ البُكاءِ لَيتَلِّكَ التَّلوي ، عَظيمَ البُتِّ وَالشُّكوي . فَرُوي عَنِ الصَّادِقِ ع ائته قال: (انَّ زَيْنَ العائدينَ ع بَكَي عَلَي اَبِيهِ اَرْبَعينَ سَنَةً، صائِمًا نَهَارَهُ فائِمًا لَيْلَهُ، فاذا حَضَرَ الافطارَ جاءَ غلامُهُ بِطَعامِهِ وَ شَرايِهِ فَيَضَعُهُ بَينَ يَدَيْهِ، فَيَقولُ: كُلْ يا مَولاي، فَيَقولُ: قُتِلَ ابْنُ رَسولِ اللهِ ع جائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسولِ اللهِ عَطشانًا، فلا يَزالُ يُكْرِرُ ذَليكَ وَ يَبْكي حَتّي يَبْتَلَّ طَعامَهُ مِنْ دُموعِهِ وَ يَمْتَرِحُ شَرايَهُ مِنْها، فَلَم يَزَلْ كَذَليكَ حَتّي لَحِقَ بِاللهِ عَزَّ وَ جَلَّ). وَ حَدَّثَ مَولاي لَه ائته بَرَزَ اَلي الصَّحراءِ يَومًا، قال: فَتَبَعْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَي حِجارَةٍ حَشيَنَةٍ، فَوَقَفْتُ وَ اءانا اَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بُكاءَهُ، وَاَعَصَيْتُ عَلَيهِ اءَلَفَ مَرَّةً يَقولُ: (لا اله الا اللهُ حَقًّا حَقًّا، لا اله الا اللهُ تَعَبُّدا وَ رِقًّا، لا اله الا اللهُ ايمانًا وَ تَصديقًا). ثُمَّ رَفَعَ رَاسَهُ مِنْ سُجودِهِ، وَ اَنَّ لِحيتَهُ وَ وَجْهَهُ تَرجمه : گریه امام سجاد علیه السلام در فراق شهیدان روایت شده در باره امام سجاد علیه السلام با آن مقام حلم و برد باری که داشت که در وصف نگنجد، بسیار گریه بر پدر بزرگوارش می نمود و بر یاد آن مصیبت ها صاحب شکوی و اندوه عظیم بود؛ چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام مدت چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریه نمود و در این مدت چهل سال ، روزها و روزه و شبها به عبادت قیام دشات و چون هنگام افطار می شد، غلام آن حضرت آب و طعام در پیش روی آن جناب حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید، امام سجاد علیه السلام فرمود: (قتل ابن رسول الله...؛) یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند. پیوسته این سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد و به این حال بود تا اینکه از دار دنیا وفات کرده و با پروردگار ش ملاقات نمود از غلام امام سجاد علیه السلام روایت است که گفت : روزی امام علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان رفتم ، دیدم که آن جناب روی سنگ درشتی به سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن سجده می گفت : (لا اله الا...؛) سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالی که صورتت و ریش مبارکش از آب چشمانش تر متن عربی : قَدْ عُمِرَا مِنَ الدُّمُوعِ . فَقُلْتُ: يا مَولاي، اءاما اَنَّ لِحزَنِكَ اءَنَّ يَنْقَضي؟ وَ لِيُكائِكَ اءَنَّ يَقَلُّ؟ فَقالَ لي : (وَ يَحْكُ، اَنَّ يَعْقُوبَ بَنَ اسحاقَ بَنِ ابراهيمَ كانَ نَبِيًّا ابْنِ نَبِيٍّ لَه اثنِي عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللهُ سُبْحانَهُ واحِداً مِنْهُم فَشابَ رَاسُهُ مِنَ الحُزَنِ وَاحِدَوَدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ العَمِّ وَالْهَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ البُكاءِ وَ اَبْنُهُ حَي في دارِ الدُّنيا، وَ اءانا رَءَيْتُ اَبِي وَ اءَخي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ اءَهْلِ بَيْتِي صَرَعي مَقْتولينَ، فَكَيْفَ يَنْقَضي حُزني وَ يَقَلُّ بُكائِي؟!) وَ ها اءانا اءَتَمَّمْتُ وَ اءَشيرُ اليَهُم ص فَأَقولُ: مَنْ مَحْبِرُ المُلَيسينا بِاَنيزاجِهِمُ ثَوبًا مِنَ الحُزَنِ لا يَلِي وَ يُبَلينا اِنَّ الرِّمانَ الَّذي قَدْ كانَ يُضجِكُنَا بِقُرْبِهِمُ صارَ بِالتَّفريقِ يُكينا حالَتَ لِفَقْدانِهِمُ اءِباءُنا فَعَدَّتْ سَودا وَ كاتَتْ بِهِمُ بيضا لِيالينا تَرجمه : گردیده بود. عرض کردم : ای سید و مولای من ! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند: وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیمی علیه السلام ، نبی بن نبی بوده و دوازده پسر داشت ، خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید، از اندوه هجران او، موی سرش سفید گشت و از انبوه غم کمرش خم شد و چشمانش از بسیاری گریه ، نابینا

گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهلیتیم در برابر چشم خویش ، آن دشمنان کافر کیش ، کشته و بر خاک افکندند؛ پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود؟! مؤ لف گوید: من به همین مناسبت به اشعاری تمثیل می جویم و آن ابیات را در این جا ذکر می نمایم : (من مخبر...!); یعنی کیست آنکه به شهیدان کربلا خبر رساند که از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانیدند، لباس اندوهی را که هرگز کهنه و پوسیده نمی گردد بلکه او باقی است تا آنکه بدنهای ما را پوساند؛ همان روز گاری که ما را به قرب و وصال ایشان تاکنون خندان می داشت ، اکنون به سبب فراق آنان ما را گریانید دوری همیشگی ایشان ، روزگار مرا دگرگون و سیاه گردانید، پس از آنکه شبهای تاریک ما را منور ساخته بود. متن عربی : وَ هَاهُنَا مُنْتَهَى مَا أَرَدْنَا، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَي تَرْتِيهِ وَرَسْمِهِ مَعَ اخْتِصَارِهِ وَ صَغَرِ حَجْمِهِ عُرْفَ تَمِيْزُهُ عَلَي اءَبْنَاءِ جِنْسِيهِ وَ فُهِمَ فَضِيْلَتُهُ فِي تَفْسِيهِ. وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَاةُ وَ سَلَامُهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ. مؤ لف گوید: مؤ لف گوید: در این جا نوشته ما به پایان می رسد و هر کس از مطالعه کنندگان با دقت و امعان نظر آن را ملاحظه نماید خواهد دانست که به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتیاز و رجحان دارد. مترجم گوید: اگر چه در اول ترجمه به عرض اخوان رسانید که ترجمه این کتاب شریف در اندک زمانی ختم گردید و لکن چون در ایام ماه مبارک رمضان سال ۱۳۲۱ هـ. ق بنای طبع گردید، تفسیر از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلذا با کمال جهد و کوشش متصدی اعراب و تصحیح لغات و تعلیق بعضی حواشی مفیده و تلفیق متن با ترجمه گردیدم و اشهد بالله کمال زحمت و مشقت در این باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحیح و ماخذلغات و از جمله ، مشقت فوق العاده آنکه در مقابله نمودن يك جز و از اول کتاب في الجملة تسامح گردید، چون این احقر مطلع گردیدم زحمت را بر خود قرار دادم که تمام جزو اول را مرور نموده و کاملاً تصحیح نمایم . امید از اخلاق کریمه اهل کمال و ارباب فضل آن است که بر لغزشها و خطایای واقفه ذیل عفو ببوشانند که هیچ انسانی از خطا محفوظ نیست . ۲۵ ماه ذي الحجة الحرام ، سال ۱۳۲۱ هـ . ق الا حقر القاصر: ابن مجد باقر الموسوي الدزفولي ، مجد طاهر عفي الله عن جرائمهما اللهم اغفرلي و لمن له علي حق من المومنين .

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش ابن شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد، از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد، آن ملعون از روی استهزا گفت که : اگر گندم نباشد جو نیز خوب است ، پس چنان شد که حضرت فرموده بود، و امارت ری به او نرسید، و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد، و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد. و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیس شد. ایضا ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السلام در صحرائ کربلا تشنه شد، خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد، ملعونی تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست ، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام

حسین علیه السلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که : یا حسین ! يك فطره از آب فرات نهواهي چشيد تا آنکه تشنه بميري يا به حکم ابن زياد در آبي ، حضرت فرمود: خداوند، او را از تشنگي بکش و هرگز او را ميامرز، پس آن ملعون پيوسته العطش فریاد مي کرد، و هر چند آب مي آشاميد سيراب نمي شد تا آنکه ترکيد و به جهنم واصل شد. و بعضي گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصين ازدي بود، و بعضي گفته اند که : حميد بن مسلم بود. ايضا روايت کرده اند که ولدالزناي از قبيله (دارم) تير به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را مي گرفت و به جانب آسمان مي ريخت ، پس آن ملعون به بلائي مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد مي کرد، و آتشي از شکمش شعله مي کشيد و پشتش از سرما مي لرزيد، و در پشت سرش بخاري روشن مي کرد و هر چند آب مي خورد سيراب نمي شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن بابويه و شيخ طوسي به سانيد بسيار روايت کرده اند از يعقوب بن سليمان که گفت : در ايام حجاج چون گرسنگي بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بيرون آمديم تا آنکه به كربلا رسيديم و موضعي نيافتيم که ساکن شويم ، ناگاه خانه اي به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتيم و شب در آنجا قرار گرفتيم ، ناگاه مرد غريبي آمد و گفت : دستوري دهيد که امشب با شما به سر آوردم که غريم و از راه مانده ام ، ما او را رخصت داديم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختيم به روغن نفت و نشستيم به صحبت داشتن ، پس صحبت منتهي شد به ذکر جناب امام حسين عليه السلام و شهادت او، و گفتيم که : هيچکس در آن صحرا نبود که به بلائي مبتلا نشد، پس آن مرد غريب گفت که : من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائي به من نرسيده است ، و مدار شيعيان به دروغ است ، چون ما آن سخن را از او شنيديم ترسيديم و از گفته خود پشيمان شديم ، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بي نور دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همين که دست را نزديک چراغ رسانيد، آتش در دستش مشتعل گرديد، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ريش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشيد، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو مي برد، آتش در بالاي آب حرکت مي کرد و منتظر او مي بود تا سر بيرون مي آورد، چون سر بيرون مي آورد، در بدنش مي افتاد، و پيوسته بر اين حال بود تا به آتش جهنم واصل گرديد. ايضا ابن بابويه به سند معتبر از قاسم بن اصبع روايت کرده است که گفت : مردی از قبيله بني دارم که با لشکر ابن زياد به قتال امام حسين عليه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روي او سياه شده بود، و پيش از آن در نهايت خوشرويي و سفيد بود، من به او گفتم که : از بس که روي تو متغير شده است نزديک بود که من تو را نشناسم ، گفت : من مرد سفيد روئي از اصحاب حضرت امام حسين عليه السلام را شهيد کردم که اثر کثرت عبادت از پيشاني او ظاهر بود، و سر او را آورده ام . راوي گفت : که ديدم آن ملعون را که بر اسبي سوار بود و سر آن بزرگوار در پيش زين آويخته بود که بر زانوهاي اسب مي خورد، من با پدر خود گفتم که : کاش اين سر را اندکي بلندتر مي بست که اينقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت : اي فرزند! بلائي که صاحب اين سر بر او مي آورد زياده از خفتي است که او به اين سر مي رساند، زيرا که او به من نقل کرد که از روزي که او را شهيد کرده ام تا حال هر شب که به خواب مي روم به نزديک من مي آيد و مي گويد که بيا، و مرا بسوي جهنم مي برد و در جهنم مي اندازد، و تا صبح عذاب مي کشم ، پس من از همسايگان او شنيدم که : از صدای فریاد او ما شبها به خواب نمي توانيم رفت ؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقيقت اين حال را از او پرسيدم گفت : آن خسران مال خود را رسوا کرده است ، و چنين است گفته است . ايضا از عمار بن عمير روايت کرده است که چون سر عبيدالله بن زياد را با سرهاي اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشاي آن سرها رفتم چون رسيدم ، مردم مي گفتند که :

آمد آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در يك سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت ، و پیوسته چنین می کرد. ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای ابهر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت ؛ و جابر بن زید عمامه آن حضرت را برداشت ، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت ، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیرین عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد. ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت : مردی از آن ملاعین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت ، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت بیس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند، آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت ، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد. سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زباج قاضی روایت کرده اند که گفت : مرد نابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم ، گفت : من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم ، و با نه نفر رفیق بودم ، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نزدم و تیری نینداختم ، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خوابیدم ، در خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت : بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم : مرا به او چکار است ؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین ، و جامه را از دستهای خود بالا زده است ، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است ، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر يك از ایشان که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند. من چون آن حالت را مشاهده کردم ، به دو زانو در آمدم و گفتم : السلام عليك یا رسول الله ، جواب سلام من نگفت و ساعتی سر در زیر افکند و گفت : ای دشمن خدا، هتك حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی ، گفتم : یا رسول الله شمشیری نزدم و نیزه به کار نبردم و تیر نینداختم ، حضرت فرمود: راست گفتی ، ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی ، نزدیک من بیا، چون نزدیک رفتم دیدم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است ، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است ، و از آن خون دو میل در دیده های من کشید، چون بیدار شدم نابینا بودم . در بعضی از کتب معتبره از دربان ابن زیاد روایت کرده اند که گفت : از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم ، آتشی در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به سوی من گردانید و گفت : دیدی ؟ گفتم : بلی ، گفت : به دیگری نقل مکن . ایضا از کعب الاحبار نقل کرده اند که در زمان عمر از کتب متقدمه نقل می کرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنه هائی که حادث خواهد گردید، پس گفت : از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر، قتل سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است که (ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس) و اول فسادهای عالم ، کشتن هاییل بود، و آخر فسادها کشتن آن حضرت است ، و در روز شهادت

آن حضرتت درهای آسمان را خواهند گشود و از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گریست ، چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است . ۱۶۷ گفتند: ای کعب چرا آسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می گرید؟! گفت : وای بر شما! کشتن حسین امری است عظیم ، و او فرزند برگزیده سید المرسلین است و پاره تن آن حضرت است ، و از آب دهان او تربیت یافته است ، و او را علانیه به جور و ستم و عدوان خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق او رعایت نخواهند کرد سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمانهای هفت گانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد، و آن بقعه که در آن مدفون می شد بهترین بقعه هاست ، و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه به زیارت آن بقعه رفته است و بر مصیبت آن حضرت گریسته است ، و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می روند، چون شب جمعه می شود، نود هزار ملک در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم می گریند و فضایل او را ذکر می کنند، و در آسمان او را (حسین مذبوح) می گویند و در زمین او را (ابو عبدالله مقتول) می گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت ، در شب آن ، ماه خواهد گرفت ، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست ، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می بارید. پس کعب گفت : ای گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می گویم ، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت : پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتهایند چرا اینقدر اختلاف به هم رسیده است ؟ حق تعالی فرمود: ای آدم چون ایشان اختلاف کردند، دلهای ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هاییل ، و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من مجد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس حق تعالی واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت : خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد. ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، در سال دیگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شدم ، پس روزی بر در کعبه طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت : خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرز، و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم : وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای ؟ گفت : من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گرید، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را بربایم ، و در کار برهنه کردن حضرت بودم . در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم ، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت : ای فرزند شهید من ، وای حسین غریب من ، تو را کشتند و حق تو را نشناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه ، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم ، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گویدکه : ای فرزند بزرگوار وای

حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت: لبیک یا جداه و یا رسول الله و یا ابتاه و یا امیر المؤمنین و یا اماه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست. پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت: ای پدر بزرگوار ببین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که: فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم، ای فرزند گرامی، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکیهای بسیا کرده بودم، او به جزای آن نیکیها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت: از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد. ایضا روایت کرده است که مرد خدای (آهنگری) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت، و نیزه های ایشان را درستت می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت: من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودم، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از شده عطش و حرارت مدهوش بودم، آنگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند، و جمیع محشر از نور خورشید جمال اومنور گردیده، و به سرعت گذشت، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید، عنان مرکب کشید و فرمود: بگیرد این را. ناگاه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف م جدا شد، گفتم: به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست؟ گفت: احمد مختار بود، گفتم: آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفت: پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان گفتم: شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرماید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمیانیم و ما را در فرمان او کرده است، گفتم: مرا چرا فرمود بگیرد؟ گفت: حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گردن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشه های او شعله می کشید و جمع می دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند، و پاره ای غله های آتش در گردن داشتند، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند. چون پاره ای راه ما را بردند، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشست است و دو مرد نورانی

در جانب راست او ایستاده اند، از ملك پرسیدم که : این دو مرد کیستند؟ گفت : یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت : چه کردی یا علی ؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم ، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را. چون ایشان را نزدیک بردند، حضرت از هر يك از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست ، و همه اهل محشر از گره او می گریستند، پس یکی از ایشان می گفتم که : من آب بر روی او بستم ، و دیگری می گفت : من تیر به سوی او افکندم ، و دیگری می گفت : من سر او را جدا کردم ، و دیگری می گفت : من فرند او را شهید کردم ، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من ، ای اهل بیت مطهر من ، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که : ای پدر م آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم ، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که : بکشید ایشان را به سوی جهنم ، پس يك يك ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند، تا آنکه مردی را آوردند، حضرت از او پرسید که : تو چه کردی ؟ گفت : من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نبار بودم ، و با آن اشرار همراه بودم ، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم ، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای ، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای ، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای ، ببری او را به سوی جهنم ، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که : حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او. چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم ، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سوی آتش برند، پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود، و همه کس از من بیزار می گشته اند و مرا لعنت می کنند، و به بدترین احوال گذارند تا به جهنم واصل شد. در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت شیخ طوسی به سند معتبر از منهای بن عمرو روایت کرده است که گفت : در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم ، حضرت فرمود: ای منهای چه شد حرمله بن کاهل اسدی ؟ گفتم : او را در کوفه زنده گذاشتم ، پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوندا به او بچشان گرمی آهن و آتش را، منهای گفت : چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است ، و با من صداقت و محبتی داشت ، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم ، و به دیدن او رفتم ، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد، چون نظرش بر من افتاد گفت : ای منهای ! چرا دیر به نزد ما آمدی ، و ما رامبارک باد نگفتی ، و با ما شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم ، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم ، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتم که انتظاری می برد، ناگاه دیدم که جماعتی می آیند، چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حرمله بن کاهل را گرفتیم . چون اندک زمانی گذشت ، آن ملعون را بر آوردند، مختار گفت : الحمدلله که تو به دست ما آمدی ، پس گفت : جلادان را بطلبید، و حکم کرد دستهای و پاهای او را بریدند، و فرمود: پشته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند، و امر کرد که او را در میان آتش انداختند، چون آتش در او گرفت من گفتم : سبحان الله ، مختار گفت : تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتی ؟ گفتم : تسبیح من برای ان بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و احوال این ملعون را از من پرسیدند، چون گفتم که او را زنده گذاشتم ، دست به دعا برداشت و نفرین کرد

او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او بچشانند، و امروز اثر استجاب دعاي آن حضرت را مشاهده کردم . پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را؟ من سوگند یاد کردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد، و سوار شد چون دید که آن ملعون سوخته بود، برگشت و من همواره او روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید، گفتم : ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی ، موجب فخر من خواهد بود، گفت : ای منهال تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السّلام چهار دعا کرده است ، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است ، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم ، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم ؟ و حمله همان ملعون است که سر امام حسین علیه السّلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد، بعضی گفته اند که : او سر مبارک حضرت را جدا کرد. ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عبیده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الاخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد، و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید، و طلب خون حضرت امام حسین علیه السّلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را، و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند، و مؤمنان را حمایت نماید ن در آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود، پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزانید و از کوفه بیرون کرد، و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت ، و عبیدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود، مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد، و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد، و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد، پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد، و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان ، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیعه ، و دو هزار از قبیله حمرا- و به روایت دیگر هشت هزار کس از قبیله حمرا - و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند چون ابراهیم بیرون می رفت ، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد، ابراهیم گفت : سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند، مختار گفت : می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهای من گرد آلود شود در نصرع و یار یال مجد، پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت ، پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد، چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنه در مدائن نزول کرد. چون ابراهیم به موث لرسیدد ن ابن زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد، چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند، ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که : ای اهل حق ، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او، و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است ، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان ، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند، پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند، و اهل عراق فریاد می کردند: ای طلب کنندگان خون حسین ، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند، ابراهیم ایشان را ندا کرد که : ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا، پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت : من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود: ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر می گویند ن و ایشان ما را خواهند گریزانید به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشتت ن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید. پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاخت ن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم

ساختند، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند، چون چنگ بر طرف شد، معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند. چون از جنگ فارغ شدند، ابراهیم به اصحاب خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف ، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم ، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم ، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بوری و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بد اختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون (مهران) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن اقای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد لر لشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان ، چون عبدالملک او را دید گفت : چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت : چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت : کوزه ابی برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و بدن خود ریخت ، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حصار کردند که او چاشت می خورد، پس خد را حمد بسیار کرد و گفت : الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم ، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی ان لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخسات و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پرکین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت : این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام . پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمرة ثقفی و عبدالله بن شداد چشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که : اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین ، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین ، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین ، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم . چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول

می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که : خداوندا مرا از دنیا بیون مبر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم ، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون . چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پدیا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت : سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که مردم پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت : او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونش هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت : من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی ، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که : خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت ، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد، پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت . راوی گوید: چون روز شد، بامداد رفتم به خدمت مختار، چون نشستم ، هیثم بن اسود آمد و نشست ، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت : پدرم می گوید که چه شد امانی ه مرا دادی ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری ، مختار گفت که : بنشین ن و فرمود ابو عمره را بطلبید، پس دیدم که مرد کوتاهی آمد و سراپا غرق آهن گردیده بود، مختار حرفی درگوش او گفت و دو مرد دیگر را طلبید و همراه او کرد، بعد از اندک زمانی ابو عمره آمد و سر عمر را آورد، پس مختار به حفص گفت : این ر را می شناسی ؟ گفت : انالله و انالیه راجعون ، مختار گفت : ای ابو عمره این را نیز به پدرش ملحق گردان که در جهنم پدرش تنها نباشد، ابو عمره او را به قتل آورد، پس مختار گفت : عمر به عوض امام حسین ، و حفص به عوض علی بن الحسین ، و حاشا که خون اینها با خون آنها برابری تواند کرد. پس بعد از کشتن ابن زیاد و عمر بن سعد، سلطنت مختار قوی شد و روسای قبایل و وجوه عرب همه مطیع و ذلیل او شدند، پس گفت : بر من هیچ طعامی و شرابی گوارا نیست تا یکی از قاتلان حسین و اهل بیت او بر روی زمین هستند، و من هیچ يك از آنها را بر روی زمین زنده نخواهم گذاشت و کسی نزد من شفاعت ایشان نکند، و تفحص کنید و مرا خبر دهید از هر که شریک بوده است در خون آن حضرت و خون اهل بیت او یا معاونت قاتلان او کرده است ، پس ه رکه را می آوردند می گفتند که : این زا قاتلان آن حضرت است یا معاونت برقتل او کرده است ، البته او را به قتل می رسانید. پس خیر به او رسید که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران حضرت را به غنیمت برداشته بود، چون به کوفه رسید، آن شتر را نحر کرده بود و گوشت او را قسمت کرده بود، چون این خبر شنید گفت : تفحص کنید، و از این گوشت داخل هر خانه ای که شده باشد مرا خبر کنید، پس فرمود آن انه ها را خراب کردند و هر که از آن گرفته یا خورده بود به قتل آوردند پس عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیثم کندي و حمل بن مالک محارب را به نزد او آوردند، گفت : ای دشمنان خدا کجاست حین بن علی ؟ گفتند: ما را به جبر به جنگ او بیرون بردند، گفت : ایا نتوانستید که بر او منت گذارید و شربت آبی به او برسانید؟ پس به مالک گفت که : تو بودی که کلاه آن امام مظلوم را برداشتی ؟ گفت : نه ، مختار گفت : بلی تو برداشتی ، پس فرمود که دستها و پاهای

او را بریدند، و او به خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد، و آن دو ملعون دیگر را فرمود گردن زدند. پس قراد بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را نزد او حاضر کردند، پس گفت: ای کشندگان صالحان! خدا از شما بیزار باد، عطرهاي آن حضرت را در میان خود قسمت کردید در روزي که نحس ترین روزها بود، پس فرمود ایشان را به بازار بردند و گردن زدند. پس معاذ بن هانی و ابو عمره را فرستاد به خانه خولي بن یزید اصبحي که سر مبارك آن حضرتت را برای ابن زیاد برده بود، چون به خاه او رفتند، در بیت الخلا پنهان شده بود، در زیر سبدي او را پیدا کردند و بیرون آوردند، و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می آید گفت: این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخودبرسانم، پس آمد به نزد در خانه او، و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت و برگشت. چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد، آن ملعون به سوی بادیه گریخت، پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد، و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند، آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت مانده شد، او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در میان روغن افکندند، تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد. به روایت دیگر: ابو عمره او را کشت، و سرش را برای مختار فرستاد. پس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود، و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد، و ندا می کرد که: هر غلامی که آقاي خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد، من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه می بخشم، پس بسیاری از غلامان آقاهاي خود را کشتند و سرهاي ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب (عمل الثار) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارك ان حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دوکس را آوردند که شريك شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ایطالب، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمره از با جماعتي فرستاد به خانه خولي بن یزید اصبحي که خانه او را محاصره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به طاره گفت که نمی دانم که او در کجاست، و اشاره کرد به سوی بیت الخلا که در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بودن او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناحیه را به طلب منفذ بن مره عبدي که قاتل علي بن الحسين علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه ن چون به نزدیک قادسیه رسید، جواسیس مختار، او را گرفتند و به نزد او آوردند، فرمود اول انگشتهای آن لعین را بریدند، پس دستها و پاهای او را قطع کردند و روغن زیتي را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد، شب او را در خانهاش گرفتند، و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و مجد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت، چون مختار به طلب

او فرستاد، او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد، و مختار فمرود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند، و گفتند که انگشت مبارک حضرت را قطع کرده است و انگشت حضرت را برداشته است، مختار فمرود که دستها و پاهای او را بریندند، و در خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرامی دشات، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها بند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مأمور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهایی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المؤمنین؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده می گویند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المؤمنین چنین روایتی می کند، حجاج گفت: بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکی اس و با طلی چند می گوید و اتباع خدا را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم. چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت: شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت و شمشیر نیاوردند، گفت: چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست، پس مختار گفت: نمی توانی مرا کشت، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته، اگر مرا بکشی، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم، جلاد بده تا او را گردن بزند، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبید چون متوجه قتل او شد، عقربی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی توانی مرا کشت، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لکناف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج گفت: بگو چه بوده است آن؟ مختار گفت: در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت: پیرس، نزار گفت: به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را مجد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد ن و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت: اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از جمیع عرب نماند مگر یک کس، آن مرد از او به هم خواهد رسیدی، شاپور

گفت : راستت گفتم ای نزار، یعنی : لاغر و حیف ، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت . ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم ، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم ، و گفته رسول خدا حق است و در آن شک نیست . باز حجاج جلاد را گفت که : بزن گردن او را، مختار گفت که ، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملک بن مروان از در درآمد فریاد زد که : دست از او بردارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملک در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف ! کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عبیده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری ، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت ، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملک است ، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است ، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی ، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که : من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت . چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت : تو نمی توانی مرا کشت ، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که : ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است ، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت : اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت . چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که : او را مکش ، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که : چگونه نهی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سیصد و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت ؟ عبدالملک در جواب نوشت که : تو جاهلی ، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت : یابن رسول الله ما را خبر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عبیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم . چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آ، جناب طعامی برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع ، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد. چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعامی برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت : حمد می کنم خداوندی را که مرا

از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشتن حضرت حلوانی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در آن روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها گردیدند، حلوا نیاوردند، یکی از ندیمان آن مجلس گفت: یا بن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید، آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها. شیخ کشی به سند معتبر از اصیغ بن نباته روایت کرده است که گفت: روزی مختار را دیدم که کودکی بود، و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خد نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که: یا کیس یا کیس، یعنی: ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام مجد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشندگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی، مال میان ما قسمت کرد. ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت: در روز عید اضحی رفته به خدمت حضرت امام مجد باقر علیه السلام در منی، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاقه طلبیده بود که س ر مبارک خود را بتراشد، و در خدمت آن جناب نشستم مرد پیری از اهل کوفه داخل شد و دست آن حضرت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلبید و او را بسیار نزدیک خود نشانند، پس آن مرد گفت: می گویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهم کرد، حضرت فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود، و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد، و قاتلان ما را کشت، و خونهای ما را طلب کرد، پس خد رحمت کند او را، به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که در خدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت: خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را، و طلب خونهای ما کرد، و کشندگان ما را کشت. ایضا به سند معتبر از عمر بن علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: چون سر عبدالله بن زیادو عمر بن سعد را برای پدرم آوردند، به سجده در آمد و گفت: حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من، و خدا مختار را جزای خیر دهد. ایضا به سند معتبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هشام موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد، ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم بیست هزار درهم فرستاد، پدرم قبول کرد، و خانه عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد، بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد، پدرم از او قبول نکرد و رد کرد. ایضا به سند معتبر از امام مجد باقر علیه السلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت آن جناب فرستاد، چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلبیدند که داخل شوند، حضرت فرستاد که: دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که: این نامه ی است به سیو مهدی مجد بن علی، و آن نامه را بردند به سوی مجد بن حنفیه، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت. قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام کشد برای خود، انتقام می کشد به بدترین خلق خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن

ادریس به سند موثق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السّلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که : به فریاد من برس یا رسول الله ، آن جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس ، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که : یا حسن به فریاد من برس ، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که : یا حسین به فریاد من برس که من کشنده دشمنان توام ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السّلام گوید که : حجت بر تو گرفت ، تو به فریاد او برس ، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت : این که خواهد بود فدای تو گردم ؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت : چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که مجد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السّلام صد هزار در هم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که زین العابدین علیه السّلام صد هزار درهم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالملک نوشت که : آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است ، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤلف گوید که : احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی ، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمع می اورا خوب می دانند و می گویند که : امام زین العابدین علیه السّلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تبرا از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السّلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السّلام متوسل شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مامور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست ، اجابت او ننموده ، پس او به مجد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و مجد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که : زنده است و غایب شده ، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمدالله که اهل ان مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است ، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه السّلام موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدیر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت . و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است ، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است ، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است ، امید نجات درباره او هست ، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.

سایت جامع سربازان اسلام

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم

لبیک یا خامنه ای ، لبیک یا حسین(ع) است